اسماء حسنا

دریچه‌های نظر به حق

شرحی بر دعای سحر

اصغر طاهرزاده

بسم الله الرحمن الرحیم

اسماء حسنا، دریچه های نظر به حق:شرحی بر دعای سحر

نویسنده:

اصغر طاهرزاده

ناشر چاپی:

لب المیزان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

اسماء حسنا، دریچه های نظر به حق:شرحی بر دعای سحر

مشخصات کتاب

سرشناسه : طاهرزاده، اصغر، ۱۳۳۰ -

عنوان قراردادی : دعای سحر. شرح.

عنوان و نام پدیدآور : اسماء حسنا، دریچه های نظر به حق:شرحی بر دعای سحر/ اصغر طاهرزاده.

مشخصات نشر : اصفهان: لب المیزان، ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری : ۱۳۵ ص.

فروست : سلسله مباحث معرفت دینی. سلوك دینی؛ ۱۳.

شابک : ۱۷۰۰۰ ریال:۹۷۸-۹۶۴-۲۶۰۹-۳۴-۵

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : کتابنامه: ص.۱۳۴؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : دعای سحر -- نقد و تفسیر

موضوع : خدا -- نامها

رده بندی کنگره : BP۲۷۰ /س۳ ط۲۰۴۲۲ ۱۳۹۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۷۷۴

شماره کتابشناسی ملی : ۲۳۶۷۹۷۵

ص:۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: ٢

اسماء حسنا، دریچه های نظر به حق

شرحی بر دعای سحر

اصغر طاهرزاده

ص: ۳

فهرست مطالب

ص: ۶

مقدمه

باسمه تعالی

۱- کتاب « اسماء حسنا، دریچه های نظر به حق» حاصل چندین جلسه بحث در رابطه با دعای سحر است که توسط استاد طاهرزاده انجام شد و پس از پیاده شدن سخنرانی ها و تکمیل مطالب و اضافه شدن نکاتی در ابتدای بحث توسط ایشان، خدمت عزیزان عرضه می کنیم. مبنا و فضای مطالب، مباحث امام خمینی«رضوان الله علیه» در کتاب شرح دعای سحر می باشد.

۲- مکتب اسلام بر توجه به اسماء الهی تأکید دارد و در همین راستاست که مکتب حضرت روح الله خمینی«رضوان الله علیه» نیز ما را به توجه به اسماء الهی دعوت می نماید. ایشان به خوبی می دانستند که اگر مکتب حق را درست ارائه ندهیم مکتب های باطل و عرفان های کاذب، خود را در لعاب حق به اندیشه جوانانِ حقیقت جو تحمیل می کنند.

با طرح صحیح اسماء الهی از طرفی می توان طراوت حضور در محضر الهی را با عمق جان تجربه نمود و جوانان را از عرفان های کاذب نجات

ص: ۷

داد و از طرف دیگر نقصان و خمودگی اصول عقایدِ مطرح در مجامع دینی را بر طرف کرد.

۳- مهم آن است که بدانیم اساس همه ی ادیان الهی آشناکردن انسان ها با اسماء الهی است و در مسیر دینداریِ خود یک لحظه از این نکته غافل نشویم تا سنت رجوع به اسماء الهی به طور فعّال در میان آید و معنی بسیاری از آیات و ادعیه ظهور کند.

۴- هدف از بحث در مورد اسماء الهی آن است که وسیله ی کمال انسانی بیان گردد و هرکس بداند در کدام نقطه از مسیرِ رجوع به حق قرار دارد و در کدام درجه از توحید مستقر است.

۵- شرط رجوع به اسماء و آزادشدن از حجابِ ماهیات، سلطه بر نفس است، نه تغییر و تفسیر عالم مطابق امیال خود و این کتاب سعی دارد نه تنها این موضوع را گوشزد کند بلکه تلاش می کند خواننده روش تسلط بر نفس را از طریق نظر به اسماء الهی دنبال کند.

اگر رجوع به خدایِ وجودی و اسماء الهی را مدّ نظر قرار ندهیم، نه از شیفتگی به فرهنگ غربی نجات می یابیم و نه شیفته ی خدای محمّد صلی الله علیه و آله و سلم خواهیم شد. لذا این کتاب را خدمت عزیزان عرضه می داریم به امید آن که توانسته باشیم در راستای تحقق تمدن اسلامی که یکی از اساسی ترین شاخصه های آن تمدن پایه گذاری علوم انسانی بر اساس نظر به اسماء الهی است ، قدمی برداشته باشیم.

گروه فرهنگی المیزان

ص: ۸

مقدمه ی مؤلف

باسمه تعالی

۱- اساس تفکر دینی با رجوع به اسماء الهی شروع می شود و به همان اندازه که انسان ها بتوانند از طریق شریعت الهی متوجه حضور و تأثیر اسماء الهی باشند راه دینداری را درست طی کرده و به مقصد مطلوب خود می رسند و بر این مبنا کتاب « اسماء حسنا، دریچه های نظر به حق» ذهن ها و اندیشه ها را متذکر اسماء الهی می کند.

۲- درست است که نظر به اسماء الهی قابل تدریس نیست و باید نور آن ها در عمق قلب ها ظهور کند، ولی تدوین معارفی که منجر به نظر سالک به نور اسماء الهی می شود وظیفه ی اندیشمندان علوم انسانی است که در حوزه ی معارف اسلامی تلاش می کنند و حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» در همین راستا شرح کتاب «دعای سحر» را تدوین نمودند.

ص: ۹

۳- بنای توحید، تنها با نظر به اسماء الهی است که در جان انسان ها گذارده می شود تا از آن طریق نظر انسان به حقیقی ترین حقایق، یعنی به حضرت «الله» منتهی شود و معنی بندگی خدا به طور کامل ظهور نماید. در این حالت دیگر انسان بر اساس گفته های این و آن معتقد به خداوند نیست، با خداوند از طریقِ اسماء الهی مأنوس است و از انوار پروردگار بهره مند می شود.

۴- انسان ها وظیفه دارند از قلبی که خداوند به آن ها داده است استفاده کنند و آن را تا نظر به اسماء الهی جلو ببرند و فکر نکنند هرچیزی را می توان در منظر قلب قرار داد، وگرنه به قلب خود جفا کرده اند.

۵- هدف ادعیه و مناجات هایی مثل دعای سحرِ ماه رمضان آن است که انسان را تا پیشگاه خدا جلو ببرد و سعادتمندانه ترین بازگشت را به او هدیه نماید و این در صورتی ممکن می شود که انسان ها پس از قانع کردن عقل نسبت به وجود اسماء الهی، با قلب خود و از طریق ادعیه به اسماء الهی نظر نمایند تا با مبنای همه ی واقعیات عالَم ارتباط برقرار کنند.

۶- اگر بنا است آدمیان به توحید ایمان داشته باشند باید توحیدِ حق را در ظهور اسماء الهی جستجو کنند و این است توحیدی که مطلوب ادیان الهی است هر چند زمانه آنچنان ظلمانی شده که بسیاری از متدینین نمی دانند توحید الهی چیست.

۷- در رجوع به اسماء الهی انسان ها مجبورند عقول خود را بپرورانند و قلوبشان را صیقل دهند تا بتوانند اسماء الهی را بالفعل رو در روی خود بیابند و خود را در ذیل آن ها قرار دهند و با تمام عالم -که مظهر اسماء الهی

است– هماهنگ شوند و این است آن برکاتی که با طرح بحث در رابطه با اسماء الهی می توان دنبال کرد.

۸- هراندازه که انسان ها نتوانند رابطه ی خود با حضرت «الله» را از طریق ارتباط با اسماء الهی تحقق بخشند به همان میزان نسبت به کیستی خود و چیستی جهان نادان خواهند بود زیرا نمی توانند اشیاء را با اصل و ریشه ی خود و از حیث ارتباط شان با خدا بشناسند، تنها به ظاهرِ پدیدارها خیره خواهند شد. زیرا اگر اشیاء را در متن الوهیت نشناسند در واقع آن ها را نشناخته اند.

۹- ما همانی هستیم که می دانیم، در این صورت هر اندازه که درست بدانیم و با حقیقتِ اشیاء ارتباط داشته باشیم انسان تریم و به همان اندازه که در رابطه با حقیقت از دیگران تقلید کنیم از فعلیت یافتن فطرت و کمال انسانی دور می شویم.

۱۰- سنت فکری قرآنی اقتضا می کند که جایگاه و معنی اسماء الهی را بشناسیم تا امکان تدبّر در کتاب الهی میسّر گردد و در این صورت است که تفکر اسلامی احیاء می شود و افقِ نظر به تمدن اسلامی گشوده می گردد و به همین جهت بنیان گذار انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» آموزه های دینی خود را بر اساس نظر به اسماء الهی قرار دادند تا دینداریِ دینداران به زنده ترین شکل ظهور کند و توان شکافتن ظلمات آخرالزمان را بیابد و ما در این کتاب همه ی مقصد خود را در تبیین چگونگی تجلی اسمای الهی براساس سلوک انسان سالک گذاشته ایم.

۱۱- تفکر راستین یعنی دیدن همه ی پدیده ها در ارتباط با خدا و این با نظر به اسماء الهی و مظاهر آن اسماء تحقق می یابد. اگر انسان ها چیزها را تحت سایه ی حضور الهی در عالم نبینند، آن ها را بر اساس میل خود می شناسند و به کار می گیرند در حالی که خداوند اشیاء را بر اساس اسماء شان وجود بخشیده و فهم اسماءِ واقعی اشیاء کلید فهم جهان و روح است.

۱۲- برای آن که بفهمیم ضرورت شناخت عالم بر اساس اسماء الهی چقدر است کافی است به نگاهی که علم جدید به عالم انداخته نظر کنیم تا معلوم شود چگونه علم جدید از مبادی رازآلودی که جهان را مدیریت می کند به کلّی غافل است و با همه چیز مثل ماشین رفتار می کند و جهان را سرد و بی عاطفه می یابد و از همه ی معانی جهان چشم می پوشد مگر از بی اهمیت ترین معانی. علم جدید متوجه حیات و رحمت الهی و آگاهی موجودات در دل هر ذرّه از جهان نیست، این ها همه آفات غفلت از حضور اسماء الهی در عالم است.

۱۳- به همان اندازه که معنای انسانیت در کیفیاتی چون عشق و مهر و حکمت و فهم و عفو و عدالت، بیشتر محقق است تا در شکل و وزن انسان ها، کیفیاتِ نامشهود جهان که همان اسماء الهی است بیشتر در شناخت حقیقت جهان مؤثرند تا آنچه علم مدرن به عنوان شناخت جهان در اختیار بشر قرار داده است.

ص: ۱۲

۱۴- بایـد از خود پرسـید جهـان واقعی کجاست؟ در این صورت است که نظرها متوجه حضور اسـماء الهی در عالم می شود و می فهمیم نحوه ی حضور توحید الهی در عالم چگونه است.

۱۵- نگاه به طبیعت به عنوان شـئ خارجی یعنی ایجاد حجابی غلیظ که مانع بینش توحیـدی ما می گردد و توانایی ارتباط ما را با جهان واقعی قطع می کند و توانایی انسانی ما را برای تجربه ی طبیعت از طریق ارتباط با اسماء الهی، تخریب می نماید.

۱۶- ما نه می توانیم جهان طبیعت را بدون نظر به اسماء باطنی آن بشناسیم و نه می توانیم بدون نظر به اسماء الهی جایگاه خود را در طـبیعت بیـابیم و به همین جهت فرهنـگ غربی گرفتـار تخریب طـبیعت شـد زیرا امکـان هـای انسـان شـدن را در طبیعت فراموش کرد.

۱۷- نظریه پردازی جهت تدوین علوم انسانی که مطابق اهداف انقلاب اسلامی باشد، زیرساخت های فکری مخصوص به خود را می طلبـد که ریشه در سـنت های جامعه ی ما دارد و ما اصل زیرساخت های فکری خود را باید از اندیشه های همه جانبه و جهانی حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» استنباط کنیم که نظر به اسماءُ الله دارد و همه چیز را از آن منظر می نگرد.

امید است در این کتاب راه را برای فهم اندیشه ی حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» هموار کرده باشیم. إن شاءالله

طاهرزاده

ص: ۱۳

ضرورت نظر به اسماء الهی

اشاره

قبل از آن که از منظر دعای سحر به اسماء الهی بنگریم به طور مختصر نکاتی در مورد اسماء الهی عرض می شود، ولی اصل موضوع را باید در شرح متن دعای سحر دنبال فرمایید. چرا که زبان قرآن و روایت و دعا در تبیین اسماء الهی، کامل ترین و صحیح ترین زبان است.

۱- قرآن می فرماید: «وَ لِلَّهِ الْأَسْماءُ الْحُسْنی»(۱) یا می فرماید: «لَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنی»(۲) خداوند دارای بهترین و زیباترین اسم ها است. «اسم» عبارت است از آن چه خبر می دهد از ذاتی با صفت خاص. مثلاً- «حیّ» اسم است و بر ذاتی با صفتِ حیات دلالت می کند. از آن جایی که از هر اسمی «حُسنای» آن برای خدا هست پس حیات به معنی مطلق آن برای خدا است، حیاتی که ذاتی او باشد و هیچ محدودیتی نداشته باشد. و هر

۱- سوره ی اعراف، آیه ی ۱۸۰.

۲- سوره ی إسراء، آیه ی ۱۱۰.

موجودی که بهره ای از حیات دارد، قالبی است که به انـدازه ی خود نور حیات مطلق را به عالم می تاباند و مجلای کمال حق می باشد. لذا حیّ بودن خداوند و سـمیع و بصـیربودن او با حیّ و سـمیع و بصیربودن انسان تفاوت اساسی دارد. با این همه هر کمـالی که در جمیع مراتب ظاهر است، پرتو کمال اوست، همچنان که هر دانایی حقیقی، اثر دانایی او می باشـد تا ما با نظر به آن جلواتِ نازله، راه نظر به حقیقت آن اسماء را بیابیم.

۲- تدبّر در قرآن کریم و سـخنان حضـرات معصومین علیهم السـلام حکایت از آن دارد که در نظام وجود، اسماء الهی اهمیت خاصـی دارنـد و خداونـد هر آنچه را در نظام وجود می گـذرد به اسـماء خود مرتبط می کنـد. یک جا خود را به اسم خالق و یک جا به اسم قیّوم و یک جا به اسم ربّ معرفی می کنـد و روشن می فرمایـد با کـدام اسم از اسـماء الهی آن واقعه واقع شده است. وقتی می فرمایـد: «إِنَّ اللّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ ذَلِكُمُ اللّهُ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ»(۱) در واقع شـکافته شـدن دانه را به خود نسـبت می دهـد منتهـا با تجلی نور اسم فالق، همچنان که زنـده شـدن مردگان را به اسـم «محیی» نسبت می دهد. در دعا می خوانیم: «أسْأَلُكَ بِنُورِكَ الْقَدِيمِ، وَ أَسْـمائِكَ الَّتِی كَوَّنْتَ بِها كُلَّ شَیْ ءٍ»(۲) خداوندا از تو به نور قدیم ات و اسـمائی که به وسیله ی آن ها همه ی اشیاء را ایجاد کردی تقاضا می کنم. این جمله می رساند خدای تعالی به نور اسماء خود به همه چیز وجود بخشیده است.

۱- سوره ی انعام، آیه ی ۹۵.

۲- ا بن طاوس حلی، الإقبال بالأعمال، ج ۳، ص ۱۱۱. الدعاء فی غرّه ربیع الأول.

فقراتی کـه در ادعیه می فرمایـد: «بِاسْـمِکَ الّـذی» یـا «بِأسـماءِ الّتی» حکـایت از آن دارد که همه ی موجـودات عـالم از طریق اسـماءالهی ظهور کرده و به صـحنه ی وجود آمده اند. می فرماید: «وَ بِاسْـمِکَ الَّذِی خَلَقْتَ بِهِ النُّورَ الَّذِی اضاءَ کُلَّ شَیْ ءٍ»(۱) خداوندا به نور اسـمی از اسماء تو تقاضای توجه دارم که از طریق آن اسم همه ی اشیاء را نورانی کردی. یا «اللّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی تَجَلَّیْتَ بِهِ لِلْجَبَلِ فَجَعَلَهُ دَکّا وَ خَرَّ مُوسی صَعِقا،وَبِالاسْمِ الْمَخْزُونِ الْمَکْنُونِ، وَبِاسْمِکَ الَّذِی فَلَقْتَ بِهِ الْبَحْرَ لِمُوسی بْنِ عِمْران».(۲) در این فراز نظر به اسـمی دارید که به کوه تجلی کرد و حضـرت موسـی علیه السلام را به مقام فناءِ فی الله نایل کرد و به اسم مخزون و مکنون که بین خداوند و حضرت موسی علیه السلام بود و به اسمی که خداوند به نور آن دریا را برای حضـرت موسـی علیه السلام شکافت. بنا به فرمایش امام خمینی«رضوان الله علیه»: «اسم» عبارت است از نفس تجلّی فعلی که به آن، همه ی دارِ تحقّق، متحقّق است. و اطلاق «اسم» بر امور عینیّه در لسان خدا و رسول و اهل بیت عصمت علیهم السلام بسیار است، چنانچه فرمودند «اسماء حسنی» ما هستیم. و در ادعیه ی شریفه «و باسمک الّذی تجلّیت علی فلان» بسیار است»(۳)

در ادعیه ی مأثوره از ائمه علیهم السـلام نظر به اسم جمال و جلالِ حق می شود تا انسان ها بتوانند حضـرت حق را با آن اسماء بشناسند. مثلاً حضرت سجاد علیه السلام در مناجات الراغبین عرضه می دارند: «وَافِداً إِلَی حَضْرَهِ جَمَالِکَ

۱- همان، ج۲، ص ۲۱۲.

۲- همان، ج۲، ص ۳۰۱.

۳- آداب الصلاه، ص ۲۴۱.

مُریدا وَجْهَکَ» خداوندا به سوی حضرت جمالت آمدم در حالی که طالب نظر تو هستم. و نیز در دعایی که رسول خدا صلی الله علیه و آله اظهار می داشتند داریم که « أَسْأَلُکَ بِجَلالِکَ سَیِّدِی وَ جَمالِکَ مَوْلایَ، أَنْ تُصَلِّیَ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تَغْفِرَ لِی وَ تَرْحَمَنِی وَ تَتَجاوَزَ عَنِّی، إِنَّکَ أَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِیم»(۱) که حضرت با نظر به جمال و جلال الهی تقاضای عفو دارند و یا نظر به «تجلی» اسماء می کنند و اظهار می دارند: «أَسْأَلُکَ بِنُورِ وَجْهِکَ الْکَرِیمِ الَّذِی تَجَلَّیْتَ بِهِ لِلْجَبَلِ، فَجَعَلْتَهُ دَکّا، وَ خَرَّ مُوسی صَعِقا»(۲) در این قسمت از دعا همانند آیه ی ۱۴۳ سوره ی اعراف موضوع «تجلّی» به میان آمده است.

تفکر در اسماء الهی

۳- آنچه در متون روایی از آن نهی شده تفکر در ذات است و نه تفکر در اسماء الهی که به عنوان مقام تجلّی ذات مطرح است و موجب نمایش کمالات حضرت حق می شوند. در همین رابطه حضرت صادق علیه السلام می فرمایند: «یُسَمَّی بِأَسْمَائِهِ فَهُوَ غَیْرُ أَسْمَائِهِ وَ الْأَسْمَاءُ غَیْرُه»(۳) خداوند به اسماء اش خوانده می شود، در حالی که او غیر اسماء اش می باشد و اسماء نیز غیر اوست. که مقصد از غیریت در این روایت غیریت مخصوصی است که بین «متجلّی» و «تجلیات» هست، نه غیریت به معنی تباین بین دو چیز. و لذا می توان گفت: اسماء الهی، تجلیات ذات اند، نه خودِ ذات اند و

۱- الإقبال، ج ۱، ص ۲۴۹.

۲- همان، ج ۲، ص ۵۰.

۳- التوحید للصدوق، ص ۱۴۳.

نه مباین ذات. همچنان که می فرمایند: «إِنَّ لِلَّهِ تِسْعَةً وَ تِسْعِینَ اسْماً فَلَوْ کَانَ الِاسْمُ هُوَ الْمُسَمَّی لَکَانَ کُلُّ اسْمٍ مِنْهَا إِلَهاً وَ لَکِنَّ لِلَّهِ مَعْنًی یَدُلُّ عَلَیْهِ فَهَذِهِ الْأَسْمَاءُ کُلُّهَا غَیْرُه»(۱) خدای عزّ و جلّ را «نود و نه» اسم است پس اگر اسم همان مسمی باشد هر آینه هر اسمی از آن ها خدائی خواهد بود ولکن خدا خود معنایی است که این اسماء بر او دلالت کنند و همه غیر خود او باشند.

۴- اسماء الهی بعضی مثل علیم و قادر و حیّ و قیّوم، ثبوتی هستند و از کمالات ذات و صفات ثبوتیه ی او خبر می دهند و بعضی تنزیهی می باشند مثل قدوس و سبحان و تعالی که منزه بودن ذات از نقایص را می نمایانند. اسم قدوس طهارت ذات الهی را از همه ی نقص ها و محدودیت ها می نمایاند و اسم «سبحان» اگر بر قلب کسی تجلی نمود آن کس علوّ ذات الهی را از همه ی آنچه جاهلان در مورد خداوند تصور می کند می یابد. در نظر بگیر وقتی نسیمِ آیه ی «تَعَالَی اللَّهُ عَمَّا یُشْرِکُونَ»(۲) بر قلب کسی وزید در چه حضوری قرار می گیرد و اسم «تعالی» افق جان او را به کجا می برد.

۵- هر اندازه قلب ها آماده تر باشند تجلی اسماء الهی - اعم از ثبوتی یا تنزیهی- در آن ها زمینه ی تجلی بیشتری دارند و به همان اندازه سالك را به توحید شدیدتری نایل می کنند و در مقابلِ خداوند به خضوع و عبودیت بیشتری می کشانند.(۳)

۱- التوحید للصدوق، ص ۲۲۱.

۲- سوره ی نمل، آیه ی ۶۳.

۳- در رابطه با موضوع اسماء به مقدمه ی قیصری بر فصوص الحکمِ محی الدین و نیز به کتاب«اسماء حُسنی» از آیت الله محمد شجاعی رجوع فرمایید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند: «لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ تِسْعَةٌ وَ تِسْعُونَ اسْماً مَنْ دَعَا اللَّهَ بِهَا اسْتَجَابَ لَهُ وَ مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّه»(۱) برای خدای متعال «نود و نُه» اسم است که هرکس خدا را به آن ها بخواند دعایش مستجاب می شود و هرکس آن ها را احصاء کند وارد بهشت می شود. با توجه به این که برای خدا اسماء بی شماری هست این روایت می رساند که خداوند «نود و نه» اسم مخصوص دارد که احصاء آن ها انسان را به جوار خداوند و به بهشت او می برد و معلوم است که احصاء آن اسماء، علم و معرفت به معانی آن ها نیست چون علم و معرفت به آن ها به تنهایی انسان را به جوار خدای متعال و بهشت نمی رساند. بلکه احصاءِ اسماء خاص، احصایی است که انسان با نظر به آن ها در طریق بهشت و جوار حق قرار می گیرد و در مدارج عبودیت و توحید پیش می رود و مسیر الی الحق را پیشه می نماید. اسماء «نود و نه گانه» را با عبودیت می توان احصاء کرد به این معنی که انسان خدای متعال را با همه ی این اسماء عبادت کند، همین طور که در رکوع نظر به اسم عظیم دارید و در سجده خداوند را با اسم اَعلی عبادت می کنید.(۲)

۱- التوحید للصدوق، ص ۱۹۵.

۲- صدوق به اسناد خود به سلیمان بن مهران از امام صادق علیه السلام از پدرش محمدبن علی از پدرش علی بن حسین از پدرش حسین بن علی از پدرش علی بن ابیطالب علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرد که آن حضرت فرمودند: خدای تعالی نود و نُه اسم دارد - صد اسم جز یکی - هرکس آن را احصا کند داخل بهشت شود و آن ها عبارتند از:«اللَّهُ. الْإِلَهُ الْوَاحِدُ الْأَحَدُ الصَّمَدُ الْأَوَّلُ الْآخِرُ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ الْقَدِيرُ الْقَاهِرُ الْعَلِيُّ الْأَعْلَى الْبَاقِي الْبَدِيعُ الْبَارِئُ الْأَكْرَمُ الظَّاهِرُ الْبَاطِنُ الْحَيُّ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ الْحَلِيمُ الْحَفِيظُ الْحَقُّ الْحَسِيبُ الْحَمِيدُ الْحَفِيُّ الرَّبُّ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ الذَّارِئُ الرَّازِقُ الرَّقِيبُ الرَّءُوفُ الرَّائِي السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ السَّيِّدُ السُّبُّوحُ الشَّهِيدُ الصَّادِقُ الصَّانِعُ الطَّاهِرُ الْعَدْلُ الْعَفُوُّ الْغَفُورُ الْغَنِيُّ الْغِيَاثُ الْفَاطِرُ الْفَرْدُ الْفَتَّاحُ الْفَالِقُ الْقَدِيمُ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ الْقَوِيُّ الْقَرِيبُ الْقَيُّومُ الْقَابِضُ الْبَاسِطُ قَاضِي الْحَاجَاتِ الْمَجِيدُ الْمَوْلَى الْمَنَّانُ الْمُحِيطُ الْمُبِينُ الْمُقِيتُ الْمُصَوِّرُ الْكَرِيمُ الْكَبِيرُ الْكَافِي كَاشِفُ الضُّرِّ الْوَتْرُ النُّورُ الْوَهَّابُ النَّاصِرُ الْوَاسِعُ الْوَدُودُ الْهَادِي الْوَفِيُّ الْوَكِيلُ الْوَارِثُ الْبَرُّ الْبَاعِثُ التَّوَّابُ الْجَلِيلُ الْجَوَادُ الْخَبِيرُ الْخَالِقُ خَيْرُ النَّاصِرِينَ الدَّيَّانُ الشَّكُورُ الْعَظِيمُ اللَّطِيفُ الشَّافِي» (بحارالأنوار، ج ۴، ص ۱۸۶). چنانچه ملاحظه می فرمایید اسم «الله» که در روایت فوق ذکر شده اگر به حساب آید عدد اسماء به صد می رسد در حالی که روایت رسول خدا صلی الله علیه و آله عدد اسماء را نود و نه ذکر کرده اند و این می رساند که اسم «الله» که در اول آمده به این معنا نیست که این اسم هم یکی از اسماء نود و نه گانه است بلکه به این معنا است که همه ی آن اسماء در اسم «الله» هستند همان طور که در آخر سوره ی حشر می فرماید: «هُوَ اللَّهُ الْخالِقُ الْبارِئُ الْمُصَوِّرُ» یعنی او که «الله» است خالق و باریٔ و مصوّر می باشد.

در فرازی از دعای سحر داریم: «اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ أَسْمَائِکَ بِأَکْبَرِهَا» خداوندا! از تو تقاضای تجلی اسماء ات را دارم، آن هم تجلی به برترین آن ها. هرچند در درون هر اسمی اسمائی نهفته است مثل این که شما در دعای جوشن کبیر با هزار اسم از اسماء الهی روبه رو هستید، عمده آن است که متوجه توصیه ی قرآن باشیم که می فرماید خدا را با اسمائش می توانید بشناسید و مسلّم هرکس به اندازه ای که خدا را بشناسد خدا را عبادت می کند. چون با رجوع به اسماء الهی می توان خدا را عبادت کرد.

چقدر خوب بود به جای مباحث کلامی که عموماً به این قصد تدوین شده که ما بتوانیم مخالفان خود را محکوم کنیم، در موضوع اصول عقایدی که باید به آن ایمان بیاوریم مباحث اسماء شناسی طرح می شد. دانشجویان از خودِ بنده سؤال می کردند مگر ما کافریم که می خواهید در

ص: ۲۱

درس معارف اسـلامی دلایلی بر وجود خـدا و وجود قیامت بیاوریـد تا ما قبول کنیم؟ واقعاً فرصتی که دانشـجویان در اختیار ما گذاردنـد تا اسـلام را به آن ها معرفی کنیم از دست دادیم. اکثراً به طور فطری و به صورت اجمالی خدا را در جان خود دارند باید آن نور اجمالی را به تفصیل در آوریم. اگر ما می توانستیم خدا را با اسمائش بشناسیم و بشناسانیم و با جلوات ۹۹ گانه ی او مرتبط شویم دیگر نه تنها دغدغه ی خداشناسـی نداشتیم بلکه زمینه ی اُنس قلبی با خدا را در خود ایجاد می کردیم. روایت فوق متذکر می شود که سفر إلی الله بدون شناخت اسماء الهی ممکن نیست.

ص: ۲۲

جلسه اول: نظر به کامل ترین ظهور حق

اشاره

ص: ۲۳

بسم الله الرحمن الرحیم

)اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ بَهَائِکَ بِأَبْهَاهُ وَ کُلُّ بَهَائِکَ بَهِیٌّ(

)اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِبَهَائِکَ کُلِّهِ(

شرح دعای سحر را با این نیت که می تواند آغاز یک تفکر باشد شروع می کنیم. مراحل بعدی آن به مرور و با استمرار بر دعا به سراغ ما می آید و ما را وارد یک نوع خداشناسی نورانی از طریق نظر به اسماء الهی می کند و به همان اندازه بر کیفیت عبادات ما می افزاید. زیرا خداشناسی واقعی وقتی محقق می شود که انسان بتواند از طریق اسماء الهی با حضرت حق مأنوس گردد.

دعای سحر، دعای بسیار ارزشمندی است که بنا به نقل سیدبن طاووس حضرت رضا علیه السلام در مورد آن فرموده اند: «هُوَ دُعاءُ أبی جعفر علیه السلام بِالْأَسْحار فی شَهْرِ رمضان»(۱) آن دعایی است که حضرت امام باقر علیه السلام در سحرهای ماه رمضان می خواندند. گاهی یک دعا کشف و شهود بزرگی توسط یک امام است که بقیه ی ائمه ی معصومین علیهم السلام هم از آن کشف و شهود بهره مند می شدند. همین طور که قرآن کشف تامّ محمّدی صلی الله علیه و آله است و خداوند آن را

۱- عزیز الله عطاردی، مسند الإمام الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۵.

بر قلب رسول الله صلی الله علیه و آله القاء نمود و همه ی اولیاء الهی از آن کشفِ تامّ بهره مند می شوند، دعاها هم همین طور است.

امیدوارم هرگز فراموش نفرمایید که همه ی دعاهای صادرشده از ائمه علیهم السلام انوار الهی است که از طرف خدا به قلب امامان علیهم السلام تجلی کرده و آن ها آنچه را که بر قلب شان تجلی می کند بر زبان می رانند. محال است هیچ امام و پیغمبری خودش فکر کند و مثلاً دعای جوشن کبیر را ارائه دهد. اگر کسی بر روی ادعیه ا ی که توسط امامان علیهم السلام رسیده است تأمل کند به یقین می رسد که همه ی آن ها به واقع معجزه ی الهی است.

شما در دعای جوشن کبیر خدا را با اسماء خاصش نظاره می کنید و از تجلی آن اسماء تحت تأثیر قرار می گیرید. همان طور که در روایت داریم، خداوند با آن اسماء از طریق جبرائیل علیه السلام بر قلب مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله جلوه کرده، تا ما بتوانیم بر انوار الهی نظر کنیم. چون قلب ما نمی تواند در آن حدّ ظرف تجلی انوار حضرت رب العالمین باشد به مدد قلب مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه ی معصومین علیهم السلام، آن نوع نظرکردن به خدا را شروع می کنیم.

تجلی دعا بر قلب امام

قلب مبارک حضرت باقر علیه السلام ظرف طلب و تجلی دعای سحر گشته و حضرت رب العالمین آن طلب را جواب داده است. جواب آن طلب به صورت «اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ» اظهار می شود ولی بر اساس همان چیزی که خداوند بر قلب حضرت نمایان کرده است، یعنی حق در جلوه ی طلبِ عبد

ظهور می کند، همان طور که در سوره ی حمد واقع شد. سوره ی حمد آیات خداوند است و خداوند است که می گوید: «إِیَّاکَ نَعْبُدُ وإِیَّاکَ نَسْتَعِینُ» ولی چون پروردگار نظر به طلب عبد می کند براساس طلب عبد می گوید: «إِیَّاکَ نَعْبُدُ وإِیَّاکَ نَسْتَعِینُ». در همین رابطه خداوند در طلب حضرت باقر علیه السلام می گوید: «اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ» و طلب عبد را بر قلب عبد متجلی می کند.

دعای سحر به ما می آموزد که چگونه به خدا مرتبط شویم. قرآن به ما می فرماید: «وَ لِلَّهِ الْأَسْماءُ الْحُسْنی فَادْعُوهُ بِها»(۱) خدا را اسماء حسنایی است، از طریق آن اسماء او را بخوانید. یعنی با نظر به آن اسماء با خدا مرتبط شوید. پس شرط ارتباط با خدا نظر به اسماء حسنای الهی است، با ذات الهی نمی شود مرتبط شد. امام خمینی«رضوان الله علیه» در شرح سوره ی حمد می فرمایند: «حتی دست خاتم النبیین که اعلم و اشرف بشر است، از آن مرتبه ی ذات کوتاه است. آن مرتبه ی ذات را کسی نمی شناسد غیر از خود ذات مقدس. آن چیزی که بشر می تواند به آن دسترسی پیدا کند اسماء الله است، که این اسماء الله هم مراتبی دارد، بعضی از مراتبش را ما هم می توانیم بفهمیم، و بعضی از مراتبش را اولیای خدا و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و کسانی که معلَّم به تعلیم او هستند می توانند ادراک کنند».(۲)

۱- سوره ی اعراف، آیه ی ۱۸۰.

۲- امام خمینی«رضوان الله علیه» تفسیر سوره ی حمد، ص ۹۵.

اسماء الهی

وقتی خداونـد می فرمايد: «وَ لِلَّهِ الْأَسْـماءُ الْحُسْـنی»؛ نظرها را به «الله» می اندازد و نه به ذات و می فرمايد: «الله» اسـماء حسـنا يی دارد و از هر اسـمی، عالی ترين نحوه ی آن نزد خـدا است و شـما خدا را به آن اسـماء بخوانيد. اسـماء خدا مثل «حیّ»، «قيّوم»، «جلالـ»، «جميـل»، «نور»، «عظمت»، «عزت» و ...می باشـد؛ يعنی حیّ و قيّوم و جلالـِ خـدا، اسم خـدا است. اين بـا آنچه مـا در محاورات به كار می بريم فرق می كند. اسم خدا «عظمت» است، «جلال» است، «جمال» و «نور» و «بهاء» است. وقتی می گوييم «جلال» اسم خدا است يعنی حق با اين صفت تجلی كرده است.

در اين عـالم فقـط «حق» در صـحنه است، مگر می شود غير حق چيز ديگری هم در عـالم باشـد؟ منتهـا يـك وقت عالَم آينه ی نمايش حق است و يك وقت حق محل تجلی عالم می باشـد كه بحث خواهد شد. سالك به جايی می رسد كه حق را می بيند و هرچيزی را در آينه ی حق می نگرد. در دعای سـحر روشن می شود كه حق در صـحنه است، به اسماء خاص. حق در صحنه است به جلوه ی جلالـ. نه اين كه يـك خـدا داريم و يـك اسم، بلكه «اسم» همـان ذات است در صـفت خـاص كه اصـطلاحاً «اسم»می گوينـد. پس وقـتی می گـوئيم جلالـِ حـق يعنی حق به جلوه ی جلالـ. زيرا حق جلوه دارد و جلوات او همـان اسـماء است، مثـل اين ميز نيست كه جلوه نـدارد، در اصـطلاح فلاسـفه اشـيايی مثـل ميز و ديوار را «ماهيـات» می گوينـد كه برعكس «وجود» جلوه ندارند.

ص: ۲۸

رؤیت حق در مظاهر

اولین چیزی که بایـد مـواظب بـود از قلب بیرون نرود رؤیت حـق است به نورانیت و نه به مـاهیت. اگر یـک خـدایی مثـل یک شخص بسازیـد، هرگز با خـدا روبه رو نمی شوید تا بتوانید قلب خود را محل تجلیات انوار او قرار دهید. اولین شـرطِ ارتباط با خـدا این است که حجـاب کثرت و مـاهیت را در بین خود و حضـرت احـدی کنار بزنیـد و متوجه باشـید خـدا شـخص نیسـت همچنـان که وحـدتش وحـدت عـددی مثـل یـک بودن این سـیب یـا آن پرتقال نیست، در ارتباط با خـدا به دنبال نورِ جلال و حقیقت کبریایی باشـید. این گل و درخت و رزمندگان و حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه»، نوری را با خود دارند که شما خـدا را بایـد در ارتباط با آن نورها پیـدا کنید و حق را در این مظاهر می توانید ببینید. اگر به دنبال خدایی بیرون از این مظاهر هستید مشغول خدای انتزاعی و ذهنی می شوید و نه خدای واقعی که در سراسر عالم حاضر است. خودِ خداوند می فرماید: «وَ لِلَّهِ الْأَسْماءُ الْحُسْنى فَادْعُوهُ بِها»(۱) خداونـد را اسـماء حسـنایی هست با او و از طریق آن اسـماء اُنس بگیریـد و او را طلب کنید. «فَادْعُوهُ بِها» یعنی او را از اسماء حسنایش بخواهید و از آن طریق به او نظر کنید. حضرت «الله» از طریق آن اسماء، خود را به ما می نمایاند تا ما هم از همان طریق به او نظر کنیم. اسـماء الهی عبارت است از نورِ جلال و جمال و سمیع و بصیر. ما خودش را می خواهیم و می خواهیم با خودش مرتبط شویم ولی او خود را در نور

۱- سوره ی اعراف،آیه ی ۱۸۰.

جمال و جلال می نمایانـد. وقتی شـما می خواهیـد با خدا مرتبط شوید اول باید او را بشناسـید و نحوه ی حضورش را بدانید تا یک مفهوم ذهنی را خـدای خود نکرده باشـید که هیـچ واقعیتی در خارج ندارد و بخواهید با آن مفهوم مرتبط شوید. با چیزی که نیست چگونه مـأنوس شویم؟ خـدای سـاختگی که نور جمـال و جلاـل و کبریایی نـدارد. خـدایی که ما در ذهن خود خلق کنیم که خدا نیست، به گفته ی مولوی:

هرچه

اندیشی پذیرای فنا است

آن که

در اندیشه ناید، او خداست

خـدا را بایـد پیـدا کرد، او خود را در مظاهرش نمایانده است و اگر قلب ها را آماده دید به سـراغ آن ها می آید. ممکن است اشـکال کنیـد مگر می شود خـدا گم شود؟ خیر! خدا هرگز گم نمی شود چون او اول و آخر و ظاهر و باطن است، ولی اگر ما آماده ی ظهور حق در جان خود نباشـیم و در نتیجه او با اسـماء حسنایش مثل جلال و جمال و کبریایی و غیره بر قلب ما تجلی نکنـد مـا خـدا را گم می کنیم. ولی اگر آمـاده بودیم تـا او بر جان ما تجلی کنـد با هر اسـمی هم که تجلی کنـد او را خواهیم شناخت و می گوییم:

به

هر رنگی که خواهی جامه می پوش

که

من آن قد رعنا می شناسم

در چنین حالت است که می توانیـد دعای سـحر بخوانیـد و با خداونـد مرتبط شویـد. جمال او به سـراغ شـما می آیـد و لـذا در مظاهرِ جمال او، او را می نگرید. «گُل» مظهر جمال اوست، اگر خداوند به نور جمالش به سـراغ شما آید، او را در گل به اسم جمال می بینید.

ص: ۳۰

در دعـای سـحر در فراز «اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُـکَ مِنْ بَهَائِکَ بِأَبْهَاهُ وَ کُلُّ بَهَائِکَ بَهِیٌّ، اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِبَهَائِکَ کُلِّهِ» پس از آن که از خـدا بهاء او را تقاضا می کنیـد و کامل ترین بهاء یعنی «اَبْهاء» را می خواهیـد، متـذکر می شوید همه ی بهاء او بَهیّ و کامل است، در نتیجه در آخرِ این فراز «بهاءِ» او را به صورت کلی تقاضا می نماییـد و عرضه می دارید: «بِبَهائِکَ کُلّه» یعنی از تو نور بهاءات را به صورت کلی طلب می کنم.

در این دعـا عرض می کنیم خـدایا! بـا توجه به نور بهـاء و روشـنی و حُسن و جلال و جمالِ تو، به تو نظر داریم تا تو نیز به نور همـان اسـماء به سـراغ ما بیایی. همان طور که به خـدا عرضه می داریـد به حقِّ فاطمه ی زهرا علیها السـلام ما را از این مشـکل نجات بده. چون می دانید حضـرت حق در جلوه ای خاص بر قلب مبارک حضرت صدیقه ی طاهره علیها السلام جلوه کرده و او را به مقام فاطمی رسانـده است، حال وقتی از خـدا می خواهید به حقِّ فاطمه علیها السـلام گشایش لازم را در امور ما إعمال کنـد، به آن نـوری از خداونـد نظر داریـد که در جمـال حضـرت فـاطمه علیهـا السـلام نمایـان است و بـا امیـدِ تجلی آن نور بر اموراتتان از طریق نظر به نور آن حضـرت، از خداوند تقاضا می کنید و به آن جلوه ی ناب الهی که بر جان حضرت زهرا علیها السـلام تجلی کرده نظر می نماییـد و مـدد می گیریـد. می خواهید با توجه به آن جلوه با خدا مرتبط شوید، چون شـما در همه حال می خواهیـد با خـدا مرتبط باشـید و منظری زیبا پیـدا کرده ایـد که راه ارتباط با خدا را آسان و ممکن می کند، آن منظر، جمال معنوی حضـرت فاطمه علیها السـلام است. با توجه به چنین قاعـده و معرفتی عرضه می داری: «اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِبَهَائِکَ کُلِّهِ» خدایا با نظر به همه ی نورِ

بهاء و تابش و روشنایی و حُسن ات از تو می خواهم که به نورِ همان اسم بر من نظر کنی.

اسماء الهی مسیر اُنس با خدا

عمـده آن است که ابتـدا «اسم» را بیابیـد، اگر معنی اسـماء الهی درست روشن نشود ما نمی توانیم درست سـیر کنیم. بناست از طریق اسـماء الهی با حق مأنوس شویم زیرا خودش فرمود: «فَادْعُوهُ بِها» او را از طریق اسماء حُسنایش طلب کنید. عرض شد که در تعریـف اسـم می فرماینـد: اسم همـان ذات حـق است به جلـوه و صـفت خـاص. برای فهم این موضـوع به علم دیگری نیـاز نداریم، کافی است در موضوعِ اسـمای حُسنا تأمل و تدبّر کنیم تا به راحتی منظور دعای سحر را بفهمیم و از طریق این دعا، راه اُنس با خدا را به عالی ترین شکل پیدا کنیم.

عرضه می دارید: «اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ بَهَائِکَ بِأَبْهَاهُ وَ کُلُّ بَهَائِکَ بَهِیٌّ اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِبَهَائِکَ کُلِّه» خدایا از تو از نور بهاء و تابش و حُسن ات تقاضا دارم، اما آن بهاء و درخششی که از همه ی درخشش ها کامل تر است در حالی که هر بهاء و حُسن و کمالی که از تو باشـد کامل ترین تابش و حسن و کمال است. پس خدایا از تو نورِ همه ی بهاء و روشـنی و حسن و کمالت را تقاضا دارم.

در هر فرازی از فرازهـای دعای سـحر چنین سـیری را ملاحظه می کنیـد که ابتـدا نظر به نورِ اسـمی از اسـماء الهی می کنیـد تا خداوند بر اساس آن اسم بر جان شما تجلی کند، سپس دل را به جنبه ی متعالی آن اسم معطوف

می داریـد تا جایی که آنچنان دل شـکوفا شود که از هر جنبه ای از جنبه های آن اسم متوجه جنبه ی متعالی آن گردد و اظهار کند: « وَ کُلُّ بَهَائِکَ بَهِیٌّ » هر نور و روشـنی که از تو باشد، کامل ترین و شدیدترین روشنایی است و در نتیجه ی چنین سیری سالک در پرتو نورِ آن اسم، به حقِ مطلق می رسـد و در نهایت اظهار می دارد: «اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِبَهَائِکَ کُلِّهِ» خـدایا از تو به نور اسم بهـاءات به صورت کلی تقاضـای توجه دارم. در قسـمت آخر دعـا قلب نظر به جـامعیت نور بهاءِ الهی انـداخته و طلب تجلی آن نـور را بر جـانِ خـود می کنـد. به عبـارت دیگر در این قسـمت از این فراز سالـک نظر به حـقِّ مطلق نموده، منتهـا در صفت «بهاء» و آماده شده تا حقِّ مطلق به نور آن اسم بر قلب او تجلی کند.

ملاـحظه کنیـد آنچه در صـحنه است ذات است به صـفاتی خـاص. گُـل مظهر جمال حق است و چون همه ی زیبایی ها از حق است، پس ذات حق به نور جمال جلوه کرده و شما از منظر آن گُل با حق روبه رو شده اید و هر اندازه ما کامل شویم جلوه ی حق هم کامل تر ظهور می کند. گفت:

هرچه

روی دلت مصفاتر

زو

تجلی تو را مهیاتر

چون خداونـد وجود مطلق و حضور مطلق است پس از جانب او غیبتی و نقصـی نیست و لذا هر اندازه قلب انسان توجه بیشتری به خداونـد داشـته باشـد، حق با جامعیتِ بیشتری ظهور می کنـد، در آن حال دیگر از جمال حق متوجه حق نمی شوید بلکه از حق متوجه جمال او می گردید و در آن شـرایط است که به واقع می توانیم با قلب خود تصدیق کنیم که «اسم» عبارت است از ذات به صفتی خاص.

در مسـیر رجوعِ به حق، حق را به اسم جمـال در گَـل می بینیم. گَـل مظهر است تـا با اسم جمال مرتبط شویم و ذات حق را در صفت جمال بنگریم. ذات در اسـماء، به صـفات خاص جلوه می کند و خود را از طریق مظاهر می نمایاند. می فرماید: «فَادْعُوهُ بِها» از طریق نظر به اسـماء الهی در آینه ی مظاهر، به حق رجوع کنید و حق را طلب نمایید. در مسیر رجوع الی الله، ابتدا جمال حق را در مظهری مثل گُل می بینیـد و به اسم جمال منتقل می شویـد و ذات بینی را در صـفتی خاص تجربه می کنید تا آن جا که إن شاءالله، «الله» را بیابیـد و از آینه ی اسم «الله» به اسم جمالِ او بنگریـد که این غایتُ القصوای سـیر إلی الله است و مقصـد اصلی هر سالکی همین است.(۱)

این که می گویند در مسیر «إلیهِ راجِعون» باید دل انسان خدابین شود به همین معنی است که بتواند به «الله» برگردد.

اگر انسان خواست خـدا را پیـدا کنـد ابتـدا باید او را بشـناسد و قلب او از طریق معرفتِ صـحیح و طهارت و تزکیه، از غیر خدا منصـرف شود و در عـالَمِ وجود هیـچ چیزی را مسـتقل نبینـد تا خداونـد آرام آرام خود را در مظاهر به او نشان دهـد. بهترین و کامل ترین مظاهر الهی، اولیاء معصوم علیهم السـلام هسـتند و بعد از آن ها علماء بالله می باشـند. کسی که بداند خدا را باید با اسماء حُسنایش طلب کرد و اسماء او مظهر دارد، به ناکجاآبادها نظر نمی کند، قلب را طوری تربیت می کند تا در مظاهرِ حق، حق را بیابد. حق

۱- حضـرت امام خمینی«رضوان الله علیه» می فرمایند: «نظر در ذات برای اثبات توحید و تنزیه و تقدیسِ آن، غایت ارسال انبیاء و آمال عرفا بوده و قرآن کریم و احادیث شـریفه مشـحون از علم به ذات و کمالات اسـماء الهی است». (چهل حدیث، حدیث ۱۲)

در جمال اولیاء تجلی می کنـد و خود را نشان می دهـد. همین طور که در دعای جوشن کبیر از یک طرف می گوئیم این دعا را رسول خـدا صـلی الله علیه و آله گفته انـد و از طرف دیگر می دانیم چون خـدا قلب حضـرت را آمـاده ی تجلی دیـد، با آن اسـماء در آن قلب تجلی کرد، هرگز نبایـد از حضور خـدا در قلب پیامبر خـدا صـلی الله علیه و آله هنگام گفتن این دعا غفلت کنیم وگرنه از حقیقت بزرگی غافل شده ایم. خداوند در آن دعا با هزار جلوه، هزار اسم را بر قلب رسول خدا صـلی الله علیه و آله متجلی کرده و در همین رابطه حضـرت سـیدالساجدین علیه السـلام می فرمایند: جبرائیل در یکی از غزوات، دعای جوشـن کبیر را بر قلب مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله القاء فرمود.

اولیاء الهی مظاهر اسماء الهی

دعای سـحر با «اللَّهُمَّ» به معنی ای خـدا شـروع می شود. اصل آن «یا الله» بوده و شـما با ندای «اللّهم» نظر به حقیقی ترین حقایق عالم می کنید تا از طریق اُنس با او منور به انوار روحانی او گردید، منور به انواری مثل سمیع و بصیر و جمال و جلال- مواظب باشـید خود را مشـغول یک خـدای ذهنی نکنیـد تا خـدا از منظرتان گم بشود- با «اللّهم» به او خطاب می کنیـد، چون او به نور اسـماءِ حسنایش، بدون حجاب به شما نزدیک است. نباید به دنبال خدایی گشت که هیچ وقت پیدا نمی شود. در ابتدای دعای سحر عرضه می دارید: «اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ بَهَائِکَ بِأَبْهَاهُ وَ کُلُّ بَهَائِکَ بَهِیٌّ اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِبَهَائِکَ کُلِّهِ» خدایا! از تو، نور حُسن و زیبایی و روشنایی ات را طلب می کنم، آن هم شدیدترین شکل آن را. حضرت رب العالمین به بهاء و

حُسن و روشنایی در مظاهر عالم جلوه می کند آن هم با درخشندگی شکوهمندی که همه ی دل ها را جلب می کند.

هنر ما آن است که متوجه نور حُسن او شویم، همان طور که می فرماید: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»(۱) «الله» نور آسمان و زمین است. یعنی آسمان ها و زمین یک نوری دارند که آن نور «الله» است. اگر نتوانیم نور آسمان ها و زمین را ببینیم نمی توانیم «الله» را ببینیم. باید به دنبال آن نوری باشیم که عالم را فرا گرفته وگرنه کوه و درخت می بینیم. همین طور که در کلمات ائمه علیهم السلام نوری را احساس می کنید که در کلمات مردم عادی نیست، چون قلب شان الهی شده و منور به نور «الله» گشته. اگر علماء بالله اهل رکوع و سجود و شب زنده داری نبودند، «الله» بر قلب آن ها تجلی نمی کرد تا کلمات آن ها را نورانی کند. نورِ جلوه ی «الله» است که کلمات آن ها را نورانی کرده. اگر بتوانید آن نور را ببینید می توانید با خدا مرتبط بشوید. عالَم هم به همین صورت نوری دارد که به جهت آن نور زنده است و آغوش خود را برای انسان های مؤمن گشوده به طوری که هیچ وقت انسان مؤمن در این عالم در نمی ماند چون با نور آسمان ها و زمین مرتبط است و نه با خود آسمان و زمین. آن هایی که زمین را چسبیده و فکر می کنند ثروت و قدرت به تنهایی به کارشان می آید حتماً خوار می شوند. به همین جهت در دعاها دارید: خدایا! من را از آن هایی قرار بده که با نور تو عزیز می شوند، چون می دانید نور آسمان و زمین منشأ همه ی کمالات است و نه خود آسمان و زمین. اگر آن نور را ببینیم، بهاء و حُسن

۱- سوره ی نور، آیه ی ۳۵.

را دیده ایم و مظاهر آن نور را خواهیم شناخت. عارف بالله به جایی می رسد که در هر چیزی این «بهاء» را می بیند و شما نیز آن نور را در مظاهری که درخشش بیشتری دارند می توانید ملاحظه کنید و از طریق تجلی اسم «بَهاء» با ذات خدا مأنوس شوید. ولی اگر به دنبال خدایی بیرون از اسم بَهاء و جلال و جمال هستید، هرگز خدا را پیدا نخواهید کرد چون «اسم» را نمی شناسید تا به مظاهر او بنگرید و او را بیابید.

اولیاء الهی مظاهر خداوند هستند و وسیله ی قرب به خدا می شوند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: نظر به جمال امیرالمؤمنین علیه السلام عبادت است،(۱)

چون جمال حضرت را نفسی تدبیر می کند که محل تجلی اسماء الهی است و شما را به آن اسماء منتقل می کند. اگر کسی خواست ذات را بدون نظر به مظاهر اسماء ببیند، هرگز نمی تواند با خدا مأنوس شود و عمرش باطل می گردد. وقتی به صورت علماء بالله نگاه کنید به اسماء الهی منتقل می شوید(۲)

و این منتقل شدن به انوار الهی را «ثواب» می گویند. ثواب یعنی آنچه عامل انتقال به خدا می شود، حتی نگاه به درِ خانه ی عالِم ما را منتقل می کند به سیره ی او که مظهر اسماء الهی است. چون او در مقام قرب نوافل است و در حق فانی شده و حق از طریق او خود را می نمایاند. خداوند در حدیث قدسی می فرماید: «لَا یَزَالُ عَبْدِی یَتَقَرَّبُ إِلَیَّ بِالنَّوَافِلِ مُخْلِصاً لِی حَتَّی أُحِبَّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ کُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِی یَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِی

۱- قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «النَّظَرُ إلی علی بن ابی طالب عباده». (امالی شیخ صدوق، ص ۱۳۸)

۲- قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «النَّظَرُ إلی الْعالمِ عباده». (بحارالأنوار، ج ۷۱، ص ۷۳)

یُبْصِرُ بِهِ وَ یَدَهُ الَّتِی یَبْطِشُ بِهَا»(1) همواره بنـده ی من به وسـیله ی نـافله ها به من نزدیک می شود در صورتی که کاملا به من اخلاص دارد، تا این که او را دوست دارم، پس هرگاه او را دوست داشـتم گوش او می شوم که با آن می شنود و چشم او می گردم که با آن می بیند و دست او می شوم که با آن می گیرد. و خداوند از این طریق در حرکات و سکنات سالک ظهور می کند.

آفات غفلت از مظاهر الهی

اشـکال ما در ابتـدای کار این است که وقتی می خواهیم به «بهاءِ» خداوند نظر کنیم نمی دانیم چگونه به دنبال آن بگردیم تا با آن روبه رو شویم چون او را در جایی خارج از مظاهرش جسـتجو می کنیم. در سقوط شاه باید بتوانیم خدا را به اسم جلال در صحنـه ببینیم، نه این که به چگـونگی خروج او از ایران بـپردازیم. بایـد در آن حـادثه این حقیقت را مشاهـده کرد که هرکس روبه روی حق بایستد ذلیل می شود و با این دیـد می توانیـد بگویید: «اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ جَلالِکَ» خدایا از تو از جلال ات می خواهم. واقعاً حیف است که آدم جلال یعنی آن عظمتی که از حق در عـالم جریـان دارد و هرکس مقابـل آن ایسـتادگی کنـد را خوار می نمایـد، نبینـد. با نظر به اسم جلال می فهمید خداوند اَجَلِّ از آن است که کسـی در کنار حضـرت حق عرض اندام کند. در حدیث قدسی می فرماید: «یَا مُوسَی إِنَّ الْفَخْرَ رِدَائِی وَ الْکِبْرِیَاءَ إِزَارِی مَنْ نَازَعَنِی فِی شَیْ ءٍ مِنْهُمَا عَذَّبْتُهُ

۱- إرشاد القلوب إلی الصواب، ج ۱، ص ۹۱.

بِنَارِی»(۱) ای موسی! فخر؛ ردای من و کبریایی؛ پیراهن من است، هرکس در این دو چیز با من به نزاع برخیزد او را با آتشِ عذابِ خود شکنجه می کنم، و در جایی دیگر می فرماید: پشت او را می شکنم.

وقتی ذلّت رضاخان را می بینید باید متوجه جلال و کبریایی خداوند شوید. جای دیگر نباید به دنبال خدا بگردید، خدا در همه ی مظاهرِ خود نمایان است و به این اعتبار به او «حقّ مخلوقٌ بِهِ» می گویند و حافظ در این رابطه می گوید:

بی دلی در همه احوال خدا با او بود

او

نمی دیدش و از دور خدایا می کرد

گوهری کز صدف کون و مکان بیرون است

طلب

از گمشدگان لب دریا می کرد

کسانی که خدا را در جایی غیر از مظاهرِ اسماء جستجو می کنند، گمشده های لب دریا هستند، «گوهری کز صدف کون و مکان بیرون است» را نباید از گمشدگان لب دریا سراغ گرفت، این ها می خواهند خدا را ثابت کنند! خدایی که با استدلال ثابت شود خدای ذهنی و انتزاعی است و نه خدایی که در خارج واقعیت دارد، کبریایی خدا را در خواری رضاخان ببینید که می خواست مانع تجلی نور خدا شود خداوند هم کمرش را شکست، وقتی سرنوشت رضاخان را دیدید، قاصم الجبّارین بودنِ خدا را دیده اید.

بحث در رابطه با «اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ بَهائِکَ» بود و تقاضای نور بهاء و حُسن و شکوه حضرت حق و این که خدا را در کجا جستجو کنیم و از نور او نورانی شویم. عرض شد خدا را به اسمای حُسنایش در جمال

ص: ۳۹

۱- بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۲۶۷.

علمای بالله پیـدا کنید. واقعاً حضـرت امام خمینی«رضوان الله علیه» مظهر حُسن و شـکوه الهی بودند. آن خبرنگار اروپایی گفته بود زمـانی که تمـام تلویزیون هـا و رادیوهـا و روزنـامه هـا تلاش می کننـد که ذهن ها را به خودشان جلب کننـد پیرمردی در گوشه ی جمـاران با حرکت انگشـتانش میلیون ها مردم را به حرکت می آورد. چرا ما این حُسن و شـکوه الهی را که حضـرت امام«رضوان الله علیه» مظهر آن بودند به عنوان واقعیتی بسیار اساسی و جدّی نبینیم و ذهن خود را متوجه قدرت های دروغین و وَهمی بنمـاییم؟ آن هـایی که می خواسـتند از راه هـای دیگری غیر از راهی که حضـرت امـام عمل کردنـد مردم را به حرکت بیاورنـد هر روز بـا مشـکل جدیـدی روبه رو می شدنـد و هر روز بایـد حیله ای جدیـد بر پـا کننـد. حسـنی مبارك در آخرین روزهـای حکومتش گفته بود: «اگر کسـی بخواهـد در طول عمر خود با لباس آمریکایی خود را پوشـش دهـد، همه ی عمرش عریان است». بیچاره مردمِ آمریکا که می خواهند حُسن و شکوه را در حاکمانی پیدا کنند که عین خواری و حقارت اند.

رئیس جمهورهـای آمریکـا، این همه تلاش می کننـد و اسـتعداد به کـار می برنـد تـا حُسن و شـکوهِ دروغینی را به مردم خود بنمایانند ولی چیزی نمی گذرد که مردم هم می فهمند این حرف ها دروغ است. این آقایان روی خودشان زحمت کشـیده اند اما در جهت منفی و با اعتماد به نفس امّاره، مواظب انـد چه انـدازه غـذا بخورنـد، چه غذاهایی را نخورند، چند ساعت در روز ورزش کننـد، چگونه مطالعه کننـد، چه سـخنانی را بر زبان برانند تا به حُسن و شـکوه برسـند ولی چون رجوعِ به نور بهاءِ الهی نکردند به سراب

ص: ۴۰

رسیده اند. برعکس، حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» چون به بهاءِ حقیقی رجوع کردند روز به روز برای خود و در نزد مردم متعالی تر شدند. تاریخ دانان می گویند: قهرمانان در تاریخ بشر در مرحله ای از عمر خود صعودی دارند ولی چیزی نمی گذرد که افولشان شروع می شود، در حالی که حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» روزی که رحلت کردند بیشتر از روزی که ظهور نمودند قلب ها را با خود بردند. چون به نور بهاءِ الهی که همواره پایدار است رجوع کرده بودند، انانیتی برای خود باقی نگذارده بودند تا مانع تجلی آن نور شود.

این یک سنت و واقعیت مهمی است که اگر انسان به دنبال خدا باشد هرچه خوبی است را به نحو کامل و پایدار به دست می آورد. اگر جنبه ی الهیِ قضیه در میان نباشد و به جای دیگر رجوع شود جای دیگر خبری نیست. با خواندن امثال دعای سحر متوجه می شوید راه را چگونه طی کنید و مطلوب خود را در کجا دنبال نمایید تا بیابید. وقتی ما می گوییم؛ «اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ بَهَائِکَ» «بهاء» الهی را از او طلب می کنیم تا خداوند با آن نور بر جان ما تجلی کند. چون می دانیم هر «بهایی» را باید از او خواست، بعد که می گویید: «بِأَبْهاهُ» نظر را به مرتبه ی کامله ی «بهاء» می اندازید چون با توجه به نور توحید و وحدت تشکیکی وجود، متوجه می شوید هر جلوه ای از جلوات نور بهاءِ الهی، مرتبه ای کامل تر را در باطن خود دارد و جهت اُنس با آن مرتبه، طالب رفع حجاب اید، مشکل در عدم آمادگی ما است که آن حقیقت در مرتبه ی نازله اش بر ما جلوه کرده، زیرا همچنان که عرض شد:

هرچه

روی دلت مصفاتر

زو

تجلی تو را مهیاتر

به لطف الهی سالک در مسیر توحیدیِ خود بعد از نظر به مرتبه ی عالی ترِ بهاء، به جایی می رسد که در هر جلوه ای جنبه ی کمالی آن جلوه را می بینـد و اظهار می دارد: «کُلُّ بَهَائِکَ بَهِیٌّ». در مسیر توحیدی از این هم جلوتر می آید و حقیقت جامع همه ی اسماء یعنی حضرت «الله» را در هر منظری می نگرد و در مشرب مولی الموحدین علیه السلام می گوید: «ما رَأَیْتُ شَیْئاً إلَّا وَ رَأَیْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَ مَعَهُ وَ بَعْدَهُ» (۱) هیچ چیزی را ندیدم مگر آن که «الله» را قبل از آن چیز و با آن و بعد از آن چیز دیدم.

در جمله ی «کُلُّ بَهَائِکَ بَهِیٌّ» قلب سالک متوجه حضور حقیقت اسم بهاء در تمام جلواتی است که آن اسم در آن جلوات ظهور دارد. در واقع بعد از آن که طلب مرتبه ی شدیدترِ نور بهاءِ الهی را کردید با ادامه ی سیر توحیدی، قلب تان متوجه می شود هر جلوه ای از جلوات نور بهاءِ الهی، عالی ترین جلوه است و با توجه به این امر عرضه می دارید: «اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِبَهَائِکَ کُلِّهِ» خدایا از تو حقیقت بهاء را که در همه ی جلوات حاضر است طلب می کنم، زیرا او در هر جلوه ای عالی ترین نحوه ی حضور را دارد. إن شاءالله در فرازهای بعدی این قاعده بیشتر روشن می شود.

۱- صحیفه ی امام خمینی«رضوان الله علیه»، ج ۱۸، ص ۵۱۷.

نظر به حقِّ مطلق

وقتی با نظر به گُل متوجه «جمال» خداونـد شدیـد چنانچه توجه بفرماییـد ملاحظه خواهید کرد ظاهر گُل در عین این که مظهر جمـال حق است می توانـد حجاب او باشـد و آن در موقعی است که جمال او را در محـدوده ی گُل بنگریـد و از طریق جمالِ گـل، به جمـال مطلـق نظر نیندازیـد. ولی اگر نظرتـان به جمـال مطلـق بود به لطف و کرم الهی نه تنهـا متوجه جمـال مطلق می شوید، بلکه در همان لحظه که به گل نظر کردید، آن را آینه ی جمال مطلق می بینید و خواهید گفت: «و کُلُّ جَمالِکَ جَمیل» هرجـا از تو جمالی هست کامل ترین جمال در صـحنه است و می بینی هرجا جلوه کنـد عالی ترین جمال ظاهر می شود. چون مگر می شود یک جا خـدا باشد و غیر خدا هم باشد؟ مگر غیر خدا هست؟ همه چیز جلوات حضـرت حق است و حقِّ مطلق از طریق آن جلوات، خود را با اسـماء حسنایش می نمایاند. این که ما خدا را در جلوه ی کاملش نمی بینیم چون هنوز در سلوک خود کامـل نشـده ایم و نحوه ای از نظر به خود در میـان است. هرانـدازه امکـان تجلی نور او را فراهم کنیم حجاب انانیت بهتر رفع می شود و او با جلوه ای کامل تر تجلی می کند. گفت:

ز

بس بستم خیالِ تو، توگشتم پای تا سر من

تو

آمد رفته رفته، رفت من، آهسته آهسته

وقتی آرام آرام حجـاب انانیت کنار رفت حق به نحو کامل تری ظهور می کنـد و اقرار می کنیـد؛ «وَ کُلُّ بهائِکَ بَهی» هرجایی که نور بهاء و روشنایی و حُسن تو هست، به کامل ترین شکل هست.

ص: ۴۳

دو نکته را عزیزان در نظر داشته باشند؛ یکی توجه به اسمای الهی در مظاهر مختلف و دیگر توجه به حقیقت اسماء که در هر مظهری آن حقیقت در صحنه است. باید با آزادشدن از حجاب ها آن حقیقت را در هر مظهری ببینیم و هر مظهری به نور آن حقیقت دیده شود. حق در اسماء خود کامل است ولی چون ما هنوز در حجاب هستیم حقیقتِ اسماء را نمی بینیم. مثل این که بعضی خدا را در رزق خود به رزاق بودن می نگرند، غافل از این که چون او ربّ است، رزّاق است و رزق شما یکی از جلوات ربوبیت اوست. اگر به رزق خود نظر کنیم از ربوبیت ربّ که همواره در صحنه است غافل می شویم ولی اگر به ربّ خود نظر کنیم رزق را ظهوری از ربوبیت او می نگریم و قلب ما با نظر به رزق، از نظر به ربّ محروم نمی شود علاوه بر این که ابتدا ربّ را می بینیم و رزّاق بودن او را در ربّ بودن او می نگریم.

سختی ها؛ آینه ی نمایش کامل تر اسمِ ربّ

وقتی انسان رب خود را فراموش کند، هر حادثه ای را مستقل می بیند، در آن حال وقتی مشکلی برایش پیش می آید خدا را از یاد می برد در صورتی که باید آن حادثه و مشکل را صورتی از ربوبیت خداوند بنگرد. مگر این طور نبود که حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» آن وقت که تبعیدشان کردند بیشتر به مقصدشان که سرنگونی رژیم شاهنشاهی بود رسیدند تا آن وقتی که در ایران بودند و مشغول درس و بحث؟ حضرت اباعبدالله علیه السلام این را خوب می فهمند که با شهادتشان ربوبیت حق بیشتر به صحنه می آید و نتیجه ای که می خواهند زودتر و بهتر عملی می شود. به همین جهت هرچه

به عصر عاشورا نزدیک می شوند بیشتر امیدوارند.(۱) حضرت می خواهند آینه ی تمام نمای حضرت حق باشند و این در کربلا به خوبی نمایان شد. همین طور که گوهر حضرت یوسف علیه السلام در چاه بیشتر به نمایش آمد و این که چگونه آن حضرت در سخت ترین مراحل، نظرشان تماماً به حق است. حضرت یوسف علیه السلام در چاه و زندان یوسف شدند، چون دیدند چگونه ربّ در چنین شرایطی در صحنه است. وقتی حادثه ای برایتان پیش آمد قبل از هر چیزی متوجه باشید که پروردگار عالم از این طریق می خواهد با رفع حجاب ها خود را بنمایاند، در این صورت هرچیزی را به حق دیده اید و نه مستقل.

در غذایی که جلویتان هست رزاق بودن او را ببینید ولی بیش از نظر به رزّاق، به ربوبیت حق منتقل شوید. اگر به ربوبیتش منتقل شدید رزاقیت او هم در منظرتان می ماند. اما اگر در رزاقیت او متوقف شدید از ربوبیت او محروم می شوید.

در دعای سحر اسمائی را مدّ نظر قرار می دهید که شما را به اسم اعظم نزدیک می کند. ابتدا به اسم بهاء نظر می کنید که به معنی حُسن و زیبایی است و زیبایی عبارت است از «وجود» و وجودِ خالص همه ی زیبایی است و از منظر نورِ اسمِ «بهاء» به سایر اسمای الهی نظر می کنید که امکان ارتباط با آن ها سهل تر است. می گویید: «اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ بَهَائِکَ» خدایا از تو نور بهاءات را می خواهم که با آن نور بر من نظر کنی که همه ی مطلوب من همان حُسن و کمال است که در سراسر عالم نمایان است و

ص: ۴۵

۱- به کتاب «راز شادی امام حسین علیه السلام در قتلگاه» از همین مؤلف رجوع شود.

حجاب انانیت من نمی گذارد با آن روبه رو شوم و تو را طوری بنگرم که من از تو راضی شوم و تو از من.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در دعای خود از خداوند تقاضا می کنند: «وَارْزُقْنی حُسْنَ الْمَنْظَرِ فیما یرْضیکَ عَنّی»(۱) خدایا آن نگاهی را رزق من گردان که تو در آن نگاه از من راضی شوی. وقتی متوجه شدیم همواره خداوند به کامل ترین بهاء یعنی اَبهاء در صحنه است نظر خود را به نحوه ای از ظهورِ نور بهاء می اندازیم که «ابهاء» است و لذا نه تنها خوبی های خدا را در علی علیه السلام می بینیم، بلکه آن را به عالی ترین شکل می یابیم، آن طور که رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را دیدند. عمده هنر ما دیدن انوار الهی به صورت «ابهاء» و «اَجْمل» و «اَجَلّ» است در جمال اولیاء معصومین علیهم السلام و این که بتوانیم از آن طریق با خدا مرتبط شویم و در این راستا است که حضرت صادق علیه السلام می فرمایند: «نَحْنُ وَ اللَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَی»(۲) به خدا قسم مائیم اسماء حسنا. یعنی وجه کامل اسماء حسنای الهی را در آینه ی وجود آن ذوات مقدس باید یافت. اگر ائمه علیهم السلام را کنار بگذارید نه تنها در جای دیگر و به نحو اکمل و اجمل، اسمای حسنای الهی را پیدا نمی کنید بلکه فقط یک خدای نظری و ذهنی خواهید داشت.

وقتی متوجه جنبه ی عالی «بهاءِ» الهی شدید از آن منظر که نظر کردید در سیر توحیدی خود خواهید گفت: «وَ کُلُّ بَهَائِکَ بَهِیٌّ» هرجا هر جلوه ای از حُسن و بهاءِ تو هست، همه ی حُسن و بهاء، آن جا است.

ص: ۴۶

۱- الکافی، ج ۲، ص ۵۷۷.

۲- مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۲۲۹.

آن وقت نور امام صادق علیه السلام را در امام خمینی«رضوان الله علیه» پیدا می کنید - همان طور که علی علیه السلام هر چیزی را که می دید، در آن چیز «الله» را می دید-(۱) زیرا حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» چیزی از خود ندارند جز نمایش حضرت صادق علیه السلام و در این راستا می توانید از حضرت حق هر بهائی که می بینید اَبْهاء آن را ببینید. تا چنین نگاهی پیدا نکنیم موحد نشده ایم و مصداق آیه ا ی می شویم که خداوند در مورد مؤمنین فرمود: «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللّهِ إِلاَّ وَهُم مُّشْرِكُونَ»(۲) و بیشترشان به خدا ایمان نمی آورند جز این که هنوز مشرک اند. چون هنوز به مرحله ای نرسیده اند که در هر آیه ای از آیات الهی تماماً حق را بیابند و به نور حق به آن آیات نظر کنند و نه از طریق آن آیات حق را بیابند تا حق را در محدوده ی آیات نگریسته باشند. وقتی متوجه شدید که کلّ بهاءِ الهی، بَهی است، در یک جمع بندیِ روحانی اظهار می داری: «اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِبَهَائِکَ کُلِّهِ» خدایا! من از تو نور بهاء ات را به صورت مطلق می خواهم که در همه جا و در هر منظری آن نور به صورت مطلق در میان است و این است معنی «بِبَهَائِکَ کُلِّهِ» تا حتی آن وقتی هم که جلوه ی خدا را در گُل می بینید همه ی حُسن و بهاءِ او را به تماشا بنشینید و آن گُل را آینه ی نمایش همه ی اسماء حسنای او بیابید. با این مقدمات چشمتان را باز کنید و به نور اسم بهاء که همه ی عالم را بهاء کامل او پر کرده آن را نظاره کنید.

۱- حضرت علی علیه السلام می فرمایند: «ما رَأَيْتُ شَيْئاً إِلَّا وَ رَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَ مَعَهُ وَ بَعْدَهُ.»(صحیفه امام، ج ۱۸، ص: ۵۱۷)
۲- سوره ی یوسف، آیه ی ۱۰۶.

آرام آرام جلو می رویم شاید بتوان با فرازهای دیگر دعای سحر با خدا مرتبط و مأنوش شویم. إن شاءالله

خدایا به حقیقت خودت که در این دعا به نمایش آمده ای ما را با خودت آشنا بگردان.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

ص: ۴۸

جلسه دوم: نظر به حقِّ مطلق

اشاره

ص: ۴۹

بسم الله الرحمن الرحیم

)اللّهُمَّ انِّی أَسْأَلُکَ مِنْ جَلالِکَ بِاجَلِّهِ وَ کُلُّ جَلالِکَ جَلِیلٌ(

)اللّهُمَّ انّی أَسْأَلُکَ بِجَلالِکَ کُلِّهِ(

)اللّهُمَّ انِّی أَسْأَلُکَ مِنْ جَمالِکَ بِأَجْمَلِهِ وَ کُلُّ جَمالِکَ جَمِیلٌ(

)اللّهُمَّ انِّی أَسْأَلُکَ بِجَمالِکَ کُلِّهِ(

همین طور که ملاحظه می فرمایید دعای شریف حضرت باقر علیه السلام در سحرهای ماه مبارک رمضان با نظر به انوار اسماء الهی، چشمِ دل را باز می کند تا خداوند را از آن طریق بنگریم و با معبود خود مأنوس شویم. اولین قدم آن است که متوجه باشیم از طریق اسمای حسنای خداوند می توان با خداوند مأنوس شد و این آیه ی شریفه را با جدّیت تمام بفهمیم و دنبال کنیم که می فرماید: «وَ لِلَّهِ الْأَسْماءُ الْحُسْنی فَادْعوهُ بِها»(۱) خداوند را اسمای حُسنایی هست، پس او را از طریق آن اسماء بخوانید. ابتدا باید اسماء را بشناسید و به آن ها در مظاهر مختلفی که دارند نظر کنید و در آینه ی مظاهر به تماشای آن ها بنشینید و از مظاهر آن ها به اصل آن ها منتقل شوید.

ص: ۵۱

۱- سوره ی اعراف، آیه ی ۱۸۰.

ذات بینی

رسیدن به احوالاتی که انسان بتواند اسماء الهی را بنگرد در اصطلاح به «ذات بینی» معروف است که کار ارزشمندی است. امیرالمؤمنین علیه السلام در دعای صباح در نیایش با خدا عرضه می دارند: «يَا مَنْ دَلَّ عَلَى ذَاتِهِ بِذَاتِهِ» ای خدایی که هرکس را به نور ذات خودت به سوی خودت راهنمایی می کنی. آن حضرت از این طریق نظر مبارک خود و آن هایی را که از آن دعا استفاده می کنند، متوجه حقیقتی می نمایند ماوراء ماهیات و پدیده های متکثر. افرادی هستند که در کسب معارف اسلامی و انجام عبادات دینی زحمت کشیده اند، ولی برنامه ای جهت ذات بینی ندارند. این ها متوجه آن درجه ی توحید که بتوانند «اَحد» را بشناسند نیستند، و لذا همیشه با خدای غایب به سر می برند. ابتدا باید با حساسیت زیاد بین روش «انتزاعی» و روش «انکشافی» فرق گذاشت و دقیقاً تفاوت این دو روش را در ارتباط با حقایق عالم از همدیگر باز شناخت و متوجه بود آن چه از طریق دین نصیب انسان می شود سیر حضوری به سوی حق و قیامت است و این نتیجه با نگهبانی قلب و حفظ کردن آن در محضر حق، از طریق عبادات شرعی ممکن می شود.

در روش حضوری و انکشافی، قلبِ انسان با «وجود» یا «ذات» روبه رو می شود و هرجا ذات در میان باشد قلب انسان بدون هیچ واسطه ای از نور آن بهره مند می شود. عمده آن است که بتوانیم قلب را طوری تربیت کنیم که هنر ذات بینی پیدا کند، در آن حالت خودِ ذات، دلیل خود است و آن طور نیست که معلول، دلیل بر وجود علت باشد، بلکه خود حضرت حق

خود را می نمایاند. با چنین مبنایی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در دعای صباح به محضر حق عرضه می دارند: «یا مَن دَلَّ عَلَی ذاتِهِ بِذاتِه» ای خدایی که خودت گواه خودت هستی «وَ تَنَزَّهَ عَنْ مُجانَسهِ مَخْلُوقَاتِهِ» و منزه هستی از این که هم جنس مخلوقات باشی «وَ جَلَّ عَنْ مُلائَمَهِ کَیْفِیَّاتِهِ» و بالاتر از آن هستی که همراه چیستی ها و چگونگی ها باشی.(۱)

چنانچه ملاحظه می فرمایید؛ حضرت علی علیه السلام در فراز فوق به خدا عرض می کنند: خودت فقط هستی، بدون آن که چیز خاصی باشی، خودت ذات خودت هستی، بدون هرگونه ماهیت و چیستی. این نوع نگاه به خداوند در صورتی ممکن است که قلب انسان جهت ارتباط با ذات، تربیت شده باشد. زیرا حقیقت خدا همان ذاتی است که به ذات خود، دلیل بر وجود خود است، نه به واسطه ی چیز دیگر. کسی با خدا می تواند مرتبط شود که جانش بتواند با ذات او رابطه برقرار کند و چنین چیزی به جهت ذات مجرد انسان ممکن است، باید راه را درست پیدا کرد.

یک وقت از این که می بینیم در عالم هستی، رزق خواران از رزق محروم نیستند متوجه خداوند رزّاق می شویم. ولی یک وقت ذات رزاقیت او را، ماوراء وجودِ رزق خواران، می شناسیم. روحِ ذات بین به خودِ ذات نظر دارد، ذاتِ یگانه را می یابد، نه این که از هماهنگی اجزاء عالم متوجه توحید و یگانگی خداوند بشود. باید با ذات او و جلوات آن ذات به نام اسماءْ مرتبط گشت و لازمه ی چنین رؤیتی تغییر ساحت است تا به جای

۱- عنایت داشته باشید که نظر به ذات حق از طریق اسماء الهی غیر از تفکر در ذات خدا است که در روایات از آن منع شده است.

نظر به معلول جهت پی بردن به علت، به خودِ علت نظر کنیم - از طریق به صحنه آوردن قلب- ولی اگر هنوز در ساحتی باشیم که باید برای پی بردن به علت، معلول را بیابیم، دائماً می گوییم ذات کو؟ گفت:

چو

گوید مرغ جان یا هو، بگوید فاخته کوکو

بگوید

چون نبردی بو نصیبت انتظار آمد

مشکلِ کار در این است که استعدادِ رؤیت ذات را در خود رشد نداده ایم، لذا آن را که از همه پیداتر است نمی بینیم.

قرآن در رابطه با توجه به ذات، سومین آیه ی سوره ی حدید و یا سوره ی «توحید» را در مقابل ما قرار می دهد که می فرماید: «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»(1) او در عین این که اول است، آخر است و در عین این که ظاهر است، باطن است. مثل نور، که اولین چیزی که شما در رؤیت هر چیز می بینید، نور است و سپس به کمک نور بقیه ی چیزها را می بینید، پس آن اول است. از طرفی وقتی نور به آن شئ خورد و در چشم شما منعکس شد و شما آن شئ را دیدید، عملاً نور است که به طرف شما برگشته و شما نوری را که به آن شئ خورده است می بینید. پس در آخر هم همان نور بود. باز همان نور ظاهر و پیدا است ولی نور، چیزی مثل میز و صندلی نیست که بتوانید به آن اشاره کنید، پس عملاً باطن است و از بس که پیداست، پنهان است.

۱- سوره ی حدید، آیه ی ۳.

وحدت ذات با صفات

در رابطه با ذات بینی، از همه مهم تر سوره ی توحید است، چون آن سوره اشاره به ذات اَحدیت دارد. می دانید که «اَحد» آن واحدی است که دومی در کنارش نیست، فقط اوست و دیگر هیچ، پس نمی توان به کمک غیرِ خودش، یگانگی اش را شناخت. برعکسِ واحدِ عددی که واحد است در مقابل چیزی که کنارش هست. مثل این که می گوییم این یک سیب است در مقابل سیب های دیگر، ولی در مقابل ذات اَحدی، دیگری وجود ندارد تا نسبت به دیگران یگانگی او را پیدا کنیم، بلکه فقط باید بتوانیم ذات اَحدی را به عنوان اسمی از اسماء الهی، با رؤیت قلبی ببینیم. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در اولین خطبه ی نهج البلاغه می فرمایند: «کَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْیُ الصِّفَاتِ عَنْهُ» کمال توحید و خالص دیدن خدا، آن است که او را جدا از هر صفاتی ببینی و هر صفتی را از او نفی کنی. «لِشَهَادَهِ کُلِّ صِفَهٍ أَنَّهَا غَیْرُ الْمَوْصُوفِ، وَ شَهَادَهِ کُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَیْرُ الصِّفَهِ» چون هر صفتی نشان می دهد غیر موصوف است و هر موصوفی نشان می دهد غیر از صفت است، همان طور که حیات برای دست من غیر از دست من است. «فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ وَ مَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ ثَنَّاهُ وَ مَنْ ثَنَّاهُ فَقَدْ جَزَّأَهُ» پس هرکس خدای سبحان را به چیزی وصف کرد، آن چیز را هم طراز خدا قرار داد، و لذا او را دوتا کرد و در این حال او را جزء جزء کرده است. «وَ مَنْ جَزَّأَهُ فَقَدْ جَهِلَهُ وَ مَنْ جَهِلَهُ فَقَدْ أَشَارَ إِلَیْهِ وَ مَنْ أَشَارَ إِلَیْهِ فَقَدْ حَدَّهُ وَ مَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ» و هرکس خدا را جزء جزء دانست به او جاهل است، و

هرکس به خـدا جاهل است به او اشاره می کنـد و هرکس به او اشاره کنـد برای او حـدّ قائل شـده است و هرکس برای او حدّ قائل شود او را متعدد پندارد. «وَ مَنْ قَالَ فِيمَ فَقَدْ ضَمَّنَهُ وَ مَنْ قَالَ عَلامَ فَقَدْ أَخْلَى مِنْهُ» و هرکس بگويد خداوند در کجاست، او خدا را در کنار چيزی تصور کرده است و هرکس بگويد بر کجاست، او جايی را تصور کرده که خدا در آن جا نيست. «كَائِنٌ لا عَنْ حَـدَثٍ مَوْجُودٌ لا عَنْ عَـدَم» خداوند واقع است ولی نه اين که حادث شده باشد، موجود است اما نه اين که بَعد از نيستی ايجاد شده (عين بودن است). «مَعَ كُلِّ شَيْ ءٍ لا بِمُقَارَنَةٍ وَ غَيْرُ كُلِّ شَيْ ءٍ لا بِمُزَايَلَةٍ» با هرچيزی هست، اما نه آن که عين آن چيز باشد، و غير هرچيزی است اما نه آن که جدا از آن باشد.(۱)

ملاحظه فرموديد که حضـرت اميرالمؤمنين عليه السلام چگونه ما را از هرگونه تصوری که مانع رؤيت اَحد باشد آزاد می کنند تا بتوانيم استعداد ذات بينی خود را تربيت کنيم و قلب ما بتواند با نور حضرت حق روبه رو گردد.

ذات أحدی چون جلوه کند همان ذات است در صـفتی خاص و لذا به آن ذات که با صفتی خاص جلوه کند «اسم» می گويند و اگر قلب طوری تربيت شود که بتوانـد با ذات روبه رو شود، عملاً با اسـماء الهی روبه رو می گردد و آن «اسـماء» همان ذات انـد، به جلوه ای خاص و اين است که قلب انسان ذات کبريايی را می بيند و يا ذات سـبحان اللهی را مشاهده می کند ولی اگر در ذات بينی تربيت نشـده باشد، در مسـيری قرار می گيرد که می خواهد از اثر پی به مؤثر ببرد و هرگز با هيچ اسـمی روبه رو نمی شود.

۱- جهت شرح مطالب فوق؛ به شرح خطبه ی ۱ نهج البلاغه از همين مؤلف مراجعه فرماييد.

عنایت داشته باشید که نظر به ذات أحدی غیر از تفکر در کُنه ذات است که بخواهیم جنس ذات را بدانیم، آنچه در روایات نهی شده، به تعبیر امام خمینی«رحمه الله علیه»؛ «تفکر در کنه ذات و کیفیت آن است».(۱)

ایشان در کتاب شریف چهل حدیث می فرمایند:

«اما نظر در ذات برای اثبات وجودِ توحید و تنزیه و تقدیس آن، غایت ارسال انبیاء و آمال عرفا بوده و قرآن کریم و احادیث شریفه مشحون از علم به ذات و کمالات اسماء الهی است و کتب معتبره ی اخبار مثل «اصول کافی» و «توحید صدوق» غور در اثبات ذات و اسماء و صفات نموده ... لیکن مصیبت در آن است که در قرون اخیر بعضی جاهلان در لباس اهل علم پیدا شده که ندیده و نسنجیده و از کتاب و سنت عاری و بری بوده، مجردِ جهلِ خود را دلیل بطلان علم به مبدأ و معاد دانسته، برای رواج بازار خود، نظر در معارف را، که غایتِ مقصد انبیاء و اولیاء علیهم السلام است و سر تا پای کتاب خدا و اخبار اهل بیت علیهم السلام مشحون از آن است، حرام شمرده و هر ناسزا و تهمتی را از اهل آن دریغ ندانسته و قلوب بندگان خدا را از علم به مبدأ و معاد منصرف کرده و اسباب تفرقه ی کلمه و شتات جمعیت مسلمین گردیده و اگر سؤال شود که این همه تکفیر و تفسیق برای چیست؟ متشبث شود بر حدیث «لا تَتَفَکَّرُوا فِی ذاتِ الله». این بیچاره ی جاهل از دو جهت در اشتباه و جهالت است: یکی آن که گمان کرده حکماء تفکر در ذات می کنند، با آن که تفکر در ذات را و اِکْتِناهِ آن را ممتنع می دانند و این خود یکی از مسائل مبرهنه ی آن علم است و دیگر

ص: ۵۷

۱- «چهل حدیث»، حدیث شماره ۱۲، باب تفکر.

آن که معنی حدیث را ندانسته گمان کرده مطلقاً راجع به ذات مقدس نباید اسمی برده شود».(۱)

حضرت امام خمینی«رحمه الله علیه» در فضیلت تفکر در مورد خدا و این که مقدمه و لازمه ی سلوك انسانیت است، روایتی از حضرت صادق علیه السلام می آورند که حضرت فرموده اند: «اَفْضَلُ الْعِبادهِ اِدْمانُ التَّفَكُّر فِی الله و فی قُدْرَتِهِ»(۲) افضل و برترین عبادت، استمرار تفکر در مورد خدا و قدرت اوست. و نتیجه می گیرند پس تفکر در حق و اثبات ذات و تفکر در قدرت و سایر اسماء و صفات، علاوه بر آن که مورد نهی نیست، افضل عبادات است. و در جواب آن هایی که منعِ تفکر در ذات را مطرح می کنند، می فرمایند: این که روایت می فرماید؛ «تَكَلَّمُوا فِی خَلْقِ اللَّهِ وَ لا تَتَكَلَّمُوا فِی اللَّهِ فَإِنَّ الْكَلامَ فِی اللَّهِ لا یَزْدَادُ صَاحِبَهُ إِلاّ تَحَیُّراً»،(۳) در رابطه با خلق خدا سخن بگویید، نه در مورد خدا، زیرا کلام در خدا جز تحیّر به بار نمی آورد. خود دلالت دارد بر آن که مقصود، تکلّم در اکتناه ذات و کیفیت آن است، به مناسبت دلیلی که آورده، و إلاّ تکلّم در اثبات ذات و سایر کمالات و توحید و تنزیهِ آن موجب حیرت نگردد. و نیز حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» احتمال می دهند که ممکن است نهی تفکر در ذات الهی به جهت آن باشد که مردم معمولی استعداد ورود به این مباحث را ندارند.

۱- «چهل حدیث»، حدیث شماره ۱۲، باب تفکر.

۲- «کافی»، ج ۳، ص ۹۱.

۳- «اصول کافی»، ج ۱، ص ۱۲۵.

ذات بینی و ایمان قلبی

قرآن می فرماید: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُل لَّمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِن قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِن تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُم مِّنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ»(۱) عده ای از بادیه نشینان گفتند ایمان آوردیم، بگو ایمان نیاورده اید لیکن بگویید اسلام آوردیم و هنوز در دل های شما ایمان داخل نشده است و اگر خدا و پیامبرِ او را فرمان برید از ارزش اعمالتان چیزی کم نمی کند، خدا آمرزنده ی مهربان است.

چنانچه ملاحظه می فرمایید در آیه ی فوق محل ایمان را قلب قرار داده که محل درک حضوری حقایق است و به آن هایی که فقط در حدّ رعایت ظاهر دین به دین عمل می کنند می فرماید: «وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ» هنوز ایمان در قلب هایتان وارد نشده است. سپس می فرماید مواظب باشید تسلیم شدن در مقابل دستورات دین را که به امید کسب بهشت و دوری از جهنم است، «ایمان» نخوانید و به آن هایی که پذیرفته اند طبق دستورات اسلام عمل کنند ولی هنوز برنامه ای برای حضوری کردن باورهای خود و نظر به اسماء الهی ندارند، می فرماید: هنوز ایمان وارد قلب های شما نشده، چون ایمان به حقایق و نظر به اسماء الهی و تحت تأثیر نور آن اسماء قرارگرفتن، مقامی است بالاتر از پذیرفتن ظاهر اسلام.

ایمان قلبی وقتی محقق شود امکان رؤیت اسماء پروردگار فراهم گردد. چیزی که امامان علیهم السلام ما را بدان آگاه کرده اند. در روایت داریم؛

ص: ۵۹

۱- سوره ی حجرات، آیه ی ۱۴.

عبدالله بن سنان از پدرش نقل کرده که حضور امام باقر علیه السلام بودم یکی از خوارج خدمت ایشان رسید و گفت: «يَا أَبَا جَعْفَرٍ أَيَّ شَيْ ءٍ تَعْبُدُ؟ قَالَ: اللَّهَ تَعَالَى. قَالَ: رَأَيْتَهُ؟ قَالَ: بَلْ لَمْ تَرَهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَهِ الْأَبْصَارِ وَ لَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ، لَا يُعْرَفُ بِالْقِيَاسِ وَ لَا يُدْرَكُ بِالْحَوَاسِّ وَ لَا يُشَبَّهُ بِالنَّاسِ، مَوْصُوفٌ بِالْآيَاتِ مَعْرُوفٌ بِالْعَلَامَاتِ لا يَجُورُ فِي حُكْمِهِ. ذَلِكَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ قَالَ: فَخَرَجَ الرَّجُلُ وَ هُوَ يَقُولُ: اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسالَتَهُ»(۱) ای ابا جعفر چه چیزی را می پرستی؟ فرمود: خدای تعالی را. گفت او را دیده ای؟ فرمود: دیده ها با چشم او را نبینند ولکن قلب ها به حقیقت ایمان او را مشاهده کنند، به قیاس نتوان او را شناخت و به حواس درک نشود و به مردم مانند نیست، به نشانه ها توصیف و به علامت ها شناخته شود، در حکمش جور و ظلم نیست، آن است خدا، نیست معبودِ حقی جز او. راوی گوید: آن مرد بیرون شد و می گفت: خدا داناتر است که رسالت خود را کجا بنهد.

چنانچه ملاحظه می فرمایید حضرت در جواب سؤال فردی که می پرسد آیا خدا را می بینی؟ می فرمایند؛ نه با چشم سر دیده می شود و نه با قیاس و تعقل و نه با حواس، بلکه قلب ها وقتی منوّر به نور ایمان الهی شد مفتخر به رؤیت حضرت «الله» می گردد. این حدیث شریف راه بسیار دقیقی را در راستای رؤیت قلبی در جلو ما می گذارد که امیدوارم عزیزان با توجه به موضوعِ اسماء الهی متوجه آن راه بشوند.

۱- «الکافی»، ج۱، ص ۹۷.

در بـاره ی این که خـدا را به عنـوان ذات می تـوان نگریست از هشـام بن سـالم آمـده است که «دَخَلْتُ عَلَى أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السـلام فَقَالَ لِی أَ تَنْعَتُ اللَّهَ؟ قُلْتُ نَعَمْ. قَالَ هَاتِ. فَقُلْتُ: هُوَ السَّمِیعُ الْبَصِیرُ. قَالَ: هَذِهِ صِفَةٌ یَشْتَرِکُ فِیهَا الْمَخْلُوقُونَ. قُلْتُ: فَکَیْفَ نَنْعَتُهُ؟ فَقَـالَ هُوَ نُورٌ لَـا ظُلْمَهَ فِیهِ، وَ حَیَـاهٌ لَـا مَوْتَ فِیهِ، وَ عِلْمٌ لَـا جَهْلَ فِیهِ، وَ حَقٌّ لَا بَاطِلَ فِیهِ، فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْـدِهِ وَ أَنَا أَعْلَمُ النَّاسِ بِالتَّوْحِیدِ.»(۱) در محضـر حضرت صادق علیه السلام وارد شدم، از من پرسیدند آیا می توانی خدا را وصف کنی؟ عرض کردم بلی، فرمودند: وصف کن، گفتم: او سـمیع و بصـیر است. فرمودند: این که صفتی است مشترک بین خدا و مخلوقات او. عرض کردم چگونه او را وصف کنم؟ فرمودنـد: او نوری است که ظلمـتی در او نیست و حیـاتی است که مرگی در او نیست و علمی است که جهلی در او نیست. هشام بن سالم می گوید در حالی از محضر آن حضرت خارج شدم که عالم ترین مردم به توحید بودم.

چنـانچه ملاـحظه می شود حضـرت می فرماینـد؛ بگو او نور است بـدون هرگونه ظلمتی، یعنی عین نور است، یـا بگو او حیات است بـدون هرگونه مرگی، یعنی عین حیـات است نه این که او چیزی است که حیـات دارد و معنی توجه به ذات همین اسـت که قلب متوجه «عین حیات» و «عین علم» و «عین نور» شود و از این طریق مصداق نور و علم و حیات را شهود کند.

۱- «بحار الانوار»، ج ۴ ، ص ۷۰ - «توحید صدوق»، ص ۱۳۷.

مقام محسنین و رؤیت حقایق

حضرت امام خمینی«رحمه الله علیه» می فرمایند: «انبیاء و اولیاء قدمشان برهانی نبوده، آن ها برهان را می دانستند، اما قضیه، قضیه ی اثبات واجب به برهان نبوده، حضرت سیدالشهداء علیه السلام می فرمایند: «مَتَی غِبْتَ حَتَّی تَحْتَاجَ إِلَی دَلِیلٍ یَدُلُّ عَلَیْکَ عَمِیتْ عَیْنٌ لا تَرَاکَ»(۱) چه موقع غایب بودی تا این که نیاز باشد با دلیلی تو را نشان داد، چشمی که نمی بیند تو حاضری، کور است ... در سببیت و مسببیت، یک تمایزی که مقتضی ذات حق تعالی نیست، مطرح است ... من در کتاب و سنت یادم نیست که علیّت و یا سببیت به این معنا باشد، تعابیری مثل «خلق»، «ظهور» و «تجلی» مطرح است».(۲)

وقتی در رابطه با خدا و مخلوق بحث علت و معلول به میان آید یک نحوه دوگانگی به میان آمده است و جنبه ی مظهربودن عالَم در حجاب می رود. ولی اگر متوجه شویم که عالم سراسر مظهر جلوات اسماء الهی است به راحتی می توان در همین عالم در ساحت قربِ اسماء الهی وارد شد و همین که نظر کنی، با حق روبه رو شوی. این حالت را مقام محسنین می گویند و رسول خدا صلی الله علیه و آله در وصف این مقام می فرمایند: «الْإِحْسَانُ أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ کَأَنَّکَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَکُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ یَرَاکَ»(۳) احسان و مقام محسنین

ص: ۶۲

۱- «مفاتیح الجنان»، دعای عرفه امام حسین علیه السلام.

۲- «تفسیر سوره ی حمد»، امام خمینی«رحمه الله علیه»، جلسه ی چهارم.

۳- «بحار الانوار»، ج ۶۷، ص ۱۹۶.

این است که آنچنـان خـدا را عبـادت کنی، که گویـا او را می بینی و اگر تو او را نمی بینی آنچنـان در حضور باش که متوجه باشی او تو را می بیند.

چنانچه ملاحظه می فرماییـد این روایت می فرمایـد علاوه بر مقربان که خـدا را می بینند، محسـنین نیز در مقام «کَأنَّ» مفتخر به رؤیت حق هسـتند و هرکدام – اعم از مقربان و محسـنین– به اندازه ای که خدا را می بینند، او را می پرسـتند. به فرموده ی امام موسی بن جعفر علیه السلام: «لَیسَ بَینَهُ وَ بَینَ خَلْقِهِ حجابٌ غَیرَ خَلْقِه».(۱) بین خدا و خلق او به جز خودِ خلق حجابی نیست.

در بحث حرکت جوهری روشن می شود که ذاتِ «حرکت» به خودی خود یـک مرتبه از وجود است. انسان در زنـدگی عادی در رابطه با حرکت فقط اشـیائی را می بینـد که حرکت می کنند، وقتی رسـید به این که خودِ حرکت یک چیز است ذات بینی شروع شده و جوهری را که عین حرکت است می یابد. اگر کسـی وقتی می گوید خدا علیم است معتقد باشد یک ذات داریم و صـفت علم، گرفتار یک نوع شـرک است و همان طور که ملاحظه فرمودید حضـرت علی علیه السـلام در خطبه ی اول نهج البلاغه این نگاه را رد می کننـد. چون برای خداونـد اجزاء قائل شده ایم به طوری که یک جزء می شود ذات خدا و یک جزء می شود علمی که بر او عـارض شـده، این می شود دوتـا. وقتی چیزی دو جزء داشت برای تحقق اش بایـد هر دو جزء در میـان باشـد و این نیازِ به اجزاء، با ذات احـدی نمی خوانـد. به همین جهت در متون دینی سـخن از وحدتِ بین ذات و صـفات مطرح است. یعنی ذات او عین صفات اوست. صفات خداوند مفهوماً غیر ذات اند ولی مصداقاً

۱- «توحید صدوق»، ص ۱۷۹ - «بحار الانوار»، ج ۳، ص ۳۲۷.

یکی هستند، خدا همان علیم است. وقتی می گوئیم ذات و صفاتِ خدا دو تا نیست نتیجه می گیریم صفات خدا همان ذات خدا است. و بر همین اساس گفته شده: اسماء الهی همان ذات است به صفت خاص. در غیر این صورت دوگانگی بین ذات خدا و صفات او پیش می آید. خدا همان علیم است یعنی او عین علم است و این اولِ توحید است. عموماً ذهن ما این طور عادت کرده که خداوند یک چیزی است که حیات دارد. آری برای دست بنده که حیات دارد این حرف درست است ولی در مورد خدا و کسی که معتقد به اسماء الهی است این طور نیست بلکه او عین حیات است. اعتقاد به حیات برای خداوند به این معنی است که ذاتِ حیات در صحنه است، نه چیزی که حیات دارد. حیات همان ذات است و به این معنی می گویید: «هُوَالْحىّ».

در آخر سوره ی حشر اظهار می دارید: «هُوَ اللَّهُ الَّذِی لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ» یعنی همانی که «الله» است، همان حقیقت یگانه ای است که ملکِ قدوسِ سلامِ مؤمنِ مُهیمِن است. وقتی متوجه شدید «هُوَ الْحىّ» است متوجه شده اید تمام این عالم را حقیقت یگانه ی «حیّ» پر کرده که در عین حال «علیم» است. این طور نیست که از جنبه ای «حیّ» باشد و از جنبه ا ی دیگر «علیم»، این با «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» نمی خواند. «لا إله الاّ هو» می رساند که از هر جهتی نظر کنید، به حی نظر کرده اید. این را ذات بینی می گویند. در آیه ی بعدی در سوره ی حشر می فرماید: «هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ» آن که «الله» است و جز او هیچ چیزِ قابل توجهی در عالم نیست، خالق است و هرچه در این عالم هست

ظهور خالقیت او است و مخلوقات همگی جلوه ی خالق اند و لذا خالقیت او عالم را پر کرده، همان طور که مصوِّربودن او چنین است، بنابر این «لَهُ الْأَسْمَاء الْحُسْنَى»(۱) همه ی خوبی ها به او که «الله» است برمی گردد.

سیر به سوی حقِّ مطلق

با توجه به مقدماتی که عرض شد و تأکید بر این که فراموش نکنیم با هر اسمی که روبه رو می شویم با ذات به صفت خاص روبه رو شده ایم، می خواهم عرض کنم «در راه سلوک باید درجه درجه قدم برداشت» تا به حقِّ مطلق رسید همچنان که حضرت ابراهیم علیه السلام در سیر و سلوک الی الله قدم برداشتند. همین که قصد کردید به حق رجوع کنید از همان ابتدا با ذات روبه رو می شوید اما در جلوه ی نازله، ولی در این مسیر هر اندازه انانیت خود را نفی کنید به همان اندازه حضرت حق برای شما تجلی بیشتری خواهد داشت. به گفته ی فیض کاشانی:

ز

بس بستم خیال تو، تو گشتم پای تا سر من

تو

آمد رفته رفته، رفت من، آهسته آهسته

این همان معنی است که می گوید: «هر روز مرا تازه خدای دگری هست» چون هر اندازه روح انسان آماده تر باشد خداوند با اسمی جامع تر بر قلب او جلوه می کند، در واقع خدا عوض نمی شود ما عوض می شویم. به این معنی که هر روز بهتر از قبل خدا را می شناسیم چون در رابطه با آیه ی

۱- سوره ی حشر، آیه ی ۲۴.

«وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلاّٰ لِيَعْبُدُونِ»(۱) در روایت آمده است: «لِیَعْرِفُوا رُبُوبیّته»(۲) یعنی هدفِ خلقتِ جن و انس، شناخته شدن ربوبیت خداوند است، زیرا عبادت بدون معرفت ممکن نیست. پس در واقع جن و انس فقط برای معرفت خدا و او را یافتن خلق شده اند و چون می فرماید خلق نکردیم مگر برای بندگی و معرفت به ربوبیت او، پس باید تمام هدف ما معرفت به خدا باشد و نه چیز دیگر و این می رساند که باید به معرفتی کامل دست یافت تا به هدف اصلی خلقت خود دست یافته باشیم. و از آن جایی که خداوند در همه ی ابعاد و اسماء، مطلق است، اعم از ربوبیت و علیم بودن و حی بودن، پس هیچ غیری را نمی پذیرد و همه ی ربوبیت و علم و حیات مربوط به اوست. در نتیجه به همان اندازه که غیری در میان باشد خداوند در حجاب می رود و به عبارت دیگر او خود را در خفا می برد و جلوه ی کامله ی خود را از ما می پوشاند.

هر قدر ما برسیم به این که هرچه هست خدا خواسته و نه ما، به همان اندازه ما در میان نیستیم. حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» فرمودند: «هیچ شک در این نکنید که هرکه گفت «من»، این «من» شیطان است».(۳) هرکس بتواند از «منِ» خود بگذرد جانش با خدا روبه رو می شود. گفت:

هر

عنایت که داری ای درویش

هدیه ی

حق بود نه کرده ی خویش

ص: ۶۶

۱- سوره ی ذاریات، آیه ی ۵۶.

۲- بحارالأنوار، ج ۵۴، ص ۱۶۷.

۳- صحیفه ی امام، ج ۱۳، ص ۱۹۹.

بایـد برسـیم به این که هرچه در صـحنه بوده از الطاف اوست. این موجب می شود تا خداوند در هر منظری خود را نشان دهد. یـک وقت می گوئیـد من تصـمیم گرفتم که به اعتکـاف بروم، می گوینـد خودت برو. تو خودت گفـتی من تصـمیم گرفتم به اعتکـاف بروم. خداونـد به همان انـدازه در خفا می رود و خودش را نشان نمی دهـد. اما یک وقت می گویی خـدا به لطف و کرمش به من توفیق داد تا موفق به اعتکاف شوم. در این نگاه نشان دادی که «من» به عنوان یک وجود مسـتقل در میان نیسـت و لذا خداوند خود را با رحمت خاص نمایان می کند. حضرت سجاد علیه السلام عرضه می دارند: خدایا شکر می کنیم از این که موفق شدیم تو را شـکر کنیم. در نعمت ها خدا را می یابیم و شکر می کنیم، حالا باید برای این شکرمان هم شکر کنیم که متوجه شـدیم او مـا را متوجه خودش کرد، چون مـا فقـط یک چیز بیشتر نیستیم و آن عبارت است از نظر به حق و به چشم حق عالم را دیدن، خودش این نظرکردن را به ما داده است.

عرض شد «در راه سـلوک باید درجه درجه قدم برداشت تا به حقِّ مطلق رسـید.» می رسـی به این که تماماً او در صـحنه است. این معنی «بِأَبْهَاهُ» و «بِأجْمَلِهِ» است چون از یـک جهت مطلقِ بهـاء و نور و تـابش را می خواهی و از طرف دیگر در این مسـیر متوجه می شویـد غیر او در صـحنه نیست، تا بحث ناقص و کامل مطرح باشـد، زیرا اگر نور و بهاءِ او در مقامی و منظری ناقص باشـد پس چیز دیگری در میان است در حالی که غیر او هرچه باشد آن چیز در ذات خود عدم است و لذا در ادامه می گویید: «و کُلُّ بَهائِکَ بَهی» و هر نور و حُسن تو بهترین است. یا می گویی «و کُلُّ جَمَالِکَ

جَمِیلٌ» و هر جمالی که از جمال تو در هر منظری ظاهر شود، کامل ترین است. این رسیدن به مرحله ی حقِّ مطلق است و شرطش آن است که انسان بتواند خود را نفی کند و در نتیجه متوجه می شود هر شُکری هم شُکر می خواهد. ابتدا با شکرِ بر نعمت همه را به خدا نسبت می دهید متوجه می شوید این منی که همه را به خدا نسبت داد نیز باید در میان نباشد و برود و این شکر را هم به خدا نسبت دهد.

بعضی ها تصور می کنند این اصطلاحات، اصطلاحات عرفانی است در حالی که عرفا از متن دین و از دل همین ادعیه ی نورانی این مطالب را گرفته اند. همین که شما فکر کنید این حرف ها حرف های عرفانی است ارتباطی که باید با این دعا برقرار کنید از دست می رود و مشغول اصطلاحات عرفانی می شوید که خودش حجاب است. به همین جهت حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» از یک طرف کاملاً به روح عرفانیِ ادعیه توجه دارند و از طرف دیگر مواظب اند اصطلاحات عرفانی حجاب عارف نگردد.(۱)

عارفی که نمی فهمد عارف است راحت تر سیر می کند. آنچه شما در حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» می یافتید این بود که ایشان متوجه بودند خدا این الطاف را به ایشان و سایرین کرده ولی بقیه متوجه بودند ایشان عارف است.(۲)

شما بدون آن که به اصطلاحات عرفانی توجه داشته باشید می دانید در سجده باید در مقابل عظمت الهی هرگونه انانیت را نفی کنید و

۱- به صحیفه ی امام، ج ۱۸، ص ۴۴۲، (نامه به خانم فاطمه طباطبایی) رجوع شود.
۲- حضرت امام«رضوان الله علیه» در ابتدای کتاب «سرّ الصلواه» می فرمایند: «اُحِبُّ العارفین و لَسْتُ منْهم» من عرفا را دوست دارم ولی از آن ها نیستم.

در مقـام «فنـا» قرار بگیریـد و در سـجده ی دوم توجه به این فنـا را نیز نفی کنیـد تـا به حقِّ مطلق برسـید، حالا این حالت را می خواهید «فنایِ در فنا» بگویید می خواهید نگویید، عمده آن سیر قلبی است که باید برای شما پیش آید.

اگر نظر به اسـماء الهی را دنبال کنیـد و معتقد باشـید که حضـرت حق همه جا در صـحنه است و باید با حق از آن جهت که به طور مطلق در همه جا هست مرتبط شد، در راه سـلوک قدم به قدم جلو آمده اید. باید چنین سلوکی را از متون دین اخذ کنید. در سـجده ی اول می گویید: «سُبْحَانَ رَبِّی الأعْلی وَ بِحَمدِه» در این «ربی» که می گویید، خبر از آن می دهید که تمام حرکات و افکارتـان را پروردگارتان مـدیریت می کنـد و آن پروردگار، «سُبْحَان» است یعنی بلنـدمرتبه تر از آن است که بتوان او را با چیز دیگری مقـایسه کرد و چیزی را در عرض او دانست. نظر به حقیقت مطلقِ او داریـد و با توجه به «اَعْلی»بودن پروردگارتان تأکیـد می کنیـد او در حـدّ عقل و فکر و برنامه هایی که انسان ها دارنـد نیست. این صـفات اگر از ربّ ما جدا شوند رب های کـاذب وارد زنـدگی می شونـد و بـا گفتن «بحمـده» نظر به کمالاـت ربِّ سـبحان داریـد و این که در آن حالتِ فنا به تماشای کمالات حضـرت حق نشسـته ایـد. بعـد که از سـجده بلنـد می شویـد متوجه اید چنین حضوری با پروردگار سـبحان شـکر می خواهـد تـا همه را از خـدا ببینیـد. اینجـا است که می گوینـد سـجده ی دوم برای نفی سـجده ی اول است تا در سـجده ی دوم خودی که سجده کرده است نیز در میان نماند.

ص: ۶۹

سیر ابراهیمی

اگر سیر و رجوع ما به خدای مطلق برسد، نوع رجوع، رجوع خوبی است. همچنان که حضرت ابراهیم علیه السلام در سیر خود قدم برداشتند و از عالم طبیعت به عالم ربوبیت و از نفس به قلب رسیدند و سپس به روح، تا به درگاه ربّ مطلق سیر کردند. حضرت ابراهیم علیه السلام ابتدا با رب عالمِ طبیعت مرتبط می شوند و به انوار ملکوتی آن مرتبه از عالم نظر می اندازند تا به عالم قلب سیر می کنند و در نهایت اظهار می دارند: «إِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ»(۱) من وجه خود را در جهت کسی قرار دادم که همه ی آسمان ها و زمین مخلوق اوست.

نفس ناطقه و قلب انسان در توجه به ربّ آسمان ها و زمین، تحت تأثیر رب قرار می گیرد و سیرش به مطلق نزدیک تر می شود و اگر در ابتدا اظهار داشت؛ «اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ بَهَائِکَ» و خواست از بهاءِ الهی آن هم به نحوه ای شدید بهره مند شود، در انتها متوجه شد جز بهاءِ کامل در صحنه نیست. همچنان که حضرت ابراهیم علیه السلام بعد از توجه به ملکوتِ کوکب و قمر متوجه ملکوت شمس شد.(۲)

و با رؤیت صورت ربوبیت عالَم قلب و روح خواست در همین مرتبه بماند که طلب حقِّ مطلق که در فطرت او بود او را از این مرحله نیز عبور داد. بسیاری از عرفا به مقام اول حضرت ابراهیم علیه السلام که برسند دیگر خود را شیخ العرفا می دانند و قهقه ی مستانه می زنند. چون همین که کسی بتواند به نوری برسد که تمام عالم را

۱- سوره ی انعام، آیه ی ۷۹.

۲- سوره ی انعام، آیه ی ۷۸.

مدیریت می کند، به مقام خوبی رسیده ولی رجوع به حقِّ مطلق، مقام ابراهیم علیه السلام است و این عالی ترین درجه ی عرفان به حساب می آید زیرا در این مقام انسان می تواند حق را در همه جا به مطلقیت ببیند. قبلاً نمونه ی آن را در سخن امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کردم که حضرت می فرمایند: «ما رأیتُ شَیْئاً إلاّ وَ رأیتُ اللّه قَبلَهُ وَ مَعَهُ وَ بَعْدَه»(۱) هیچ چیزی را ندیدم مگر آن که قبل و بعد و همراه آن چیز «الله» را دیدم. حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» در کتاب «مصباح الهدایه» می فرمایند: عظمت این جمله در این «الله» گفتن است. چون می فرمایند در هرچیز «الله» را دیدم. «الله» مقام جامعیت همه ی اسماء الهی است و در هرچیز با آن اسم مرتبط بودن به این معنی است که اولاً: تشکیک در ظهور هست. ثانیاً: حضرت علی علیه السلام با ظهور مطلقِ حضرت حق مرتبط شده اند.

در رابطه با ظهور مطلقِ حق می توان گفت: «وَ کُلُّ جَمَالِکَ جَمِیلٌ» همه ی انوار جمال الهی، جمال مطلق اوست. در ابتدا که شروع می کنید تا به اسماء الهی نظر بنمایید این طور نیست که با حقِّ مطلق روبه رو شوید و تحت تأثیر نور مطلقِ حضرت حق قرار گیرید. در ابتدای سیر توحیدی با نازله ی اسماء، مثل اسم حفیظِ حق روبه رو می شوید و حواستان هست که او به اسم حفیظ در صحنه است. اگر معتقد باشی خودت تلاش کردی و در مشکلات زندگی حفظ شدی گرفتار شقاوت و دوری از حق می شوی. وقتی متوجه اسم حفیظ الهی شدی، اگر از حجاب واسطه ها و از نظر به

۱- امام خمینی«رضوان الله علیه»، شرح دعای سحر، ص ۳۲۱. مفتاح الفلاح فی عمل الیوم و اللیله، ص ۳۶۸.

خود آزادتر شـدی اسم حفیظِ او با شـدت بیشتری ظهور می کنـد و حضور گسترده تر و شدیـدتری از نور حفیظ او را در عالم می یابی و مطمئن می شوی بر خلاف نقشه ها و حیله های دشـمنان اسلام، خداوند حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» را در تبعیـدگاه نجف حتماً حفظ می کنـد. در این حال متوجه شده اید هر محافظتی که خداوند انجام می دهد – اعم از حفاظتی در حدّ برگردانـدن سـلامتی به بـدن تا حفاظت از امام خمینی«رضوان الله علیه» در نجف و پاریس– عالی ترین حفاظت است. در این حـال است که اسم حفیـظ به صـورت مطلـق برای شـما تجلی کرده ولی این هنوز تجلی حقِّ مطلق به اسم الله نیست، تـا آن جایی که در اسم مطلقِ حفیظ بتوانید «الله» را بنگرید. همان طور که در ابتدا نازله ای از اسم حفیظ را در مظاهرِ محدود یافتید و در نهایت به اسم مطلقِ حفیظ رسـیدید، می توانید از اسم حفیظ به اسم الله برسید، چون تشکیک در ظهور است و لذا هراندازه انسان ها توحیدی تر شوند راحت تر حجاب مظاهر از مقابل قلب آن ها مرتفع می شود.

شاه قصد داشت حضـرت امام را به قتل برساند ولی خداوند او را حفظ کرد. عَلَم وزیر دربار شاه اعلام کرد که بعضـی ها ضـد نظام شاهنشاهی تبلیغات کردنـد و امکان اعدام هم هست و با کنایه خبر داد که چه قصدی دارند. حضـرت امام خمینی«رضوان الله علیه» –که در سن بیست و هفت سالگی در آن حدّ با دعای سـحر و اسماء الهی آشنایند که برای آن دعا شرح می نویسند– می بیننـد که آن بیچاره ها هیـچ کاره اند و تنها خدا حفیظ است و نه تنها حفیظ است بلکه در تبعیدگاه نجف موجب می شود که حضـرت امام خمینی«رضوان الله علیه» منشأ اندیشه های بزرگ و حرکات اساسی شوند. یعنی خداوند خود را برای ایشان با اسمی جامع تر از اسم حفیظ به صحنه آورد. نه تنها خداوند در هر

صحنه ای حفیظ ترین بوده بلکه در مقـابله بـا دشـمنانِ امـام، مبیرالظالمین گشت و ریشه ی آن ها را کنـد. با این اسم وقتی که نظام شاهنشاهی را سرنگون کرد، صدام را هم نابود کرد و انقلاب اسلامی ماند چون خداوند عین بقاء است و لذا هر آنچه که خدایی است باقی خواهد ماند.

حضـرت امـام خمینی«رضوان الله علیه» به لطف الهی بـا نوری که از دعای سـحر گرفتنـد حرکت خود را شـروع کردنـد. ایشان آنچنان مست این دعا هستند که هیچ فرازی از فرازهای دعا را به صورت عادی و معمول شرح نداده اند، در شرح خود قصه ی مستی شان را گفته انـد. آقای جلال الـدین آشتیانی«رحمه الله علیه» هم که شـرح امام را شـرح کرده در همان ابتـدا مانـده، می گوید بعداً باید عرفای بزرگی بیایند و شـرح امام را شـرح کنند. ببینید این دعا چقدر دل برده است. اگر می خواستند هر کدام از اسمائی را که در دعا مطرح است شرح دهند و سیر آن را تبیین کنند مثنوی هفتاد من کاغذ می شد.

درجه ی سالک در سوال

با توجه به فقرات دعای سـحر عنایت داشـته باشـید که سؤال بسـتگی به درجه ی سالك دارد. در ابتدای امر صفاتی را می بیند که بعضـی زیبا و بعضـی زیباترنـد ولی چون مقام سالك برتر شد دیگر افضـلیتی نمی بیند و می گوید: «و کُلُّ جَمالِكَ جَمیل» همه ی زیبـایی هـای تو زیبـاترین است «وَ کُلُّ عَظَمَتِكَ عَظیمه» و همه ی عظمت های تو عظیم ترین است، چون همه را کامل می بیند.

ص: ۷۳

گاهی عرفا توانسته انـد احوالات خود را گزارش دهنـد تا خواننـده ی آن گزارش نظر خود را به آن احوالات بینـدازد و تحت تـأثیر قرار گیرد، از جمله ی این گزارشـات فتوحـات مکّیه ی محی الـدین بن عربی است که مرحوم علامـه طباطبایی«رحمه الله علیه» در وصف آن می فرمایند: «محی الدین بن عربی در فصوص مشت مشت می آورد و در فتوحات، دامن دامن»(۱) مرحوم قاضـی«رحمه الله علیه» در زمانی که در خانه بستری بودند مرحوم علامه طباطبائی«رحمه الله علیه» را دعوت می کردند تا بیایند و با هم فتوحات مکّیه را بخوانند. مرحوم قاضـی فرموده بودند: «بعد از مقام عصـمت و امامت در میان رعیت اَحدی در معارف عرفانی و حقایق نفسانی در حدّ محی الدین بن عربی نیست».(۲)

چون متوجه می شدنـد فتوحاتی که محی الـدین در آن کتاب گزارش داده گزارش احوالاتی است که امثال قاضـی در حالات روحانی خود دارنـد عملاً در آینه ی کتابِ فتوحات مکّیه احوالات خودشان را می یافتند. در رجوع به دعا و شـهوداتِ عرفانی غیر از این نمی شود که انسان بتواند از آن ها متذکر شود. این که ملاحظه می کنید حضـرت امام رضا علیه السـلام دعای سحر را از امـام بـاقر علیه السـلام گزارش می کننـد هیـچ وقت فکر نکنیـد این گزارش مثـل گزارش مـا است که یـک کتـاب را می خوانیم و برای بقیه تعریف می کنیم. امـام رضـا علیه السـلام در کشف حضـرت باقر علیه السـلام کشف خودشان را می بیننـد. رابطه های عرفانی همگی از این جنس است، کشف خود را در آینه ی کشف دیگری به نظاره می نشینند و با

۱- آیت الله حسن زاده آملی، عرفان و حکمت متعالیه، ص ۱۳۸.

۲- کتاب عطش، ص ۳۲۷، انتشارات شمس الشموس.

توجه به این فضا آن امام از احوالات خود گزارش می دهند و آن دیگری به آن گزارش نظر می کند. به یک معنی هر گزارشی، قلب کسی که آن گزارش را می شناسد متذکر می کند و از این زاویه قرآن «ذکرٌ للعالمین» است تا دل های آماده را بیدار کند و منوّر به کشف محمدی صلی الله علیه و آله نماید.

ابوسعید خراز گزارش می دهد در مرحله ای از سلوک به جایی رسیدم که متوجه شدم همه ی حقیقت همه جا است، هر جا نگاه می کردم همه ی حقیقت را می دیدم. این آدم سخن امیرالمؤمنین علیه السلام را می فهمد که فرمودند در هر مظهری «الله» را می بینم. ابوسعید خراز می فهمد وقتی امام عرضه می دارند: «اللّهُمّ اِنّی اَسْئَلُکَ بِجَمالِکَ کُلّه» خدایا از تو نور جمالت را به تمامه می خواهم، نظر به حقیقت کلی اسم جمال داشته اند که در هر منظری به صورت مطلق و کلی نمایان است. آن اسم در هر منظری و به هر شکلی جلوه کند او آن را کامل می بیند. چون بیش از همه حضرت حق در صحنه است. اینجا است که اصطلاحاً می گویند سالک توانسته از حجابی که مخلوقات با مخلوقیت شان ایجاد می کنند آزاد شود.

مقام فنا

حضرت آیت الله جوادی«حفظه الله» در رابطه با دعای سحر می فرمایند: «رسیدن به آنچه در این دعا آمده به معنای رسیدن به مقام «فنا» است که در اثر قرب فرائض و نوافل حاصل شده و به مظهریت تامّ نسبت به اسمای حسنای الهی می انجامد. تا انسان به این مرحله نرسد در راه است»(۱)

مقام

ص: ۷۵

۱- کتاب «انسان در اسلام»، ص ۹۲.

فنایی که در دین مطرح است موضوع قابل دسترسی است ولی چون به صورت اصطلاح عرفانی درآمده سخت می نماید. «فنا» یعنی رجحان دستور خداوند بر میل نفس امّاره. یعنی اگر می خواهی خدا برایت جلوه کند حرف های او را قبول کن و نظر خود را در مقابل دستورات الهی کنار بگذار. اولین قدمش این است که می گویند رعایت حرام و حلال خدا را بکنید. این دستورات، دعوت به مقام فناء فی الله است. اگر کسی درست با آن برخورد کند نتایجش فوق العاده است و حضرت حق با انوار اسمای حسنایش برای انسان جلوه می کند. حق ابتدا به نور بهاء اش جلوه می کند و شما را شیفته ی نور و حُسن خود می نماید تا از یک طرف زشتی گناهان را ببینید و از طرف دیگر زیبایی های عالم معنا را بنگرید. شما امتحان کنید و حرام و حلال خدا را رعایت نمایید ببینید چقدر خدا برایتان دوست داشتنی است به طوری که هرگز حاضر نیستید چیزی را بگیرید و خدا را از دست بدهید. چطور شد که این خدا در جان شما پیدا شد؟ جز این است که قدمی در نفی خود برداشتید و از حرام خدا بر خلاف میل نفس امّاره، دوری کردید؟ نتیجه اش این شد که خودش جلو آمد تا آن جایی که می توانی بگویی: «وَ کُلُّ جَمالِكَ جَمیل» همه ی جلوه های جمال تو، کامل ترین جمال است و جمال دیگری در میان نیست. وقتی متوجه شدیم جمال دیگری در میان نیست همه ی کار ما آن است تا حق را بنمایانیم و به باطل مشغول نشویم، نه تنها رعایت حرام و حلال الهی، نمایش حکم خدا است که رعایت اصول اخلاقی نیز نمایش حُسن الهی است و در

همین رابطه رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند: «بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»(۱) من برانگیخته شدم تا مکارم اخلاق را به انتهای خود برسانم. از این طریق نیز به نحوه ای از فنا می توان رسید، چون رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند: «يَا عَلِيُّ ثَلَاثٌ خِصَالٍ مِنْ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ تُعْطِي مَنْ حَرَمَكَ وَ تَصِلُ مَنْ قَطَعَكَ وَ تَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَكَ»(۲) ای علی! سه خصلت از مکارم اخلاق به شمار می روند، هرکس تو را محروم کرد به او بخشش کنی و هرکس با تو قطع رابطه کرد تو رابطه را وصل کنی و هرکس به تو ظلم کرد از وی درگذری. آیا این اعمال یک نحوه حق نمایی و فنا نیست که انسان خود را از میان برمی دارد و حق را در میان می آورد.

قرآن می فرماید در مورد قتلی که بر خانواده ی شما وارد شده می توانید قصاص کنید. سپس می فرماید: «فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ»(۳) پس اگر قاتل از طرف برادر دینی اش بخشیده شد راه معروفی که مطابق حق است پیروی شده است. که حکایت از آن دارد کاری بالاتر از قصاص هم هست. این ها نمونه هایی است که معلوم شود چرا گفته می شود؛ «رسیدن به آنچه در این دعا آمده است به معنای رسیدن به مقام فنا است.» چون در هر فرازی از آن انانیّت انسان عقب می رود و اسماء الهی به جای آن جلوه می کند تا آن جا که به لطف الهی آنچنان انسان فانی می شود که همه ی عالم جلوه ی عالی ترین اسماء الهی

۱- بحار الأنوار، ج ۶۷ ، ص ۳۷۲.

۲- بحار الأنوار، ج ۶۶ ، ص ۳۷۱ - شیخ صدوق، الخصال، ج ۱، ص ۱۲۵.

۳- سوره ی بقره، آیه ی ۱۷۸.

مثل اَبهاء و اَجمل و اَنور می گردد. این فنا در اثر قرب فرایض و قرب نوافل حاصل می شود. در قرب نوافل بحث از فنای صفات بشری و ظهور صفات ربوبی است به بشر، به طوری که حق در حرکات و سکنات عبد ظهور دارد و این ثمره ی نوافل است و در قرب فرائض فنای کلی عبد در میان است به طوری که عبد هیچ موجودی حتی وجود خود را نبیند و در نظر او جز وجود حق هیچ وجود دیگری نباشد و این «فنا» ثمره ی فرائض است و تا انسان به این مرحله نرسیده در راه است و هنوز در جاده ی «إلیه راجِعون» قرار دارد و باید با انوار مختلفِ اسماء الهی مرتبط شود تا با اسم جامع «الله» مأنوس گردد. مثلاً در ابتدا متوجه می شوید خدا حافظ و حفیظ است و آثار حضور او را با نور چنین اسمی می یابید، وقتی سیر «إلیه راجعون» ادامه یافت می بینید مدافع هم هست و مواظب آبروی شما هم می باشد تا می رسید به این که «ربّ» است. جامعیت اسم «ربّ» کجا و اسم حفیظ کجا؟ تا آن جا که قلب شما می یابد «إنَّ الله ربّی»(۱) «الله» پروردگار من است، همان الله که به صورت کامل همه جا در صحنه است ربّ شما است، در نتیجه می توانی بگویی: «ما رَأیتُ شَیئاً إلاّ وَ رأیتُ اللَّه قَبْلَهُ وَ مَعَه وَ بَعْدَه».(۲)

اگر انسان در مسیر عبودیت جلو رفت، حرام و حلال را به این اعتبار که حکم خدا است برای نفی خود انجام می دهد، دستورات خدا را

ص: ۷۸

۱- سوره ی آل عمران، آیه ی ۵۱.

۲- امام خمینی«رضوان الله علیه»، مصباح الهدایه الی الخلافه و والولایه، ص ۲۲.

می پـذیرد چون حکم خـدا است، برای این که بنـدگی اش را نشان دهـد. انسان آرام آرام در مسـیر عبودیت احساس می کند دارد خود را بی رنگ می کنـد، به لطف الهی دیگر خودی برایش نمی ماند. همین که انانیت او سـر بر آورد، به نور حاکمیت همه جانبه ی «الله» آن را نفی می کند. این آدم را مقایسه کنید با بعضـی ها که تماماً به خودشان به عنوان یک شـخصِ مستقل از خـدا نظر دارنـد، به طوری که همه ی چیزها بایـد به آن ها ربط پیـدا کنـد - به جای این که همه ی چیزها به خـدا ربط پیدا کنـد- یـک لحظه مَن او از منظرش خارج نیست، وقتی متوجه ظلماتِ این نوع نگاه شدیـد متوجه خواهیـد شـد توجه به حضور جامع و کامل اسـماء الهی چقـدر نورانی و حقیقی است، انسانی که می بیند همه کاره خدا است و همه ی چیزها به او ختم می شود می گوید: «خرمشـهر را خدا آزاد کرد» و همواره نظر به حق دارد، برعکسِ آن کسـی که به خود نظر دارد و به حق پشت کرده است و حق را نمی بیند، وقتی حق را ندید هرچیزی را با جنبه ی باطلش می بیند و بنابراین در تمام امور بیراهه می رود و به سراب می رسد.

این که گفته می شود: «اگر انسان در مسـیر عبودیت جلو رفت آرام آرام احساس می کنـد دارد خود را بی رنگ می کند و از خود فانی می شود» به همین معنی است که اسماء الهی را در همه ی صحنه ها منشأ اثر می داند و منطقش می شود «هرچه خدا بگویـد؛ و در همه ی امور به خـدا بایـد رجوع کرد». این حالت را اصـطلاحاً «فنا» می گویند، چون انسان در این حالت همه ی توجهش به خداوند است. خداوند در قرآن در وصف بعضی از

مؤمنین می فرماید: «إِنَّا أَخْلَصْنَاهُم بِخَالِصَهٍ ذِكْرَى الدَّارِ»(۱) ما آن ها را برای یاد آخرت خالص کردیم، به طوری که تمام توجه آن ها به دار آخرت است. اولین چیزی که خداوند با لطف خود از ذهن ما پاک می کند «انانیت» است، تا بتوانیم به حق نظر کنیم و نه به خود. همان خودی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در موردش فرمودند: «أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ»(۲) دشمن ترین دشمنانت نفس تو است که در پیش خودت قرار گرفته است. برای نجات از این دشمن باید برسیم به این که در همه ی امور با اسماء الهی اُنس بگیریم، همان توصیه ای که خداوند فرمود: «وَ لِلَّهِ الْأَسْماءُ الْحُسْنى فَادْعُوهُ بِها»(۳) خدا را اسمای حسنا یی است او را به آن اسماء بخوانید. یعنی از طریق نور آن اسماء به حق متصل بشوید. نتیجه اش این می شود که خدا در همه ی امور به میان می آید و انسان در وسعتی از نظام هستی حاضر می شود که خدا در صحنه است، نه در محدوده ای که خودش در میان است، چون نظر به خدایی دارد که همه ی اسماءِ حُسنا از آنِ اوست و همه ی عالم را با آن اسماء مدیریت می کند.

سیر توحیدی به سوی مطلق حق

با توجه به مقدماتی که گذشت وقتی در فراز دوم دعای سحر عرضه می دارید: «اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ جَمَالِکَ» نظر به اسم جمال او دارید و

۱- سوره ی ص، آیه ی ۴۶.
۲- بحار الأنوار ج ۶۷، ص ۶۴.
۳- سوره ی اعراف، آیه ی ۱۸۰.

این که هر جمالی مظهر جمال اوست و از نور جمال او تقاضای تجلی می کنید تا از طریق نور آن اسم به حق نزدیک شوید و تحت تأثیر قرار گیرید. شرط نظر به ذاتی که با نور جمال تجلی می کند نظرکردن به ذات جمال است. مثل وقتی که آدمی می فهمد آب عین تری است و به آن نظر می کند. در این حال به ذات تری نظر کرده و نه به یک چیزی که تر است. چون تربودن صفت ذات آب است، مثل حرارت برای آب نیست که ذات آب غیر آن باشد. ذات خداوند با صفات او متحد است پس خدا، خدایی نیست که جمال دارد بلکه خداوند همان جمال است، همان طور که خداوند همان علم است. پس حضور اسمای الهی در صحنه، عبارت است از حضور حق به صفتی خاص. می گویی: خدایا از تو خودت را به نور جمال می خواهم چون تو همان جمالی. «اللّهم» یعنی یا الله. عرضه می دارید ای الله که به جلوه ی جمالت نمایان شده ای، من نورِ جمالت را طلب می کنم و می خواهم با همان نور با تو مأنوس باشم و آن نور به قلب من منعکس شود. وقتی با نظر به جمال حق، آن نور بر قلب شما تجلی کرد احساس می کنید طالبِ شدت بیشتری از آن نور هستید و به همین جهت نظر به «اَجمل» آن نور می کنید و در نهایت با فنای کامل می یابید که همه ی جمال او جمیل است.

نتیجه شدت طلب

یک وقت حضرت حق به جلوه ی اسم جمال بر قلب شما تجلی می کند، در نتیجه همه ی زیبایی های عالم را به او نسبت می دهید. در این

رابطه قسمت اول این فراز را بر زبان می آورید که: «اَللّهُمّ إنّی اَسْئَلُکَ مِنْ جَمالِکَ» از خدا می خواهید با نور اسم جمال بر شما جلوه کند تا

تمام زیبایی های عالم را که از اوست ببینید و از طریق آن زیبایی ها با او مرتبط شوید. در همین رابطه اظهار می دارید: خدایا! این زیبایی ها جلوه ی تو است، در درون این نوع نگاه به عالم است که طلب «اَجمل» پیش می آید و طلب تجلی شدیدتری از آن اسم طلوع می کند. مثل این که با یک انسان مومنی روبه رو می شوید و زیبایی بندگی و تواضع را در او می یابید و در نتیجه طالب رجوع به شخصیتی می شوید که با شدت بیشتری آن بندگی و تواضع را نشان دهد تا آن جایی که طالب زیبایی بندگی و تواضع در جمال محمّد صلی الله علیه و آله و آل محمّد علیهم السلام می گردید. همان طور که در سوره ی تکاثر خودِ خداوند وعده می دهد که در راستای «علم الیقین» و نظر به جهنم با یقین علمی، رشدی حاصل می شود که انسان ها با «عین الیقین» متوجه جهنم می شوند و با تأکید فراوان می فرماید: «ثُمَّ لَتَرَوُنَّها عَینَ الْیقین» سپس حتماً جهنم را با چشم یقین خواهید دید.

در مسیر توحید با نظر به آن جمال نهایی شرایط جدیدی برای قلب تان فراهم می شود که هر جمالی را صورت آن جمال نهایی می یابید و هر تواضعی را پرتوی از تواضعی می بینید که در محمّد و آل محمّد علیهم السلام بود و غیر آن تواضع و بندگی، تواضع و بندگی به حساب نمی آید. این است معنی سیر توحیدی به سوی مطلقِ حق که برای غیر حق اصالتی قائل نیست و اظهار می دارید: «وَ کُلُّ جَمَالِکَ جَمِیلٌ» و هر وجه از جمال تو که نمایان شود تماماً آن جمال، جمال نهایی نمایان شده است، یعنی می شود انسان به

جایی برسد که هر اسمی از اسماء الهی را در هر مظهری که می بیند محدود به آن مظهر نبیند بلکه آن مظهر وسیله باشد تا آن اسم را به عالی ترین مرتبه بنگرد، چون قبل از آن که مظهر دیـده شود این مطلق است که دیـده می شود. قرآن در همین رابطه می فرماید: «أَوَ لَمْ یَکْفِ بِرَبِّکَ أَنَّهُ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ شَهیدٌ»(۱) آیـا پروردگار تو کافی نیست که بر هر چیزی مشـهود است و بر هر چه نظر کنی او را بنگری؟ نحوه ی حضور خداوند طوری است که همواره از هر چیزی خود را به صورت کامل می نمایاند و قبل از آن که چیزی را ببینیـد خـدا مشـهود است، همین طور که شـما قبل از آن که همدیگر را ببینید نور را می بینید و چون نور را می بینید همدیگر را می بینید.

با توجه به این که خداوند مطلق وجود و حضور است اگر مشغول حجاب مظاهر نشویم و قلب خود را به حضور مطلق او منتقل کنیم او را در کامل ترین اسم می یابیم. در این مقام است که قبل از این که اسمی را در محدوده ی مظهر ببینید، مطلق آن اسم را می بینیـد و بر این اساس است که اظهار می داریـد: «اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِجَمالِکَ کُلِّهِ» خداوندا! به نور جمالت که در همه ی مظاهر به صورتی اَجْمل در ظهور است تقاضای من را برآورده ساز. حالا که مشـخص شد «همه ی جمال تو جمیل» است و در هر مظهری می تـوان به کامـل ترین حـالت بر جمـال تـو نظر کرد تقاضـای من تجلی نـور جمـال تـو است از هر منظری. اول از جمالش شروع کردی و به اجمل رسیدی و در انتها مرحله ی عالیه ی توحید ظهور کرد که همه ی

۱- سوره ی فصلت، آیه ی ۵۳.

عالم را مظهر نورِ اجملِ او می بینید و قبل از این که آن مظهری که جمال او را می نمایاند، محدودیت خود را بر آن حقیقت مطلق تحمیل کند، حق به کامل ترین جلوه، جمال خود را می نمایاند و شما را در آن اسم به حقِّ مطلق منتقل می کند. همان طور که می توانید در نظر به قرآن چنین مراحلی را طی کنید. ابتدا در قرآن تدبّر می کنید و همچنان تدبّر را ادامه می دهید تا متوجه می شوید چقدر مطالب آن متعالی است. ابتدا مطالب آن را مطالعه می کنید و متوجه عالی بودن آن ها می شوید، ولی بعداً چون متوجه عالی بودن مطالب هستید تلاش می کنید آن حقایق متعالی را پیدا کنید. در مورد نظر به حقِّ مطلق هم وقتی متوجه شدید حضرت رب العالمین در هر حال در مطلقِ کمال و حضور است و قلب سالک این نحوه بودن را برای خداوند شناخت یقیناً به این جا می رسد که هرچه در این عالم می نگرد بر این مبنا می نگرد که او در هر اسمی که جلوه کند به صورت مطلق جلوه می کند و لذا هر حادثه ای را به نور آن جمال مطلق می نگرد. دیگر حادثه نیست که او را متوجه نور مطلق خدا می کند بلکه حادثه ها و مظاهر، همه آینه ی نمایش آن نور مطلقی هستند که می شناسد و از طریق آن مظاهر به آن مطلق می نگرد.

سعی کنید در نظر به اسماء الهی به دنبال تعریف آن اسماء نباشید، سعی بفرمایید آن ها را با چشم قلب بنگرید. در مورد اسماء الهی فرموده اند: «مَنْ لَمْ یذُقْ لَمْ یعْرِف»(1) هرکس آن را نچشد نخواهد شناخت.

ص: ۸۴

۱- سید حیدر آملی، جامع الأسرار، ص ۹۵.

یا قرآن در باره ی آن می فرمایـد: «إِنَّ فِی ذَلِکَ لَـذِکْرَی لِمَن کَانَ لَهُ قَلْبٌ»(۱) یعنی در قرآن حقایقی هست برای تـذکر که با نظر به آن ها نمایان می شوند و کسی می تواند آن ها را دریابد که با قلب خود به آن ها نظر کند. زیرا:

دل

شناسد که چیست جوهر عشق

عقل

را زَهره ی بصارت نیست

چیزی که خودش تماماً ظهور است با تعریف معلوم نمی شود باید راه نظرکردن به او را در خود رشد دهیم. گفت:

او

هست نهان و آشکار است جهان

بل

عکس بود شهود اهل عرفان

بل

اوست همه، چه آشکارا، چه نهان

گر

اهل حقی غیرِ یکی هیچ مدان

به همین جهت نفرمود: «لِمَنْ کان لَهُ عقل» زیرا به نور قلب می شود نور اسمای الهی را نظاره کرد.

کِی

کور به سمع بیند الوان و صُوَر؟

یا

کر به بصر شنود الحان و نغم؟

در همین رابطه حضرت امام حسین علیه السلام می فرمایند: «أَیَکونُ لِغَیْرِکَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَیسَ لَکَ حَتَّی یَکونَ هُوَ الْمُظْهِرَ لَکَ مَتَی غِبْتَ حَتَّی تَحْتَاجَ إِلَی دَلِیلٍ یَدُلُّ عَلَیْکَ وَ مَتَی بَعُدْتَ حَتَّی تَکُونَ الْآثَارُ هِیَ الَّتِی تُوصِلُ إِلَیْکَ عَمِیَتْ عَیْنٌ لَاتَرَاک...»(۲) خداونـدا! آیا غیر تو چیز دیگری ظهوری دارد که تو آن ظهور را نداری تا او مُظهِر تو گردد؟ کی نهان شدی تا نیازت به دلیل باشد که تو را بنمایاند، کی دور شدی تا مخلوقات، انسان ها را به تو رسانند، کور است دیده ای که تو را نبیند.

۱- سوره ی ق، آیه ی ۳۷.

۲- بحارالأنوار، ج ۶۴، ص ۱۴۲.

در دعای سحر همین را می خواهند متذکر شوند که خداوند در جمال اسماء اش دیدنی است و در فرازی که مورد بحث است شما جمال حضرت رب العالمین را در جزء جزء این عالم نگاه می کنید و می بینید و تحت تأثیر تجلیات نوری آن اسم قرار می گیرید. زیبایی جاری در هستی به شکل های مختلف در مظاهر مختلف برای شما تجلی کرده تا شما را از جمال به اَجمل منتقل کند. هر اندازه روح انسان مصفاتر باشد تجلی آن اسم کامل تر خواهد بود و این بستگی دارد به سیر عبودی شما تا آن جایی که دیگر شیطان نمی تواند کاری انجام دهد، چون خودی برای انسان نمی ماند که شیطان خود را به آن متصل کند و وارد شود.

جمع اسم جمال و جلال

پس از آن که به نور اسم بهاء و جمال نظر کردید، به اسم جلال می نگرید و اظهار می دارید: «اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ جَلالِکَ» خدایا از تو نور جلالت را طلب می کنم. اسم جلال بر عکس اسم جمال است. در اسم جمال به تماشای زیبایی هایِ حق می نشینید ولی با تجلی اسم جلال، شکوه حق در جان شما نمایان می شود و جنبه ی خوف از جلال الهی بر قلب شما غلبه می کند. خداوند با تجلی اسم جمال و اسم جلال، قلب مؤمن را در تعادلِ بین خوف و رجاء قرار می دهد و حضرت باقر علیه السلام در این رابطه می فرمایند: «إِنَّهُ لَیسَ مِنْ عَبْدٍ مُؤْمِنٍ إِلَّا فِی قَلْبِهِ نُورَانِ نُورُ خِیفَهٍ وَ نُورُ رَجَاءٍ لَوْ وُزِنَ هَذَا لَمْ یَزِدْ عَلَی هَذَا وَ لَوْ وُزِنَ هَذَا لَمْ یَزِدْ عَلَی هَذَا»(۱) هیچ

ص: ۸۶

۱- الکافی، ج ۲، ص ۶۷.

بنـده ی مؤمنی نیست مگر آن که در قلبش دو نور هست، نورِ خوف و نورِ رجاء، اگر آن دو را با هم وزن کننـد هر دو مساوی خواهند شد.

خداوند با اسم جمالِ خود امید اتصال به رحمتش را در شما ایجاد می کند و یک نحوه مؤانست با خود را برای شما فراهم می کنـد و با اسم جلالش جنبه ی متعالی اش را بر قلب شـما می نمایانـد و قلب بایـد بتواند محل جمع هر دو نور باشد. خداوند از یـک طرف آنچنـان خود را به نمایش گذاشـته که بر هرچه بنگری جمال حق را می بینی و از طرف دیگر قلب متوجه می شود او بسیار متعالی تر از این حرف ها است.

انگشت های خود را نگاه کنید! این زیبایی ها و نظمِ دقیق آن ها نمایان کننده ی جمال حضرت حق است و قلب شما می تواند بـا او و از این طریق اُنس بگیرد. از طرف دیگر هرچه می نگریـد به حقیقت آن زیبـایی و نظمی که در انگشت هایتان نمایان بود نمی رسـید و می یابیـد که او اَجَلّ از آن است که بتوان به آن دست یـافت و لـذا اسم جمـال و جلال هر دو در انگشـتان شـما نمایان است و قلب می توانـد به هر دوی آن ها نظر کند و آن دو را جمع نماید. همان نوع جمع بودنی که در آیه ی «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ»(۱) مطرح است که می گویـد همان خـدایی که اول است، آخر است و همان خـدایی که ظاهر است، باطن است. یعنی در هر مظهری می توان اول بودن و آخربودن و ظاهربودن و باطن بودن او را یافت. اسم جمالش صورت اسم اول و ظاهر است و اسم جلالش صورت اسم آخر و باطن می باشد.

۱- سوره ی حدید، آیه ی ۳.

وقتی دست بنـده را می بینیـد که حرکت می کند حیات را می بینید. از طرفی هرچه نگاه می کنید حیات را پیدا نمی کنید زیرا همین حیات که از حرکات دست بنده به راحتی ظاهر است اَجلّ از آن است که به صورت کامل، ظاهر شود. هر اندازه بنگرید تـا حیـات جـاری در عـالم را بنگریـد قلب تان می یابـد که موضوع بالاتر از آن است و به یک اعتبار هیبتش قلب را می گیرد. بهترین جـایی که انسـان می توانـد اسم جلالـل حق را درست ببینـد مسـجدالحرام و حرم هـای ائمه علیهم السـلام است. هیبت و عظمت حضرت رب العالمین را در منظر کبریایی در جایی مثل مکه ی معظمه می توان به خوبی مشاهده کرد. به نظر می رسد چون می خواهنـد بـاطن و ظـاهر منطبق بشود به مـا دسـتور داده انـد ظـاهر مکه را نیز بـا شـکوهِ هرچه تمام تر به صورتی مرتفع بسازیم، همین طور که مسـتحب است مساجـد از سایر ساختمان ها بلندتر باشد و یا حرم رسول خدا صـلی الله علیه و آله و ائمه ی هـدی علیهم السـلام شـکوه داشـته باشـد تا در عین ظهور اسم جمال الهی، متذکر اسم جلال الهی نیز باشـند. بر زائر خانه ی خدا و ائمه ی معصومین علیهم السلام است که با نظر به جمال، از جلال حق غافل نشود و یا با نظر به جلال از جمال او محروم نگردد، همین طـور که بایـد شـکوه مساجد را حفـظ کنیم ولی مساجـد را به زینت آلـوده نکنیم. چون در روایت داریم وقـتی حضـرت صاحب الأمر عجل الله تعالی فرجه الشـریف تشـریف می آورند زینت مساجد را خراب می کنند. در حالی که شـکوه مساجد را حفظ می کنند.

در سـیر توحیـدی، به لطف الهی در عین آن که متوجه جمال حق می شوید، جلال حق خود را می نمایاند و می بینید حضـرت حق خیلی بالاتر

ص: ۸۸

از این حرف ها است، چون در عین آن که او جمال است، جلال است. حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» هم نمایش اسم جمال حق بودند و مسیر لطف حق به مردم شدند و هم نمایش اسم جلال حق بودند و زمانه هرگز نتوانست عظمت ایشان را درک کند و حتی وقتی در محضر ایشان قرار می گرفتی در عین اُنس با جمال ایشان، جلال ایشان بر قلب ها حاکم می شد. رفقا می گفتند در نوفل لوشاتو که حضرت امام«رضوان الله علیه» تشریف داشتند افراد می آمدند و نزدیک در می نشستند. آقای فخر الدین حجازی«رحمه الله علیه» جهت ملاقات با امام از ایران به پاریس آمده بودند، همان نزدیک در نشستند. امام ایشان را شناختند و فرمودند: آقای فخرالدین تشریف بیاورید بالا. آقای فخرالدین دست و پایشان را گم کردند و تا آمدند بروند بالا چند بار نزدیک بود زمین بخورند. به دنبال این باشیم که جلال الهی را در مظاهرِ جلال او بنگریم تا بر قلب ما تجلی کند و طالب تجلی بیشتری از نور جلال الهی باشیم تا در اثر آن تجلی انانیّت ما هرچه بیشتر زدوده شود. با نظر به اسم جلال است که حافظ از خدا تقاضا می کند:

روی

بنمای و وجود خودم از یاد ببر

خرمن

سوختگان را تو بگو باد ببر

جلال خداوند را در حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» دیدیم. «اَجَلِّ» آن نور را از خدا در جمال حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف طلب می کنیم. این که در روایت داریم؛ روز قیامت هیچ چشمی نمی تواند فاطمه ی زهرا علیها السلام را ببیند به جهت آن است که آن حضرت با مظهریت اسم جلال وارد صحرای محشر

می شوند.(۱)

نظر به جلال خداوند مشکل تر است، جمال الهی خودش سراغ انسان می آید ولی باید به دنبال جلال او رفت و بر اساس نور اسم جلال الهی است که انسان را به راحتی به آستانه ی قرب راه نمی دهند. گفت:

چو

پرده دار به شمشیر می زند همه را

کسی

مقیم حریم حرم نخواهد شد

اسم جلال با آن همه عظمت، نوری است که مطلوب اولیاء الهی است و در این فراز نه تنها طالب جلوه ای از آن بلکه طالب عالی ترین جلوه هستید تا به کلی از دست خودتان راحت شوید و سیر توحیدی تان به جایی برسد که قبل از این که چیزی را بنگرید آن چیز مظهری از تجلی اسم جلال او باشد و این سیر ادامه یابد تا همه ی عالم را مظهرِ نور اَجَلّ حضرت حق بنگرید و هرجا جلال او را ببینید همه ی او را با صفت «جلیل» دیده باشید.

این حرف درستی نیست که می گویید ما اسماء را نمی فهمیم، خداوند خودش خود را با همین اسماء به شما معرفی کرده است، به قلبتان رجوع نکرده اید، به عقلتان رجوع کرده اید و می خواهید با عقل بنگرید. در موضوعِ ارتباط با اسماء الهی باید چشم قلب را به کار گرفت، زیرا:

گر

هزاران گوش ها صف بر زنند

جمله

محتاجان چشم روشن اند

۱- از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت داریم: روز قیامت چون فاطمه علیها السلام خواست از صحرای محشر بگذرد، منادی از پشت پرده ندا می کند: ای اهل محشر! چشمان خود را از فاطمه علیها السلام بپوشانید تا عبور کند «یا مَعْشَرَ الْخَلائِق! غُضُّوا اَبْصارَکُمْ حَتّی تَجُوزَ فاطِمَه».بحار الانوار، ج۴۳، ص ۲۲۰.

قلبتان به اسماء الهی آشنا است، به قلبتان رجوع کنید تمام این اسماء را می شناسید. ما هنوز عادت نکرده ایم ذات بین باشیم تا اسماء الهی را در منظر خود بیابیم و به همین جهت وقتی می خواهیم جلال الهی را بنگریم به دنبال چیزی هستیم که جلال را نشان دهد در حالی که اگر جلال الهی را بشناسیم در هر منظری آن را می یابیم، چه در کوه و دشت و چه در جمال اولیاء، آن وقت توانسته ایم خدا را پیدا کنیم و می یابیم خودِ جلال و کبریایی و جمال و بهاء در صحنه است. قلب شما کبریایی را می شناسد همان طور که می بیند خودِ عظمت در صحنه است، با نظر به اسماء الهی با خدا مرتبط می شوید و او را می خوانید. همان طور که خودش فرمود: «فَادْعُوهُ بِها»(1) او را به نور اسماء حُسنایش بخوانید تا او نیز با نور اسماء حُسنایش بر قلب شما تجلی کند و شما با معبود خود مأنوس شوید، دیگر فرقی نمی کند او با کدام اسم بر شما نظر کند. بنا به فرمایش امام خمینی«رضوان الله علیه»: پاره ای از قلوب «خوفی» است که خدای تعالی بر آن گونه قلب ها به جلال و عظمت و کبریا و هیبت تجلی می کند و بعضی از قلوب هر دو جهت را دارا است که خداوند بر آن ها به جلال و جمال و صفات متقابله تجلی می فرماید و یا به اسم اعظمِ جامع تجلی کند که این مقام به خاتم انبیاء و اوصیاء آن حضرت اختصاص دارد، ولی دیگر اولیاء چنین نیستند زیرا به هریکْ از آنان پروردگارشان به اسمی که مناسب حالش بوده تجلی کرده است یا به صفات جمال، مانند حضرت ابراهیم علیه السلام یا به صفت جلال، مانند حضرت یحیی علیه السلام که قلبش خاضع و خاشع و منقبض

۱- سوره ی اعراف، آیه ی ۱۸۰.

بود و جلوه ی عظمت و کبریا را مشاهده کرده بود، یا پروردگار به صفت جمال تجلی فرماید همان طور که بر حضرت عیسی علیه السلام تجلی فرمود.(۱) این احوالات در عین جمع بین خوف و رجاء، بر قلب اولیاء الهی غلبه می کند.

خدا به حقیقت خودش ما را از طریق اسماء حسنایش با خودش آشنا بگرداند.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

ص: ۹۲

۱- امام خمینی«رضوان الله علیه»، شرح دعای سحر، ترجمه ی سید احمد فهری، ص ۵۲.

جلسه سوم: چگونگی تجلّی اسماء الهی بر قلب

اشاره

ص: ۹۳

بسم الله الرحمن الرحیم

)اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُک مِنْ عَظَمَتِک بِأَعْظَمِهَا وَ کُلُّ عَظَمَتِک عَظِیمَهٌ(

)اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُک بِعَظَمَتِک کُلِّهَا(

)اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُک مِنْ نُورِک بِأَنْوَرِهِ وَ کُلُّ نُورِک نَیِّرٌ(

)اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُک بِنُورِک کُلِّهِ(

خداوند می فرماید: «وَ لِلَّهِ الْأَسْماءُ الْحُسْنی فَادْعُوهُ بِها»(۱) همچنان که حضرت علی علیه السلام در دعای کمیل نظر به اسماء الهی دارند و عرضه می دارند: «وَ بِأَسْمائِکَ الَّتی مَلَأَتْ اَرْکانَ کُلِّ شَیئٍ» خداوندا! به نور اسماءات که بنیان هر چیزی را فرا گرفته، تقاضا دارم. خواندن اسمای الهی به این معنی است که به نور آن اسماء و با نظر به آن ها با خدا ارتباط پیدا کنید. همان خدایی که مقصد همه ی انسان ها و مطلق کمال است. پس راه ارتباط با کمالِ مطلق، شناخت و معرفت صحیح به نحوه و جایگاه اسماء الهی است تا آن اسماء به قلب انسان تجلی کند و عملاً انسان به خداوند معرفت لازم را پیدا کند، چون تنها وقتی اسماء الهی بر قلب انسان تجلی کرد انسان خدا را خواهد شناخت. معرفت حقیقی این نیست که انسان فقط بداند خدایی هست، معرفت حقیقی آن است که انسان خدا را پیدا کند. به همین جهت در شناخت اسماء الهی بحث تجلی آن اسماء مطرح است،

۱- برای خدا اسمای حسنایی هست پس او را به آن اسماء بخوانید. سوره ی اعراف، آیه ی ۱۸۰.

ما می توانیم زمینه ی آن تجلی را فراهم کنیم و از خدا بخواهیم با تجلی اسماء با ما حرف بزند و از این طریق، ارتباط ما با خدا برقرار شود.

عرض شد خودِ خداوند نور دعای سحر را بر قلب مبارک حضرت باقر علیه السلام انداخت تا حضرت به آن صورت با او سخن بگویند. به عبارت دیگر این دعا مثل سایر ادعیه، تجلی نور خدا به قلب اولیاء الهی است.

به مدد الهی اظهار می دارید: «اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ عَظَمَتِکَ بِأَعْظَمِهَا وَ کُلُّ عَظَمَتِکَ عَظِیمَهٌ، اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِعَظَمَتِکَ کُلِّهَا» در این فراز از حضرت حق تقاضا می کنید که نور عظمت خود را بر جان شما متجلی کند تا بتوانید از این طریق به او معرفت پیدا نمایید. عرضه می داریم از تو، تو را می خواهیم، اما به نور عظمتت. در جای دیگر عظمتی نیست که از خدا بخواهیم آن عظمت را به ما بدهد. از آن طرف چون بین ذات و صفاتِ خداوند اتحاد هست و یک خدا نداریم و یک عظمت، پس با تجلی نور عظمت از ارتباط با حضرت معبود برخوردار می شویم. در واقع در این فراز «ذات» را به نور عظمت می خوانیم، زیرا بنا بر قاعده ی «بسیط الحقیقه کُلُّ الأشیاء و لیس بِشَیءٍ منها»(۱) آن حقیقت بسیط از یک طرف به جهت وحدت ذاتی اش شامل همه ی اشیاء می شود و از طرف دیگر چون بسیط الحقیقه است هیچ کدام از اشیاء نیست و به این اعتبار با تجلی یک اسم، انسان از تجلی سایر اسماء به صورت اجمال بهره مند می شود و به حقِّ مطلق می رسد، منتها از دریچه ی آن اسم خاص.

۱- محقق سبزواری، التعلیقات علی الشواهد الربوبیه، ص ۴۶۴.

در رابطه با مقام بسیط الحقیقه بودن حضرت حق و جامعیت آن مقام نسبت به همه ی کمالات، حضرت علی علیه السلام در وصف خداوند می فرمایند: «هُوَ الَّذِی اشْتَدَّتْ نِقْمَتُهُ عَلَی أَعْدَائِهِ فِی سَعَهِ رَحْمَتِهِ وَ اتَّسَعَتْ رَحْمَتُهُ لِأَوْلِیَائِهِ فِی شِدَّهِ نِقْمَتِه»(۱) اوست خدایی که با همه ی وسعتی که رحمتش دارد، کیفرش بر دشمنان سخت است و با سخت گیری که دارد، رحمتش همه ی دوستان را فرا گرفته است. چنانچه ملاحظه می فرمایید حضرت نشان می دهند که رحمت خداوند برای اولیائش در شدت سختی ها واقع است و نقمت و سختی او بر دشمنانش در وسعت رحمت واقع می شود و این همان مقام وحدتی است که اضداد را جمع می کند. او کُلُّ الأشیاء است در عین واحدبودن، و همان طور که حضرت حق در عین اَحدبودن جامع همه ی صفات می باشد، خلیفه الله نیز به جهت قرب به مقام حضرت احدی مستجمع صفات متقابله است. در تفسیر این که خداوند فرموده انسان را با دو دست خود آفریدم(۲)

گفته اند؛ منظور دو دستِ جمال و جلال بوده است.(۳) و در همین رابطه در وصف انسان کامل گفته اند:

ای وجودت مظهر اسماء حسنی آمده

وی ز جودت جمله ی عالم هویدا آمده

ظاهرت مجموعه ی مجموعِ عالم ها شده

باطنت مرآت ذات حق تعالی آمده

ص: ۹۷

۱- نهج البلاغه، خطبه ی ۹۰.

۲- خداوند به شیطان می فرماید: «یَا إِبْلِیسُ مَا مَنَعَکَ أَن تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِیَدَیَّ...» ای ابلیس! چه چیز مانعِ تو شد که بر مخلوقی که با دو دست خود آفریدم سجده کنی(سوره ی ص، آیه ی ۷۵).

۳- سید جلال الدین آشتیانی، شرح فصوص قیصری، ص ۳۹۴.

در فضای دعای سحر دو نکته وجود دارد. یکی مسئله ی اسمائی است که باید بشناسیم و دیگر این که از طریق این اسماء با خداوند مرتبط شویم. مثلاً به نور عظمت الهی همه ی عظمت ها را که در مظاهر مختلف تجلی می کند در ذات حق بنگریم تا همه ی آن ها را عظیم ببینیم و از او بخواهیم حالا که می خواهی با عظمتت با ما برخورد کنی ما را تا کجاها جلو ببر. ابتدا باید اسم را بشناسیم و معنی این که خداوند می فرماید: «وَ لِلَّهِ الْأَسْماءُ الْحُسْنی فَادْعُوهُ بِها» را بفهمیم و متوجه باشیم با نظر به اسماء الهی می توان با خداوند مرتبط شد و بدانیم راه دیگری جهت ارتباط با خدا نیست. یک خدایی نیست که این اسماء را دارد، خدا یعنی حیّ. خدا یعنی قیّوم.(۱)

همه ی این اسماء با ذات اتحاد دارند و تنها در جلوات مختلف اند. به همین جهت به لطف الهی سالک به جایی می رسد و در وحدانیتی قرار می گیرد که همه ی اسماء آنجا یک نور می شوند. همه ی اسماء را در ذات حق می بیند که حکما به آن «علم اجمالی در عین کشف تفصیلی» گویند و عرفا آن را «شهودُ المفصلِ مجملاً» نامیده اند. عرض بنده آن است که ابتدا باید متوجه بود یک خدا نداریم یک عظمت، یک خدا نداریم یک جلال. خدا همان جلال است منتها به اندازه ی ظرفیت سالک و تقاضای روحانی او خود را به اسم خاص برای او می نمایاند بدون آن که از بقیه ی جلوات محرومش کند. در توجه به خداوند از طریق اسمای حسنا، دیگر

۱- حضرت صادق علیه السلام در توصیف خداوند برای ابی بصیر شرح می دهند که؛ «اَلْعِلْمُ ذاتِه وَ لا مَعْلومَ وَ السَّمْعُ ذاتِه وَ لا مَسْموعَ...» علم، ذاتی خداوند بود در حالی که معلومی نبود و سمع، ذاتی خداوند بود در حالی که شنیده شده ای نبود. (الکافی، ج ۱، ص ۱۰۷)

خداشناسی ما محدود به خداشناسی ذهنی نیست، وگرنه نمی توان از طریق قلب خود با خدا اُنس برقرار کرد و عملاً ـ در زندگی بی خدا می شویم. بعد از آن که متوجه اسماء و جایگاه آن ها شدیم می رسیم به این که خداوند با اسماء خود جلوه می کند و همه ی انبیاء و اولیاء و عرفا به نور اسماء الهی با خداوند مرتبط می شوند و نه این که کسی بتواند با ذات خداوند مرتبط باشد. وقتی متوجه شدیم خداوند با اسماء خود جلوه می کند می فهمیم حضرت حق در جلوه ی عظمت، یک حقیقت است در خارج که سالک با قلب خود می تواند او را درک کند و از او بهره مند شود. همان طور که وقتی می گوئید «الله اکبر» و با قلب خود به واسطه ی کبریایی حق – به عنوان یک حقیقتِ واقع در خارج- به حق نظر می کنید، نور کبریایی حق به قلب شما تجلی می کند و احوالاتی مناسب آن به شما می رسد.

معنی سلوک عرفانی

توصیه به خودسازی به این معنی است که بتوانید قلب را جهت نظر به حقایق اسماء آزاد نمایید و این با آزادشدن قلب از اعتباریات و کثرات محقق می شود تا در نتیجه ی آزاد شدن از اعتباریات، آن حقیقتِ وحدانی را با نظر به اسمای حُسنایش ملاحظه کنید و معنی سلوک عرفانی همین است. گفت:

تا

خون نکنی دیده و دل پنجه سال

از

قال تو را ره ننمایند به حال

پنجاه سال باید خون دل خورد و توجه دل را از کثرات برگرداند تا آرام آرام قلبِ انسان حقیقت بین شود. وقتی هنوز می خواهید بدانید آن

شخص و آن شئ چه شکلی است، کجا توانسته اید دیده و دل را خون کنید. به قول بابا طاهر باید:

بسازم

خنجری نیشش ز فولاد

زنم

بر دیده تا دل گردد آزاد

این یعنی کنترل کردن دیده و دل از رجوع و توجه به کثرات و اعتباریات. چون این ها نمی گذارد انسان حقیقت را ببیند. معلوم است که کار آسانی نیست ولی نتیجه بخش است. گفت:

بس

بلا و رنج بایست و وقوف

تا

رهد آن روح صافی زین حروف

سخن عرفا این است که باید بتوان از «علم» به «عین» سیر کرد و از حروف و مفهوم به نور حقیقتِ «اسم» رسید. زحمتش در این حدّ است که باید از حروف آزاد شد بعد از آن متوجه می شوید حقیقت خودش پیدا است. اولین کاری که در این فراز از دعا باید انجام دهید این است که خودِ عظمت را با توجه قلبی و روحِ ذات بینی پیدا کنید و به دنبال چیزی که عظیم است نگردید تا به خودِ عظمت نظر کنید. در این مورد هم همان مثالی که در رابطه با حیاتِ دست عرض شد کمک می کند، شما ابتدا دستی را که حیات دارد می بینید ولی آرام آرام و با توجه قلبی خودِ حیات را می یابید و متوجه می شوید حیات به خودی خود یک واقعیت است. ما عادت کرده ایم که حیات را در چیزی ببینیم و این عادت نمی گذارد با حضرت حیّ روبه رو شویم و خدا را پیدا کنیم. خدا که حیاتِ دست من نیست، خدا حیات است. حیاتِ دست من جلوه ای از حیات او است که با حجابِ دست من آن طور که هست رخ نمی نماید، مگر این که بتوانید خودِ حیات را بنگرید. در ابتدای امر هرچه می خواهید «حیات» را ببینید حیاتِ

دست من نمی گذارد حیات را ببینید مگر این که ماوراء دست من و با نور قلب به ذاتِ حیات بنگرید، در آن صورت است که می توانید بگویید:

به هر شکلی که خواهی جامه می پوش

که

من آن قد رعنا می شناسم

اگر انسان حقیقت را در اسماء مختلف دید و اگر ذات حیات را یافت آن حیات در هر مظهری که باشد نظرتان به آن حقیقت می افتد، به جای این که دستی ببینید که حیات دارد، حیات مطلق را که یک حقیقت واحدی است در دست هم می بینید.

در این فراز از دعای سحر متوجه حقیقت و ذات عظمت می شوید، همان عظمتی که در دعای کمیل مدّ نظر قرار می دهید و به ذات احدی اظهار می دارید: «وَ بِعَظَمَتِکَ الَّتِی مَلَأَتْ کُلَّ شَیْ ءٍ» به نور عظمت ات که همه ی اشیاء را پر کرده. یعنی حضرت مولی الموحدین علیه السلام هر چیزی را مظهر عظمت الهی می یابند و به جای آن که به آن چیز بنگرند از منظر نور عظمت به آن چیز می نگرند. همین طور که هر وقت خواستید نور را ببینید فقط باید به آن نظر کنید ولی اگر بخواهید در جایی دیگر دنبالش بگردید، نمی بینید. شما فوق نظر به محسوسات با نفس ناطقه ی خود به نور نظر می کنید و آن را می یابید. همین حالا بدون هرگونه تلاشی نور را در منظر خود دارید و به کمک آن دارید اطراف را می نگرید و اگر پرسیدید نور کو؟ دیگر رابطه تان با آن قطع می شود و به دنبال چیزی می گردید که تماماً پیدا است. گفت:

چو

گوید مرغ جان یا هو، بگوید فاخته کوکو

بگوید

چون نبردی بو نصیبت انتظار آمد

ص: ۱۰۱

ارتباط با حقایق از طریق قلب محقق می شود نه از طریق فکر به همین جهت می فرمایند جای سؤال نیست، جای نظر کردن است. گفت:

اسرار

طریقت نشود حل به سؤال

نِی

نیز به درباختن حشمت و مال

وقتی می پرسید نور کو؟ می خواهید نور را با غیر نور ببینید. معلوم است که نسبت به نور محجوب می شوید. این برای سالک یک نقص است ، حتی اگر انتظار داشته باشد به کمک استدلالِ عقلی تا آخر جلو برود. همین عقل استدلالی در مرحله ای حجاب خواهد بود. مگر خدا گم شده است که می خواهید با استدلال پیدایش کنید؟ تعبیر «گمشدگان لب دریا» که حافظ به کار می برد همان کسانی اند که در حدّ استدلال متوقف شده اند. می گوید چرا می خواهید خدا را تا آخر از طریق استدلال به دست آورید.

گوهری کز صدف کون و مکان بیرون بود

طلب

از گمشدگان لب دریا می کرد

عادت های مشکل زا

عموماً عادت های ما در رابطه با نظر به حقایق دو مشکل ایجاد می کنند. یکی این که می خواهیم حقایق را با ساحت عقلِ استدلالی پیدا کنیم که مسلّم در این ساحت حقیقت به حجاب می رود. می گوییم به این دلیل نور هست که این دیوار را می بینم در حالی که شما از این طریق نور را ندیدید بلکه به نور فکر کردید، بدون آن که نفس ناطقه ی شما با نور مرتبط شود. مشکل دیگر گرفتارشدن در ساحت حسّ است. وقتی می پرسید نور کو؟ به این معنا است که می خواهید از ساحت حسّ باصره نور را ببینید در

حالی که باصره فقط حدود را درک می کند. وقتی می پرسید کو دیوار؟ از موضوعی سؤال کرده اید که شکل و حدود دارد و چشم به کمک قوه ی باصره آن شکل را - که نور به آن می خورد و منعکس می شود- می بیند، در حالی که نور مثل دیوار نیست، به همین جهت وقتی نفس ناطقه به آن نظر کرد می تواند آن را بیابد. این نشان می دهد شما یک استعداد دیگری غیر از قوه ی باصره دارید که آن استعداد می تواند ذات روشنایی را ببیند. وقتی به خود رجوع کنید به واقع نور را می بینید نه این که از آن مطلع شوید. با این که نور را می بینید اگر از بنده بپرسید نور کو؟ بنده نمی توانم آن را نشان دهم چون شما می خواهید از ساحتی که در آن ساحت نور پیدا نیست نور را دنبال کنید و از من در آن ساحت سراغ نور را می گیرید. به نفس ناطقه ی خود رجوع نکردید تا نور را بنگرید، به حسّ باصره ی خود نظر کردید و در نتیجه نور را نیافتید - حسّ باصره محدودیت ها را به کمک نور می بیند، نه خودِ نور را - شما یک بُعد دیگری دارید که از طریق آن بُعد نور را می یابید.

روشن ترین چیز برای هرکس منِ او است. همین که بخواهد آن را در ساحتی بنگرد که اشیاء را می نگرد خواهد گفت: «منِ مَن کو؟» در حالی که منِ او نزد اوست که می گوید: من کو؟ عادتِ دیدن از طریق حسّ و عقلِ استدلالی، آن «من» را در حجاب می برد. همین که در حضور باشید من با تمام ادراکاتش در صحنه است و از آن ها بهره می گیرد حتی از ادراکاتی که نسبت به خود دارد و به کمک آن ها خود را درک می کند. اگر به وجودِ خود نظر کرد و فقط رجوع کرد - نه این که فکر کند-

منِ او در حضـور است و او همـان حضور خواهـد بود. در رابطه بـا نظر به خـدا - خـدایی که از نفس نـاطقه ی هرکس برایش حاضـرتر است- نیز موضـوع از این قرار است. همین که انسـان خود را در حضور آورد بـا خـدا روبه رو است و بـا نور عظمت مرتبط است. وقتی انسـان توانست بـا حقیقت مرتبط شود مصـداق ها و مظاهرِ آن حقیقت به خوبی شـناخته می شونـد. یعنی با چشم حق به مظاهر می نگرد و راه ارتباط کامل با حقیقت را می یابد. در همین رابطه حضـرت صادق علیه السلام نسبت به آیه ی «وَ لِلّهِ الأَسـماءُ الْحُسـنی فَـادعُوهُ بِهـا» فرمودنـد: «نَحْنُ وَ اللَّهِ الْأَسْـمَاءُ الْحُسْـنَی الَّتِی لَـا یَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا»(۱) سوگنـد به خـدا مـا همـان اسـماء حسـنایی هستیم که از بنـدگان هیـچ عملی پـذیرفته نمی شود مگر با معرفت به ما. اگر کسـی توانست خدا را در اسـماء حسـنایش پیدا کند و نه در ذات، و متوجه شد تفصـیل اسماء حسنا در جمال اهل البیت علیهم السلام به نمایش آمده، همان گرایشی که به خدا دارد او را به محبت فوق العاده نسبت به اهل البیت علیهم السلاممی رساند.

راه آزادی از هر گونه شک

این نوع مباحث باب خوبی را در معارف الهی بر روی انسان باز می کند به طوری که اصـلاً چیزی به نام شک نسبت به توحید و نبوت و امامت و معاد در جان انسان باقی نمی گـذارد. با طرح موضوعات اسـماء الهی جاهلانه ترین فکر، فکری است که به حضور خداوند و تجلیات نوری

۱- الکافی، ج ۱، ص ۱۴۴.

حضرت حق شک کند. شک ها و شبهه ها به جهت آن است که افراد را از اول در حجاب راه برده ایم.

وقتی راه ارتباط با نور عظمت را یافتید، آن نور را به خوبی در جمال امیرالمؤمنین علیه السلام می بینید، عمده آن است که اسم عظیم را بشناسید تا در حرکات و سکنات حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آن را بیابید و برای همیشه متوجه باشید عادت به دیدن نور در موضوعاتِ حسّی و یا یافتن آن از طریق استدلال، ما را گرفتار «کوکو؟» می کند.

در مورد اسم عظیمِ خداوند کافی است خودتان را بدون هرگونه ذهنیتی، در حضور نور عظمت بیابید تا آن نور بر جان شما تجلی کند. هر اسمی قاعده اش همین است. خدا را نباید از غیر خدا سراغ گرفت، خدایی که از معلول ها متوجه وجودش شویم خدای ذهنی و انتزاعی است و چنین خدایی به حضور نمی آید. خدای واقعی با تجلی اسماء حُسنایش خود را می نمایاند، سوء عقیده و سوء اخلاق از موانع تجلی اسماء الهی است، کینه نسبت به مؤمنین، حبّ شهرت، خودنمایی و امثال این ها نمی گذارند که خود را در حضور حق بیابیم و انوار اسماء الهی بر جان ما تجلی کند. اولیاء خدا برای این که یک جلوه از عظمت حضرت رب العالمین به قلبشان برسد حاضرند همه چیزشان را بدهند. این که شریعت الهی می فرماید گناه نکنید برای این است که با رفع صفات رذیله إن شاءالله به حضور روید. وقتی بدانید به کجا می روید و معنی ارتباط با اسماء الهی چیست خیلی راحت دستورات شرعی را عمل می کنید، چون در ازاء رعایت آن دستورات به

شما دعای سحر می دهند تا خداوند را با عالی ترین جلوات ملاقات کنید، مشروط بر آن که از هر چیزِ غیر الهی دل بر کنید.

برکات تجلّی اسم عظیم

عرض بنده در رابطه با اسماء الهی این است که ابتدا باید مشخص شود کجا باید به دنبال حقیقت بگردیم، اگر راه مشخص شد همه ی شما تلاش لازم را خواهید کرد. اول باید بدانیم خودمان را در بیراهه ها خسته می کنیم، کافی است در ساحت حضور قرار گیریم در آن صورت می یابید که با حق مرتبط هستید و عملاً ـ حق به سراغ شما می آید. اگر خداوند به نور عظمت تجلی فرمود یک مرتبه به طرز خاصی احساس تواضع می کنید. احساس تواضعی که در مقابل حق دارید مژده ای است که حق به اسم عظمت بر جان شما تجلی کرده است. وقتی روح به حضور حق برود و تجلی اسماء الهی برایش ممکن شود، دعای سحر نتایج فوق العاده به همراه می آورد. اگر دعای مباهله را ملاحظه کنید می بینید بسیار شبیه دعای سحر است و پنج تن علیهم السلام برای پیروزی اسلام بر مسیحیان نجران خداوند را با آن اسماء خواندند و حضرت حق با آن اسماء تجلی فرمود و همه ی قدرت سران مسیحیان را در آن برهه نفی کرد. به نور اسماءِ مطرح شده در آن دعا هیبت و شکوه حضرت رب العالمین آنچنان بر قلب مبارک آن پنج انسان معصوم تجلی کرد که رهبر مسیحیان می گوید کسانی را دارم می بینم که اگر دعا کنند آسمان بر زمین فرود آید، فرود می آید.

با توجه به نظم خاصی که در هر فراز از دعای سحر هست می توان به نتایج و بصیرت خوبی رسید. ابتدا می گویید: خدایا از عظمتت می خواهم و

ص: ۱۰۶

در چنین رجوعی به حضور می روید. عظمت همان اسم عظیم حضرت رب العالمین است. پس حق را می خواهید اما به جلوه ی نور عظمت تا متذکر بندگی خود شوید - هرکدام از این اسماء نور عجیبی دارند- بعد از آن که طلب تجلی نور عظمت را نمودید می گویید خدایا من آن عالی ترین عظمت را تقاضا می کنم که تمام وجودم را در مقابلت خاکستر کند. آنچنان شکوه عظمت تو قلب من را تحت تأثیر قرار دهد که من در اوج تواضع، فقر ذاتی خود را ببینم، که واقعاً حقیقت هرکس همین است.

عرضه می دارید: «اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُكَ مِنْ عَظَمَتِكَ بِأَعْظَمِهَا» خدایا از عظمت تو طلب می کنم آن هم به اعظم آن عظمت. به اعظم عظمت نظرکردن یعنی طالب تجلی شدیدترین نحوه ی عظمت بودن. همان طور که وقتی می گویید خدایا به لطف خودت این کار را بکن، به این معنی است که طالب تجلی نور حق به اسم لطیف هستید. در تجلی نور عظمت به اعظمِ آن، تقاضای شدیدترین نحوه ی عظمت را دارید. به قول حافظ:

روی

بنمای و وجود خودم از یاد ببر

خرمن

سوختگان را تو بگو باد ببر

با کدام تجلی است که اگر خدا روی بنماید وجود انسان هم از یاد انسان می رود و دیگر به خودش نظر ندارد؟ این همان تجلی به نور عظیم است بِأَعْظَمِها. تقاضا می کنی نه تنها هرگونه توهمی که از خودم دارم بسوزد، وقتی سوخته می شوم آن خاکستری هم که از من می ماند آن را هم بگو باد ببرد تا هیچ آثاری از من در میان نباشد که حجاب نظر به تو گردد. در آن حالت دیگر به لطف الهی هیچ نظری برای سالک جز نظر به حق نمی ماند. حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» تا به این درجه نرسیدند منشأ چنین

حادثه ی بزرگی در تاریخ معاصر نشدند، چون خود را نفی کردند، مظهر عظمت حق شدند. عظمت حق از طریق امام«رضوان الله علیه» آن قدر متعالی جلوه کرد که عظمت پوشالی رژیم شاه هیچ شد. حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» به عظمت اسلام نظر داشتند و ملاحظه کردند ظلمات شاهنشاهی می خواهد اسلام را خوار کند. تلاش کردند عظمت حقیقی مربوط به اسلام را به صحنه بیاورند تا عظمت دروغین نظام شاهنشاهی نفی شود.

کسی که عظمت حق بر قلبش جلوه کرده عظمت های پوشالی را چیزی نمی بیند که برای آن ها جا باز کند، او عظمت حقیقی را می نمایاند. همین که خداوند بر قلب شما عظمت خود را انداخت، با عظمت وَهمی و دروغینی که قوه ی واهمه برایتان ساخته، درگیر می شوید. مطابق نور خدا عمل کردن موجب می شود که آن عظمتِ وَهمی برود و انسان حق را از باطل تشخیص دهد. این مقام، مقام کسانی است که پس از ایمان به حق با عملی که مطابق آن انجام می دهند به مقام «عَمِلُوا الصالحات» می رسند که خداوند در وصف آن ها می فرماید: «فَأُوْلَئِکَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَی»(1) آن ها را درجات عالی هست. چون با نظر به نور الهی متوجه جنبه ی عالی تری از آن نور می شوند و طالب درجه ی برتری از نور عظمت می گردند، تا آن جا که در یک بازبینیِ جامع تر متوجه می شوند همه ی انوارِ نور عظمت، اعظم است و لذا می گویند: «وَ کُلُّ عَظَمَتِکَ عَظِیمَهٌ» درست است که ابتدا از خدا تقاضا می کند جلوه ی اعظم از نور عظمتِ خود را به قلب من بینداز ولی به جایی می رسد که هرچه می بیند همه ی نورهای

۱- سوره ی طه، آیه ی ۷۵.

عظمت، اَعظم انـد، که در مناظر مختلف خود را نمایانده اند. حالا انسان به اندازه ای که مَحرم تر شود راحت تر با نور اعظم از اسم عظیم مرتبـط خواهـد شـد. پس «اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِعَظَمَتِکَ کُلِّهَا» پس خـدایا از تو تقاضـای نور عظمتت را دارم در هر منظری که باشد.

عمده ی کار در ارتباط با دعای سـحر، فرهنگ خاصی است که در آن نهفته است. بنده سعی می کنم در فرازها که شرح داده می شود ابهام های باقی مانده از فراز قبلی برطرف گردد.

سالک در ادامه عرضه می دارد: «اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ نُورِکَ» خـدایا من از نورت می خواهم و از آن جایی که خودِ خـداوند «نور» است، پس خـدا را با چنین صـفتی طلب می کنـد تا با تجلی نور الهی هیـچ ظلماتی در جان سالک باقی نماند تا احساس محدودیت و خودبینی نکند. از عالی ترین توجهات به حضرت حق توجه به جنبه ی نورانیت اوست که در عین رحمان بودن و لطیف بودن، «نور» است و هرچیز به انـدازه ی ارتبـاط بـا خـدا نورانی است، اعم از سـخنانی که از زبان اولیاء ظاهر می شود یا مخلوقاتی که در عالم موجوداند. اسـلام نور خدا است و لذا هرجا اسلام بیاید نورانیتی خاص به میان می آید، مثل نورانیتی که در انقلاب اسـلامی نهفته است. همان نورانیت در فصل بهار، طبیعت را نورانی می کند، نور خاصِ خدا طبیعت را از زمستان به بهار می آورد. گفت:

دل

هر ذره را که بشکافی

آفتابیش

در میان بینی

یعنی بـا چشمِ رؤیتِ نـور الهی هر ذره ای حامـل نـور است. اگر نـور حضـرت حـق بر قلب سالـک تجلی کنـد سـینه اش جهت فراگرفتن حقایق

ص: ۱۰۹

آماده می شود و نظرش به آخرت می افتـد و درهای تأویل بر دل او گشوده می گردد و دیگر اسـیر زندان تاریک عالم طبیعت نیست، به راحتی متوجه هـدایت گری اهل البیت علیهم السـلام می شود چون نور هدایت را شـناخته و می یابد نورِ عالم و آدم همه از نور خـدا است و غیر آن نور، نوری در عـالم نیست. امیرالمؤمنین علیه السـلام می فرماینـد: «أَرَى نُورَ الْوَحْيِ وَ الرِّسَالَهِ وَ أَشَمُّ رِيحَ النُّبُوَّهِ وَ لَقَـدْ سَمِعْتُ رَنَّهَ الشَّيْطَانِ حَتَّى نَزَلَ الْوَحْيُ عَلَيْهِ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذِهِ الرَّنَّهُ فَقَالَ هَذَا الشَّيْطَانُ قَدْ أَيِسَ مِنْ عِبَادَتِهِ إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَ تَرَى مَا أَرَى»(۱) نور وحی و پیامبری را می دیدم و بوی نبوّت را می شنودم، هنگامی که وحی بر او صلی الله علیه و آله فرود آمد، شیون شیطان را شنیدم.گفتم: ای فرستاده ی خدا این شیون چیست؟ فرمود: «این شیطان است، از آن که دیگر او را نپرستند نومید و نگران است. همانا ای علی! تو می شنوی آنچه را من می شنوم و می بینی آنچه را من می بینم. شـنیدن شیون شیطان یعنی این که انسان متوجه شود با ظهور اسلام دیگر شیطان نمی تواند بساطش را یک جا پهن کند و بماند، نور خاصـی می خواهد که با نظر به نور خدا و تجلی آن نور بر جان انسان ممکن است. این روایت روشن می کند نمی شود اسـلام باشـد و شـیطان به کار خود ادامه دهـد، چون اسـلام نور اَتمّ خداوند است. برای قلب شـما هم همین طور است که وقتی نور اتمِّ خـدا تجلی کنـد می فهمیـد زشتی هایی داریـد، زیرا انوار الهی حقیقت هرچیزی را روشن می کند. حضـرت امام موسی کاظم علیه السلام در دعای خود با نظر به نور وَجه

۱- سید ابن طاووس، الطرائف فی معرفه مذاهب الطوائف، ج ۲، ص ۴۱۵.

خداوند عرضه می دارند«أَعُوذُ بِنُورِ وَجْهِكَ الَّذِی أَشْرَقَتْ بِهِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ وَ كُشِفَتْ بِهِ الظُّلْمَهُ»(۱) خدایا به نور وجه تو پناه می برم که آسمان ها و زمین به آن نور درخشان شده و ظلمت به کمک آن نور بر طرف گشته است. و با نظر به این که خدا نور است، حضرت در دعای کمیل خطاب می کنند: «یا نُورُ یا قُدُّوس» ای نور و ای سراسر پاکی. در این فراز از دعای سحر به آن نور نظر می شود تا با توجه قلبی دیده شود. در رابطه با نظر به آن نور در مظاهر، گاهی بعضی از علمای بالله را دارید که در حرکات و سکنات و گفتارشان آن نور متجلی است همان طور که عشق در حرکات و سکنات یک انسان عاشق نمایان است. به قول مولوی:

عشق

شنگ بی قرار بی سکون

چون

در آرد کلّ تن را در جنون

به طوری که مشاهده می کنید عشق همه ی وجود عاشق را فراگرفته است.

امام صادق علیه السلام در معرفی خدا می فرمایند: «هُوَ نورٌ لا ظُلْمَهَ فیه»(۲) او فقط نور است بدون آن که ظلمتی در آن باشد و به همین جهت هدایت انسان ها به سوی خود را خروج از ظلمات به سوی نور معرفی می کند و می فرماید: «اللّهُ وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُواْ یُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَی النُّوُرِ»(۳) خداوند ولیّ مؤمنان است، آن ها را از ظلمات خارج و به سوی نور می برد. یعنی به سوی خود راهنمایی می کند و در راستای آن که ائمه علیهم السلام مظاهر

۱- شیخ بهائی، مفتاح الفلاح فی عمل الیوم و اللیله، ص ۱۴۷.

۲- توحید صدوق، ص ۱۴۶.

۳- سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۷.

کامل اسم نور الهی هستند، امیرالمؤمنین علیه السلام در معرفی خود می فرمایند: «مَعْرِفَتِی بِالنُّورَانِیَّهِ مَعْرِفَهُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَعْرِفَهُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَعْرِفَتِی بِالنُّورَانِیَّه».(۱) شناخت من به نورانیت، شناخت خدای عزّ و جلّ است و شناخت خدای عزّ و جلّ شناخت من به نورانیّت است.

وقتی متوجه شدیم «هُوَ نورٌ» او فقط نور است نظر به حقیقتی معنوی انداخته ایم که در حرکات و سکنات اهل البیت علیهم السلام می توانیم آن را ببینیم، دیگر نمی گوییم آن نور چیست. مثل آن است که بگوییم جنس تری چیست؟ از طرز سؤال معلوم می شود که متوجه نیستیم در دیدن تری با ذاتی روبه روئیم که تماماً تری است و جنسِ دیگری ندارد. اگر کسی در جواب سؤال ما بگوید: جنس تری همان آب است در واقع گفته است جنس تری، تری است. آب مگر عین تری نیست؟ این ها بازی ذهنی است.

نظر به عالم، به نور الهی

در این فراز از دعا نظر به ذات می کنیم با جلوه ی خاص که همان «نور» است. آن نور در این عالم هست، اگر به حضور روید آن را می یابید، کافی است در این رابطه برای قلب خود برنامه ریزی کنید و جهت آن را به سوی آن اسماء بیندازید تا با آن ها روبه رو شوید. مثل این که برنامه ریزی می کنید با روزه ی ماه مبارک رمضان به لطف الهی در روز عید فطر به لقاء حق بروید. به قول حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه»:

۱- بحار الأنوار، ج ۲۶، ص: ۱. به کتاب «حقیقت نوری اهل البیت علیهم السلام» از همین مؤلف رجوع کنید.

افطار

به می کرد برم پیر خرابات

گفتم

که تو را روزه به بار و ثمر افتاد

«می» همان غلبه ی عشق است تا قلب بتوانـد به محبوب خود نظر کند. وقتی دل به میان آید، چشم دل به میان خواهد آمد و به واقع روزه دار به نور لقـاء الهی روزه اش را افطـار کرده است. وقتی انسان بدانـد که نور الهی سراسـر عالم را پر کرده، عالم را روشن می بینـد و هیچ چیز برای او پنهان نیست و هرچیزی را درست می بیند. می فهمد انقلاب اسـلامی و امام خمینی«رضوان الله علیه» چه جایگاهی دارند. وقتی مولوی نور را می شـناسد شـمس تبریزی را که می بیند می گوید: «شمس من و خدای من» او اول نور را می شناسد بعد می بیند همه ی حرکات و سکنات شمس حکایت از آن نور می کند.

خـدا می دانـد اگر انسـان نور الهی را درست بشـناسد و بر آن نظر کنـد چون بـا نور الهی به عالم می نگرد هرگز گرفتار باطل نمی شـود. در همین رابطه حضـرت محمّـد صـلی الله علیه و آله می فرماینـد: «إتَقـوا مِنْ فراسهِ الْمُؤمِن فَـإنَّهُ ینْظُر بِنورِ الله»(۱) از هوشـیاری مؤمن پروا کنید و قصد فریب او را نداشـته باشـید زیرا او به نور خداوند می نگرد. تجربه کرده اید که آدم ها حرف های زیادی زده اند و بعضـی از آن ها هم خیلی زیبا است ولی چون نور ندارد نمی ماند. وقتی انسان متوجه اسم نور الهی شـد و تحت تـأثیر آن قرار گرفت آن را در هر منظری که دیـد می شـناسد و می فهمـد این نور کجا هست و کجا نیست و در نتیجه راه هدایت را گم نمی کند چون وقتی نور را شناخت ظلمت را هم می شناسد و راحت می تواند از حرام بگذرد.

ص: ۱۱۳

۱- جعفر وجدانی، ترجمه ی الفین از شهید ثانی، ص ۱۰۲۸.

در این فراز از دعای سحر از خدا می خواهید ای خدایی که به نورت تمام عالم را پر کرده ای، من تو را به آن نور می خواهم. با توجه به این امر و بهره های فراوانی که در اثر آن نور نصیب شما می شود تقاضای کامل ترین تجلی نوری را می کنید و در این مسیر به جایی می رسید که با رفع حجاب اَنانیت در هر حال کامل ترین جلوه را می یابید و اظهار می دارید: «وَ کُلُّ نُورِکَ نَیِّرٌ» خدایا در عین این که تقاضای نورت را دارم و نورانی ترینِ آن را طلب می کنم، حقیقت آن است که هر جلوه ی نوری تو نورانی ترین است.

تمام مطلبی که در این دعا مطرح است موضوع نگاه است و این که مواظب باشیم به خطا ننگریم. در این فراز ابتدا حق را به اسم «نور» نگاه می کنید و به حضور نور می روید. بعد تقاضا می کنید تا جلوه ی أنوَر خود را به شما بدهد در نتیجه او را به نورانی ترین جلوه می نگرید. وقتی نورانی ترین جلوه را شناختید متوجه می شوید آن حقیقت نورانی در همه ی صحنه ها به صورت اَنور و شدیدترین شکل در صحنه بوده است، مشکل نگاه ما بود که آن حقیقت را به نورانی ترین شکل نمی دیدیم. می گوئید جایتان خالی در حرم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نور حق را به جلوه ی اَنوَر آن دیدم. با چنین سرمایه ای به هر منظری بنگرید حق را با جلوه ی عالی ترین نور می نگرید و به نور امام الموحدین علیه السلام همه ی عالم را به نورانی ترین حالت می بینید و اظهار می دارید: «وَ کُلُّ نُورِکَ نَیِّرٌ».

انسان از طریق عبادات الهی ابتدا با نور حق روبه رو می شود و إن شاءالله به حضور نور پروردگار می رود، هرچند ممکن است بعضی در چنین

حالتی قرار گیرند و آن را نشناسند. یک مرتبه در مکه یا در حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه ی هدی علیهم السلام متذکر می شود که خوب است چنین کاری را انجام دهم و یا بروم حقِّ آن آقا را بدهم. از خودتان نمی پرسید این شعور و بصیرت کجا بود که حالا در شما پیدا شد؟ در آن حالت نور حضرت پروردگار تجلی کرد و شما را منور به چنین تصمیمی نمود و در همین رابطه فرموده اند وقتی زائرِ بیت الله و یا زائر امامان معصوم علیهم السلام از زیارت برگشت، ملائکه الله با او برمی گردند، ملائکه الله همان انوار الهی اند که بر قلب او تجلی کرده و او با بصیرتی بیشتر به منزل و مأوای خود رجوع می کند و از آن به بعد در سعه ی صدر دیگری به سر می برد، به طوری که می تواند به توصیه ی امام صادق علیه السلام - به جناب عُنوان بصری- عمل کند که می فرمایند: «فَمَنْ قَالَ لَکَ إنْ قُلْتَ وَاحِدَةً سَمِعْتَ عَشْراً- فَقُلْ إنْ قُلْتَ عَشْراً لَمْ تَسْمَعْ وَاحِدَةً وَ مَنْ شَتَمَکَ فَقُلْ إنْ کُنْتَ صَادِقاً فِیمَا تَقُولُ- فَاللَّهَ أَسْأَلُ أَنْ یَغْفِرَهَا لِی وَ إنْ کُنْتَ کَاذِباً فِیمَا تَقُولُ فَاللَّهَ أَسْأَلُ أَنْ یَغْفِرَهَا لَکَ»(۱) اگر کسی به تو گفت: اگر یکی بگویی ده تا می شنوی، بگو: اگر ده تا هم بگویی یکی نمی شنوی. و اگر کسی دشنامت داد بگو: اگر راست می گویی از خدا می خواهم که مرا ببخشد و اگر دروغ می گویی از خدا می خواهم که تو را ببخشد. این حالتی را که حضرت برای سالک توصیه می کنند از حالت معمولی، انور و نورانی تر است و موجب رفع حجاب می شود. آری یک وقت به طرفِ مقابل می گویید اگر یکی بگویی یکی

ص: ۱۱۵

۱- فضل بن حسن حفید شیخ طبرسی، مشکاه الأنوار فی غرر الأخبار، ص ۳۲۷.

جوابت را می دهم. در این حالت گناه نکرده ای ولی به آن نتیجه ای که با توصیه ی حضرت می توان رسید، دست نیافته اید.

در دستورالعمل حضرت صادق علیه السلام بصیرت دیگری نیز نهفته است که انسان به نوری برتر دست می یابد و نیّر می شود. در این مسیر به مرحله ای می رسید که مشتاق می شوید همیشه همین طور برخورد کنید چون خداوند نیز همیشه به عالی ترین شکل با بندگانش برخورد کرده است و به حضرت حق اظهار می کند: «وَ کُلُّ نُورِکَ نَیِّرٌ» نوری که از تو تجلی کرده و خلق را راهنمایی نموده، از عالی ترین ها بوده است. با رسیدن به این مرحله آنچه در کربلا و نجف و مکه و مدینه به عنوان عالی ترین کمالات به دست آورده بود همان حالات را با خود برمی دارد و به شهر و منزل خود برمی گردد و با نوری که شدت یافته و نیّر شده زندگی را شروع می کند. سیر او شروع می شود و قلب آرام آرام شروع می کند جلو بیاید. آری خیلی پهلوان می خواهد که بتواند به جایی برسد که در هر صحنه ای عالی ترین جلوه ی حضرت رب العالمین را ببیند. ولی وقتی انسان موضوع را شناخت آرام آرام پیش می رود. مثل این که وقتی خطری برایمان پیش می آید و می بینیم چه اندازه خداوند حفظمان کرد و می گوئیم خدا رحم کرد. در حالی که وقتی آن خطر پیش نیامده بود که خداوند بیشتر رحم کرده بود. چون ما در حالت طبیعی متوجه حضور خداوند در صحنه نیستیم تازه وقتی لطفش را کمی عقب کشید متوجه می شویم چه خطرهایی ما را تهدید می کرده و خدا حفظ می کرده است. به جهت آن است که آن نیّر را نمی بینیم. وقتی یک اشتباهی می کنیم و او کمی عقب می رود نورش را

حسّ می کنیم و متوجه می شویم چقدر او در جای جای زندگی ما به نور حفیظِ خود حاضـر بوده است. و بر این اساس اظهار می داریـد: «اللّهم إِنِّی أَسْأَلُکَ بِنُورکَ کُلِّه» و از حضـرت حـق هرگـونه نوری را طلب می کنیـد به این اعتبـار که هر نوری از حضرت مطلق، أنور است.

نظر به اسم رحمت

سپس به اسم رحمت حق نظر می اندازیـد و اظهـار می داریـد: «اللّهم إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ رَحْمَتِکَ» پروردگـارا! از تو رحمتت را طلب می کنم یعنی می خواهم به نور رحمتت بر قلب من و بر عـالم تجلی کنی. بـا تجلی اسم رحمت، انسـان احسـاس می کند در آغوش پروردگار قرار دارد و در آن حال هیـچ غمی را احساس نمی کند، تنها نگران است تجلی نور رحمت الهی ضـعیف شود و او تنها بمانـد. مومن در ذیل تجلی نور رحمت یک غصه دارد و آن این که حضـرتِ رحمت رُخ برگردانـد لـذا در تمام دعاهـای دهه ی آخر مـاه رمضـان یـک تقاضـا را تکرار می کنیـد که: «أن تَهَبَ لی یقیناً تُباشِرُ بِهِ قَلْبی» خـدایا! به من یقینی را ببخش که آن یقین همواره همراه قلبم باشـد. می گویی: خـدایا! در قلب من بمـان و من را رهـا نکن و این با اسم رحمت الهی محقق می شود و لـذا تقاضـا می کنی خـدایا به اسم رحمتت بر قلب من تجلی کن که من خودم را در آغوش تو احساس کنم. این که می بینیـد بعضـی از بزرگـان دین دغـدغه هـای اهـل دنیا را ندارنـد چون خداونـد به اسم رحمت بر قلبشان تجلی کرده است. ساده ترینش این بود که آن خبرنگار در برگشتِ حضرت امام خمینی«رضوان الله علیه» از پاریس پرسید؛ آقا

چه حالی داریـد؟ فرمودند هیچی. حضـرت روح الله«رضوان الله علیه» آنچنان خود را در دل رحمت واسـعه ی حق احساس می کرد که به گفته ی آیت الله حسن زاده«أیدهُ الله»؛ «دنیا را آب ببرد حسن را خواب ببرد».

بعـد از توجه به رحمت حق نظر به مرتبه ی واسعه ی آن می کنیـد تا هیـچ مرتبه از آن رحمت از چشم شـما پنهان نمانـد. این همان تقاضای رحمت است به صورت «اَوْسَع» و وسـعت یافته. تقاضا می کنید خدایا چشـمم را باز کن تا همیشه جنبه ی واسعه ی رحمتت بر قلبم تجلی کنـد. واقعاً این طوری است که باید به رحمت واسـعه ی حضـرت رب العالمین که سراسـر عالم را فرا گرفته نظر دوخت و آن را دیـد، آن هـایی که در زیر سـایه ی رحمت واسـعه ی ربّ العـالمین در این عـالم زنـدگی نمی کنند گرفتار نقص و فقر و گرفتاری های دنیایی هسـتند و حرص و طمع زندگی آن ها را اشـغال کرده است. از حضـرت امام حسین علیه السـلام در رابطه با رحمت واسعه ی خداوند داریم که می فرمایند: «لا تُجَاهِدْ فِی الرِّزْقِ جِهَادَ الْغَالِبِ وَ لَا تَتَّکِلْ عَلَی الْقَدَرِ اتِّکَالَ مُسْتَسْلِمٍ فَإِنَّ ابْتِغَاءَ الرِّزْقِ مِنَ السُّنَّهِ وَ الْإِجْمَالَ فِی الطَّلَبِ مِنَ الْعِفَّهِ وَ لَیْسَ الْعِفَّهُ بِمَانِعَهٍ رِزْقاً وَ لَا الْحِرْصُ بِجَالِبٍ فَضْلًا وَ إِنَّ الرِّزْقَ مَقْسُومٌ وَ الْأَجَلَ مَحْتُومٌ وَ اسْتِعْمَالَ الْحِرْصِ جَالِبُ الْمَآثِم»(۱) در طلب رزق نه آنچنـان تلاش کن که همه ی تلاش تو در طلب رزق صـرف شود، و نه آنچنـان کـار را به تقـدیر واگـذار که دست بسـته تسـلیم شوی، چرا که طلب رزق، سـنت است و حریص نبـودن، از عفت است، و عفت ورزیـدن در طلب رزق مـوجب نمی شـود که رزق از تـو منع شود، همچنـان که حرص موجب

۱- مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۳۵.

نمی شود که رزقی اضافه تر به دست آری. چرا که رزق تقسیم شده است و اجلِ هرکسی حتمی است و حرص زدن در رزق زمینه ی ایجاد گناه است.

ممکن است سوال بفرمایید پس تلاش برای چه؟ حضرت ضمن آن که ابتدا توصیه به تعادل در طلب رزق می کنند. می فرمایند: «فَإِنَّ ابْتِغاءَ الرِّزْقِ مِنَ السُّنَّهِ» یعنی؛ در طلب رزق بودن، سنت و روش پیامبران و اولیاء الهی است. پس اگر می خواهی تحرك و تلاشی همانند آن ها داشته باشی، باید از طلب رزق به نحوی که گوشزد شد باز نمانی تا در عالَم پیامبران وارد شوی . همان پیغمبری که می فرمایند حتی کسی که بی عرضه و تنبل هم باشد رزقش به دنبالش می آید، می رفتند برای آن زن یهودی کار می کردند و روزی چهار عدد خرما می گرفتند. دست هایشان برای چهار عدد خرما پینه می کرد. چون طلب رزق سنت انسان های بزرگ و راه و رسم بندگی است. در همین رابطه می توان گفت: «الکاسِبُ حَبیبُ الله» زیرا به نظر می رسد حج رفتن برای ارتباط با خدا آسان تر است تا در بازار برای خدا کارکردن. کسانی بودند که از طریق کسب و کار به جهت حفظ حضور قلب، به جاهایی رسیدند که اگر ده ها بار حج و زیارت می رفتند به آن مقام نمی رسیدند.

در این فراز از دعا از خدا می خواهید چشم تان را به جنبه ی واسعه ی رحمتش بیندازد و جان شما را شامل آن کند چون می دانید چنین افقی در این عالم هست که حجاب های انانیت مانع تجلی آن است تا آن جا که به مقام جامعیت می رسید و می فهمید در هر منظری که متوجه رحمت او شوید و از هر منظری که بر جان شما تجلی کند به کامل ترین و وسیع ترین

ص: ۱۱۹

نحوه ی رحمت ظهور کرده است. بر همین اساس تقاضای شما هم به آن جا می رسد که می گویید: «اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِرَحْمَتِکَ کُلِّهَا» خداوندا! مطلق رحمتت را که در همه جا به صورت واسع واقع است، طلب می کنم تا به نور چنین رحمتی بر من نظر کنی. در چنین حالتی هرچیز که در زندگی تان پیش آمد را تجلی رحمت واسعه ی او می یابید، چه سختی و چه آسانی. گفت:

در

بلا هم می چشم الطاف او

مات

اویم، مات اویم، مات او

رحمت واسعه ی حضرت رب العالمین گاهی به صورت بلا می آید تا انسان را از مشکلی خارج کند. امر به معروف می کنید از اداره بیرون تان می کنند، در نتیجه از حرام نجات پیدا می کنید، چون رحمت واسعه ی حضرت رب العالمین در همه جا هست و در این جا به این صورت ظهور کرد. هر وقت خواستید رحمت واسعه ی حضرت رب العالمین را ببینید در آن جاهایی که ضربه خورده اید بهتر می توانید بیابید، به شرطی که جهت اصلی انسان اُنس با خدا باشد، سختی های پیش آمده در راه خدا، صورت رحمت خاص به خود می گیرد. همیشه خداوند با اسم رحمت شروع می کند چون در حدیث قدسی فرمود: «سَبَقَت رَحمتی غَضَبی»(۱) رحمت من از غضبم جلوتر است. با همین حساب آن جا که ظاهراً سختی و غضب در میان است رحمت واسعه اش در میان است. چون شروع کارها از خدا است و او با رحمت خود شروع می کند بعد از ده سال می بینید چه لطفی در آن محرومیت بود و چقدر آن رحمت وسیع بود، در انتها سالک متوجه

۱- الکافی، ج ۱، ص ۴۴۳.

می شود هر رحمتی که از حضرت حقّ مطلق صادر شود چنین است و لـذا عرض می کنـد: «اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِرَحْمَتِکَ کُلِّهَا» خداونـدا! از تـو نـور رحمتت را تقاضـا می کنم تـا به نور رحمتت بر مـا تجلی فرمـایی، چون آن وقـتی هم که رحمتش ظـاهراً محـدود بـود محـدود نبود، در همه جـا رحمت واسـعه ی او در میـان بود و به این لحـاظ رحمت او را به صورتی که هست می خواهیـد. چون سالک می رسد به این که در هر صـحنه ای که حضـرت حق با اسـمی از اسـماء الهی جلوه کند به جلوه ی تامه جلوه می نمایـد و انسـان می توانـد با آمادگی که در خود پیـدا می کنـد با جنبه ی تمام و کمال آن اسم روبه رو و از آن بهره مند شود.(۱)

بـا توجه به این که قرآن می فرمایـد: «لَهُ الأسـماء الحسـنی» خـدای را اسـماء حسـنایی است. چقـدر خوب است از این دیـدگاه خداشناسـی خود را دنبال کنیم این آن چیزی است که در دعای سـحر ماه رمضان حضـرت امام باقر علیه السـلام نشان دادند و روشن کردند چگونه با اسمائی خاص می توان با ذات احدی مرتبط شد.

در فرازی که اظهار می داریـد: «اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ کَلِمَاتِکَ» و با نظر به کلمات الهی از حضـرت حق می خواهید که با آن نور بر شـما نظر کنـد، متوجه ایـد حضـرت حق همـان طور که اسـمائی دارد که آن اسـماء حُسـنا هسـتند، کلمـاتی دارد که آن کلمات، تامّات اند و حضرت صادق علیه السلام در دعای خود عرضه می دارند: «وَ بِأسمائکَ الحُسنی و کَلِماتِکَ التّامات ألّتی

۱- تشکیک در ظهور به همین معنا است.

أَمَرتَنی أن أدْعوکَ بِها» تو را به نور اسماء حسنا و کلمات تاماتی که ما را امر فرمودی بخوانیم، سوگند می دهم که در کار من گشایشی حاصل کنی.(۱)

به گفته ی علامه طباطبائی«رحمه الله علیه» به یک اعتبار تمام عالم کلمات الله انـد. چون «کلمه» عبارت است از آنچه حکایت از باطن کند. همین طور که کلمات بنده حکایتی است از آنچه در ضـمیر من می گذرد. کلمات من و شـما، جمله ای می شود که جمع آن جملات کتابی را تشکیل می دهد، سلسـله ی وجود نیز کتاب های متعددی در طول هم هستند. هر عالم از عوالم وجود کتـاب مسـتقلی است بـا ابواب و آیـات و کلمـات. امیرالمؤمنین علیه السـلام در وصف کلمـات الهی می فرماینـد:«الَّذِی بِکَلِمَتِهِ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ اسْـتَقَرَّتِ الْأَرْضُ الْمِهَادُ وَ ثَبَتَتِ الْجِبَالُ الرَّوَاسِـی»(۲)خدایی که به کلمه ی او هفت آسـمان برپا شد و زمینِ گسترده و قابل زندگی برقرار شد و کوه های محکم اسـتوار گردید. یعنی تمام این عالم ظهور کلمات الهی هستند که هرکدام همچون اسـماء الهی مظهری دارند و با نظر به مخلوقات عالم متوجه نسیم کلمات الهی می شویم که منجر به وجود آسـمان ها و زمین و سایر مخلوقات شد تا بر مبنای امکان ذاتی هرکدام، حضـرت حق فرمان «کُنْ» را سر دهد و ممکن الوجود از حالت امکان به حالت تحقق خارجی در آید. بنابراین در این فراز تقاضا می کنید خداوندا! ما از تو تقاضا داریم با همان نورِ «کُن» که اساس کلمات تو بود بر ما نظر کنی تا راز وجودی همه ی مخلوقات بر ما گشوده شود. اگر با آن نور بر ما

۱- بحارالأنوار، ج : ۸۸ ص ۱۸۳.

۲- من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۱۴.

نظر فرمایی نه تنها درخت و کوه را کلمه ی خدا می بینیم، حتی نسیم جانفزایی را نیز که منجر به تحقق مخلوقات می شود احساس می کنیم. در این فراز می خواهیم با خدا از طریق کلماتش روبه رو شویم و هر مخلوقی را کتاب مبین الهی بنگریم که حامل کلمات و حروف معنوی است و در این صورت است که متوجه می شویم ذاتی در صحنه است که عین کلمات است و با آن کلمات با ما تکلم می کند و در نتیجه ما با او به نور اسم کلیم مأنوس می شویم.

اسم «کلیم» یک حقیقت خارجیه است. یک ذات است به جلوه ی خاصِ «کلیم» تا کلماتی را به صورت مخلوقات ظاهر کند و شما او را در جلوه ی کلمات بنگرید و تحت تأثیر قرار گیرید.

از آن جایی که تمام بودن هرچیز به حسب خود آن چیز است و متناسب با آن، مثلاً تمام بودن علم به خالص بودن آن از هر جهلی است، تمام بودن کلام و کلمه نیز به آن است که دلالتش واضح بوده و هیچ گونه اجمال و ابهامی در آن نباشد. به حسب درجه ی سالک بعضی از کلمات الهی تمام و بعضی اتمّ و تمام تر است و هرچه جنبه ی مرآتی کلام در نمایاندن حقیقتِ غیب بیشتر باشد آن کلمات تمام تر خواهند بود. رسیدن به مرتبه ای که انسان بتواند کلمات الهی را با جامعیت بیشتر بنگرد به تعالی روح او بستگی دارد. از خداوند تقاضا می کنی خداوندا! با آن جنبه ی تمام تر و اتمِّ کلماتِ خود با ما برخورد بفرما. عملاً- از این طریق تقاضا می کنی تا خداوند را در جلوه های عوالم برترِ وجود مثل عقول مجرده بنگری که از هرگونه ماده منزه است. تا آن جایی که می فهمی انوار غیبی و

ملائکه ی الهی هرکدام مظهر و آینه ی یک صفت و یک اسم اند و هیچ کدام مصداق کامل تمام ترین کلمه نیستند مگر انسان کامل که حامل «عَلَّمَ آدَمَ الأسماءَ کُلَّها» است و آینه ی تمام نمای صفات و اسماء الهی یعنی همان کتاب مبین الهی می باشد، همان گوهری که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در رابطه با آن می فرمایند:

وَ

اَنْتَ الکتابُ الْمُبینُ الّذی

بِأحْرفِه

یظْهر المُضمر

تو آن کتابِ نمایاننده ی حقیقت می باشی که به کمک حرف هایش حقایق باطنی عالم را می نمایاند و عقل و خیال و قوای او و لوازم آن ها همه و همه، فصل ها و جمله ها و حروف آن کتاب اند و با شناخت انسان کامل کتاب الهی و کلمات الهی را خواهی شناخت.

همان طور که کلام، «هوایی» است که از حنجره ی انسان خارج می شود و با برخورد با مخارجِ نای و گلو به صورت حروف و کلمات در می آید، اراده ی الهی چون نسیمی بر اعیان ثابته و امکان ذاتی مخلوقات برخورد می کند و آن ها را به ظهور و وجود منوّر می کند تا محل نمایش کلام الهی باشند و ما را متوجه حضرت حق کنند و از حجاب های شیطانی برهانند تا مشغول ظاهر عالم نشویم. در سیر به کلماتِ تامّات و توجه به تمام ترین کلمات به جایی می رسید که همه ی کلمات الهی را در هر مظهری که ظاهر شده باشند، تمام و اتم می یابید و با تمام امید اظهار می دارید: «اللّهُمّ إنّی أسئَلُکَ بِکَلِماتکَ کُلِّها» پروردگارا! از تو به نور همه ی کلماتت تقاضای نظر دارم. و از این طریق و از طریق این اسماء به حضرت رب العالمین رجوع می کنید و صاحب قلب مُنیب و رجوع کننده ی به حق

ص: ۱۲۴

می شوید. قلبی که خداوند او را موفق ترین قلب در قیامت معرفی می کند و می فرماید: «مَنْ خَشِیَ الرَّحْمَن بِالْغَیْبِ وَجَاء بِقَلْبٍ مُّنِیبٍ»(۱) آن کسی که در مقابل حضرت رحمت در خشوع و فروتنی است و با قلبی که سراسر متوجه ی حق است به عرصه ی قیامت پای می گذارد. اگر انسان متوجه شد بنده است، با قلب منیب یعنی قلبی که در هر مظهری به حق نظر کرده وارد محشر می شود و دعای سحر چنین نورانیتی را به انسان می دهد.

پس از فرازی که گذشت به نور کمال الهی نظر می کنید که هر چیزی را به درجه ای که باید برسد، می رساند و از خدا می خواهید با همان اسم با شما برخورد کند، به همان صورتی که در فرازهای قبلی گذشت و پس از آن از خداوند می خواهید به نور اسماء، آن هم به اکبر آن اسماء بر شما نظر کند تا عالی ترین صفات الهی شما را به میهمانی خود ببرد و در سایه ی آن اسم با خدا زندگی کنید و سطر به سطر دفتر سلسله ی وجود را بخوانی و با اسم اعظم که انسان کامل است آشنا شوی و ببینی هر مخلوقی که با اسمی ظهور کرده، آن اسم به صورت اعظم نزد انسان کامل است و عالَم همه در مقام جامعیت انسان کامل به نور انسان کامل موجودهستند(۲)

و اگر خداوند خواست به اسم کبیر و اکبرِ خود بر شما نظر کند همان نظری را بر ما ارزانی می کند که نظر مبارک حضرت صاحب الأمر عجل الله تعالی فرجه الشریف بر افراد است.

ص: ۱۲۵

۱- سوره ی ق، آیه ی ۳۳.
۲- همان طور که شما با دیدن یک گُل آن گُل را به صورت مجرد و علمی در نزد خود دارید و آن گل در شما به شما هست و نه به خودش.

انسان کامل همان اسم اعظم است معنی این کلام را در سخن حضرت علی علیه السلام می توانید بیابید که می فرمایند: «اَنَا نُقطَهُ بـاء بِسمِ الله ،اَنَـا جَنبُ الله الَّذی فَرطتُم فیه وَ اَنَا القَلَم وَ اَنَا اللَّوح المَحفوظ وَ اَنَا العَرش وَ اَنَا الکُرسی وَ اَنَا السَّماوات السَّبع وَ الأرضُون»(۱) من نقطه ی بای بسم الله هستم، من همان جنب اللهی هستم که شما در مورد آن کوتاهی کردید و من قلم و لوح محفوظ و عرش و کرسی و آسمان ها و زمین های هفت گانه هستم. به این معنی که حضرت در مقام جامعیت ِتمام مخلوقات قرار دارند. و در رابطه با اسم اعظم و مقام جامعیت آن اسم حضرت صادق علیه السلام می فرمایند: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی خَلَقَ اسْماً بِالْحُرُوفِ وَ هُوَ عَزَّ وَ جَلَّ بِالْحُرُوفِ غَیْرُ مَنْعُوتٍ وَ بِاللَّفْظِ غَیْرُ مُنْطَقٍ»(۲) خدای تبارک و تعالی اسم را به حروف آفرید و آن جناب عزّ و جلّ به حرف ها منعوت نبود و بدون آن که به لفظی تلفظ کند. اسمی که در روایت فوق مطرح است همان نخستین مخلوق یعنی نور محمدی صلی الله علیه و آله است که حامل عالم عقل و نفس و مثال و طبع است.

در فراز «اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ عِزَّتِکَ بِأَعَزِّهَا وَ کُلُّ عِزَّتِکَ عَزِیزَةٌ اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِعِزَّتِکَ کُلِّهَا» نظر به نور اسم عزیز داری و آن نحوه از حضور حق در عالم که غالب و قاهر بر هر چیزی است و سلسله ی وجود سراسر مسخّر امر اوست و از این منظر بر او می نگرید و متوجه می شوید همه ی مبادی تأثیر، مظاهر قدرت و عزت اوست و با تجلی آن نور بر جان سالک

۱- سید جلال الدین آشتیانی، شرح فصوص (قیصری)، مقدمه قیصری، ص ۱۱۸.

۲- التوحید للصدوق، ص ۱۹۱.

از یک طرف سالک برای خود قـدرت و عزتی نمی بینـد و از طرف دیگر همه ی عزت را در خـدا می یابـد آن هم به صورتی «اَعَزّ».

در فرازی که اظهار می دارید: «اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ مَشِیَّتِکَ بِأَمْضَاهَا وَ کُلُّ مَشِیَّتِکَ مَاضِیَةٌ اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِمَشِیَّتِکَ کُلِّهَا» نظر به اراده ی نافـذ خداوند دارید که هیچ مانعی در مقابل آن نیست زیرا همه ی موجودات حاصل اراده و مشـیت اوست و از شئون الهی به حسـاب می آینـد. پس فعـل خداونـد همـان اراده ی اوست و عالَم همه و همه صورت آن اراده است و از او می خواهیـد بـا نافـذترین اراده ها بر جان شـما تجلی کنـد تا منفعل انانیت خود نشویـد و سراسـر زنـدگی شـما حاکمیت خواسـت خداونـد گردد تا آن جا که متوجه می شوید هرجا اراده ی الهی در میان است آن نافذترین اراده است پس کافی است خود را در معرض مشیت الهی قرار دهید.

در فرازِ توجه به قـدرت الهی اظهار می داریـد: «اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ قُدْرَتِکَ بِالْقُدْرَةِ الَّتِی اسْتَطَلْتَ بِهَا عَلَی کُلِّ شَیْ ءٍ وَ کُلُّ قُدْرَتِکَ مُسْتَطِیلَةٌ اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِقُدْرَتِکَ کُلِّهَا» خـدایا! از نور قدرت تو که بر هرچیز استیلا دارد تقاضای توجه دارم تا با آن اسم بر من تجلی کنی و نـور سلطنت تو بر همه ی عـالم به جـان من روشـنایی بخشـد و در آن صورت است که متوجه می شوم احاطه و افاضه بر اعیانِ موجودات معنی قدرت حقیقی تو بر هرچیز است. چون تا احاطه ی علمی بر اعیانِ اشیاء نباشد و از آن موضع، فیض وجود بر مخلوقات جاری نگردد اسـتطاله و سـلطنت تصور نـدارد. در چنین شـرایطی می فهمی هر قـدرتی در صورتی قدرت است که از قدرت حقِ مطلق باشد.

در فرازی که اظهار می داریـد: «اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ عِلْمِکَ بِأَنْفَذِهِ وَ کُلُّ عِلْمِکَ نَافِذٌ اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِعِلْمِکَ کُلِّهِ» نظر به علم نافذ الهی دارید که هیچ حجابی در مقابل آن نیست و از خدا می خواهید بهره ای از آن علم بر جان شما بیفشاند تا متوجه حضور حق در همه ی عـالم شویـد. علم نافـذ خـدا اقتضـا می کنـد که او با همه چیز به فیض منبسطِ خود همراه باشـد به همان معنی که در قرآن می فرمایـد: «وَ هُوَ الَّذِی فِی السَّماءِ إِلهٌ وَ فِی الْأَرْضِ إِله»(۱) و از آن جـایی که مخلوقـات همه تجلیات نور وجود خداوند اند، علم خداوند به خودش، علم اوست به همه ی اشـیاء به همان نحوی که به خود علم دارد. این نوع علم را در این فراز از خـدا طلب می کنید و شـرط آن نفی هرگونه نظر به خود و انانیت خود است تا خداوند ما را با بقای خود باقی دارد و علم شهودی الهی برای ما حاصل شود.

در فرازی که اظهار می داریـد: «اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ قَوْلِکَ بِأَرْضَاهُ وَ کُلُّ قَوْلِکَ رَضِیٌّ اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِقَوْلِکَ کُلِّهِ» نظر به نور قول الهی داریـد که بر سراسـر جان اولیاءِ خود تجلی کرده و تقاضای پرتوی از آن نور را دارید تا به تفهیم الهی قلب شـما حامـل معانی عالیه ی عالم معنا شود. وقتی قلب سالک مزه ی نورِ قول الهی را چشـید و فهمِ معنوی قولِ رضـی، او را منوّر کرد به طوری که هیـچ حجـابی و سـخطی در آن قول نبود، سالـک طـالب رضـایت بخش ترین قول می شود تـا او را به عالی ترین منزل راهنمایی کند و در بندگی به فعلیت کامل رساند.

ص: ۱۲۸

۱- سوره ی زخرف، آیه ی ۸۴ .

برای جان سالک رضایت بخش ترین قول، علم توحید و علم تهذیب است که جان را از نگاه به خود باز دارد و مشغول نگاه به حق نماید و این همان توحید محمدی صلی الله علیه و آله است که به صورتی جامع در شب قدر بر قلب مستعدین تجلی می کند و این به شرطی است که گوینده ی این فراز طالب چنین قولی باشد.

وقتی اظهار می دارید: «اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ مَسَائِلِکَ بِأَحَبِّهَا إِلَیْکَ وَ کُلُّهَا إِلَیْکَ حَبِیبَهٌ اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِمَسَائِلِکَ کُلِّهَا» با همان چشمی که ذات را می بینید و بر اسماء الهی نظر می کنید قلب خود را متوجه احوالاتی می نمایید که به لطف الهی در شما ایجاد می شود و در اثر آن، سؤالِ از خداوند جانتان را فرا می گیرد. زیرا برای انسان سؤال حقیقی حاصل نمی شود مگر آن که حضرت حق با کمالات خاصش بر او تجلی کند و او را شیفته ی خود گرداند و سالک با نظر به آن کمالاتِ وجودی، فیض الهی را استدعا می کند و قلب خود را مستعد تجلیات الهی می نماید و نظر به دوست داشتنی ترین سؤال نزد خداوند را دارد که عبارت است از طلب خدا و طلب محبت به اولیاء الهی تا آن جایی که می یابد هرچه نزد خداست دوست داشتنی ترین چیزها است و اظهار می دارد: «اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِمَسَائِلِکَ کُلِّهَا» خدایا! نور همه ی آن چه را از تو تقاضا می کنم می خواهم زیرا هر آن چه از تو بخواهم بهترین است که گفت:

در

بلا هم می چَشَم الطاف او

مات

اویم، مات اویم، مات او

سپس اظهار می داری: «اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ شَرَفِکَ بِأَشْرَفِهِ وَ کُلُّ شَرَفِکَ شَرِیفٌ اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِشَرَفِکَ کُلِّهِ» در این فراز نظر به حقیقت

شرفِ الهی دارید که حقیقتی است خاص. حضرت حق شرف محض است و در مقابل او پستی محض قرار دارد. هر شرفی آن گاه حقیقی است که از خدا متجلی شده باشد و هرجا پرتو او در صحنه است همه ی شرف همان جا است و به همین جهت عرضه می دارید: «وَ کُلُّ شَرَفِکَ شَرِیفٌ» چون چیزی مانع حضور شرف مطلق او نمی تواند باشد.

آن گاه نظر را به سلطنت مطلقه ی او می اندازید و اظهار می کنید: «اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ سُلْطَانِکَ بِأَدْوَمِهِ وَ کُلُّ سُلْطَانِکَ دَائِمٌ اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِسُلْطَانِکَ کُلِّهِ» می بینی چگونه عالم در احاطه ی قیومیه ی اوست. وقتی نظر به نور سلطنت مطلقه ی حضرت حق نمودید حقیقتی بر قلب شما تجلی خواهد کرد که تمام موجودات عالم را «فقیر إلی الله» می یابید و این که همه ی عالم در امکان ذاتی خود عین اتصال به وجوب ذاتی حق اند و چون هرگز ممکن الوجود از امکان ذاتی خود خارج نمی شود، هرگز اتصال به حضرت واجب الوجود منقطع نمی گردد و لذا دائماً متصل به فیض حق است. در احاطه ی سلطنت مطلقه ی او و تقاضای تجلی چنین حقیقتی را بر قلب خود دارید تا بتوانید اظهار کنید: «اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِسُلْطَانِکَ کُلِّهِ» و همواره در هرجا سلطنت مطلقه ی او را بیابید.

با اظهار: «اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ مُلْکِکَ بِأَفْخَرِهِ وَ کُلُّ مُلْکِکَ فَاخِرٌ اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِمُلْکِکَ کُلِّهِ» به مالکیت حق آن هم به فاخربودن آن مالکیت نظر دارید تا چنین مالکیتی بر قلب شما تجلی کند و نظام عالم را أحسن و أتم بنگرید و از ارتباط با مراتب غیبی عالم که سراسر فاخر است محروم نگردید.

می گویی: «اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ عُلُوِّکَ بِأَعْلاهُ وَ کُلُّ عُلُوِّکَ عَالٍ اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِعُلُوِّکَ کُلِّهِ» تا چشم دل متوجه حقیقت علوّ بگردد و به عنوان یک واقعیت عینی قلب به آن نظر کند، تا هر علوّی را آینه ی نمایش او بیابید و از آن مهم تر در علوِّ مطلق او و هر علوّی را به تماشا بنشینید و از علوّهای ساختگی که از علوّ مطلق منقطع اند روی برگردانید.

از آن جایی که فیض و منّت الهی همواره بوده و هست، می گویی: «اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ مَنِّکَ بِأَقْدَمِهِ وَ کُلُّ مَنِّکَ قَدِیمٌ اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِمَنِّکَ کُلِّهِ» فیض گرانقدر او همان منّت است و به جهت گرانقدری اش منّت گفته اند، همان طور که می گویید آن کالا چند «مَن» است. هر اندازه فیض به خدا نزدیک تر باشد بیشتر از حدوث فاصله دارد و از آن جایی که در نهایت متوجه می شوید تمام عالم، فیض خدا است و از او هیچ انقطاعی ندارد اظهار می دارید: «اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِمَنِّکَ کُلِّهِ» خدایا از تو تقاضای هرگونه فیضی را دارم که مناسب استعدادهای من باشد که آن فیض نزدیک ترین فیض به تو و کامل ترین است.

می گویید: «اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ آیَاتِکَ بِأَکْرَمِهَا وَ کُلُّ آیَاتِکَ کَرِیمَهٌ اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِآیَاتِکَ کُلِّهَا» می خواهید قلب شما همان طور که محل تجلی کلمات الهی بود، محل تجلی آیات الهی شود و سراسر عالم برای شما آینه ی اُنسِ با پروردگارتان گردد و دنیا را نقشی از عالم غیب و قیامت بنگرید. چون انسان حجاب را پاره کرد ظهور حق را در همه ی اشیاء و احاطه ی او را بر همه ی آن ها خواهد دید و می یابد که همه ی عالم

نشانه های کمال مطلق اویند و بر همین اساس از حضرت حق می خواهی با نوری که همه ی آیات دارند بر شما نظر کند.

در یک جمع بندی عرضه می دارید: «اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِمَا أَنْتَ فِیهِ مِنَ الشَّأْنِ وَ الْجَبَرُوتِ وَ أَسْأَلُکَ بِکُلِّ شَأْنٍ وَحْدَهُ وَ جَبَرُوتٍ وَحْدَهَا» خداوندا! از تو نور آن چه شأن و جبروت تو است می خواهم، به آن چه تو به تنهایی از «شأن و جبروت» در آن قرار داری. قرآن در وصف خداوند می فرماید: «کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فی شَأْنٍ»(۱) حضرت حق در هر آنی در شأنی است و متجلی به اسمی است. سالک به حکم ظرفیت انسانی خود طالب تجلی همه ی شئونات الهی است و می خواهد تا حق تعالی با یک یک اسماء اش بر او تجلی کند و به مقام هر یک از آن اسماء محقق شود و قلبش قابلیت اسم جامع را پیدا کند تا همه ی جبروت و سلطان الهی را درک نماید. در آن صورت شأن و جبروت الهی هرکدام جدا جدا در حال انسان بسط و تفصیل می یابد و این همان «صحو» بعد از «محو» و یا «بقاء» بعد از «فنا» است.

در آخر به کمک رازی از رازهای عالم اَعلی اجابت دعای خود را تضمین می کنید و عرضه می دارید: «اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِمَا تُجِیبُنِی حِینَ أَسْأَلُکَ فَأَجِبْنِی یَا اللَّهُ» خدایا! از تو به آن چه اجابتم می کنی، آن گاه که از تو سؤال می کنم می خواهم که اجابتم نمایی یا الله. ملاحظه کنید که چگونه اجابت را از اسم اجابتش می خواهید و در عین حال نظر به «الله»

۱- سوره ی الرحمن، آیه ی ۲۹.

دارید که جامع همه ی اسماء است تا با نور اسم الله تجلی همه ی آن اسمایی را که طلب کردید یک جا مرحمت فرماید.

ملاحظه فرمودید که:

۱- در هر فرازی از فرازهای دعای سحر ابتدا نظر به نورِ اسمی از اسماء الهی کردید تا خداوند بر اساس آن اسم بر جان شما تجلی کند، سپس دل را به جنبه ی متعالی آن اسم معطوف داشتید تا جایی که دل آنچنان شکوفا شود که از هر جنبه ای از جنبه های آن اسم متوجه جنبه ی متعالی آن اسم گردد چون با توجه به نور توحید و وحدت تشکیکی وجود، متوجه می شوید هر جلوه ای از جلوات نور اسماء الهی، مرتبه ای کامل تر را در باطن خود دارد و جهت اُنس با آن مرتبه، طالب رفع حجاب اید و اظهار کردید: «هر جلوه ای که از تو باشد، کامل ترین و شدیدترین است.» سالک در نتیجه ی چنین سیری در پرتو نورِ آن اسم، به حقِ مطلق می رسد و در نهایت اظهار می دارد: «خدایا از تو به نور آن اسم تو، به صورت کلی تقاضای توجه دارم.» سالک در این قسمت نظر به حقِّ مطلق نموده، تا حقِّ مطلق به نور آن اسم بر قلب او تجلی کند. در مسیر توحیدی از این هم جلوتر می آید و از اسم خاص به اسم الله می رسد و حقیقت جامعِ همه ی اسماء یعنی حضرت «الله» را در هر منظری می نگرد. چون قبل از آن که مظهر دیده شود این مطلق است که دیده می شود. قرآن در همین رابطه می فرماید: «أَوَ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلى كُلِّ شَيْ ءٍ شَهيدٌ»(۱) و لذا مولی الموحدین علیه السلام می فرمایند: «ما رَأَيْتُ شَيْئاً إلَّا وَ رَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَ مَعَهُ وَ

۱- سوره ی فصلت، آیه ی ۵۳.

بَعْدَهُ». و چون تشکیک در ظهور است لذا هراندازه انسان ها توحیدی تر شوند راحت تر حجاب مظاهر از مقابل قلب آن ها مرتفع می شود.

۲- در مسیر رجوع الی الله، ابتدا جمال حق را در مظهری مثل گُل می بینید و به اسم جمال منتقل می شوید و ذات بینی را در صفتی خاص تجربه می کنید تا آن جا که «الله» را بیابید و از آینه ی اسم «الله» به اسم جمالِ او بنگرید که این غایتُ القصوای سیر إلی الله است. در مسیر «إلیهِ راجِعون» باید دل انسان خدابین شود و بتواند به «الله» برگردد.

۳- در روش حضوری و انکشافی، قلبِ انسان با «وجود» یا «ذات» روبه رو می شود و هرجا ذات در میان باشد قلب انسان بدون هیچ واسطه ای از نور آن بهره مند می شود. عمده آن است که بتوانیم قلب را طوری تربیت کنیم که هنر ذات بینی پیدا کند، در آن حالت خودِ ذات، دلیل خود است .

۴- ذات خدا با صفاتش متحد است پس خدا، خدایی نیست که جمال دارد بلکه خداوند همان جمال است. پس حضور اسمای الهی در صحنه، عبارت است از حضور حق به صفتی خاص. می گویی: «خدایا از تو خودت را به نور جمال می خواهم» چون او همان جمال است. وقتی با نظر به جمال حق، آن نور بر قلب شما تجلی کرد طالبِ شدت بیشتری از آن نور شدید و به همین جهت نظر به «اَجمل» آن نور کردید و در نهایت با فنای کامل می یابید که همه ی جمال او جمیل است.

«والسلام علیکم و رحمهالله و برکاته»

ص: ۱۳۴

منابع

قرآن

نهج البلاغه

شرح دعای سحر، امام خمینی«رحمه الله علیه

فصوص الحکم، محی الدین

مصباح الانس، فناری

اسفار اربعه، ملاصدرا«رحمه الله علیه»

مفاتیح الغیب، ملاصدرا«رحمه الله علیه»

تفسیر المیزان، علامه طباطبایی«رحمه الله علیه»

تفسیر تسنیم، آیت الله جوادی آملی

انسان شناسی در اندیشه امام خمینی، مؤسسه تنظیم ونشرآثارامام خمینی

بحارالأنوار، محمدباقر مجلسی«رحمه الله علیه»

الکافی، ابی جعفر محمدبن یعقوب کلینی«رحمه الله علیه»

مثنوی معنوی، مولانا محمد بلخی

احیاء علوم الدین، ابوحامد غزالی

مصباح الهدایه الی الخلافه و والولایه، امام خمینی«رحمه الله علیه»

انسان در اسلام، آیه الله جوادی

تفسیر انسان به انسان، آیت الله جوادی آملی

اسماء حُسنی، آیت الله محمد شجاعی

نصوص الحکم بر فصوص الحکم، فارابی، آیت الله حسن زاده آملی

التوحيد، شیخ صدوق«رحمه الله علیه»

تحف العقول، ابن شعبه حرانی«رحمه الله علیه»

ص: ۱۳۵

آثار منتشر شده از استاد طاهرزاده

- معرفت النفس و الحشر (ترجمه و تنقیح اسفار جلد ۸ و ۹)
- گزینش تکنولوژی از دریچه بینش توحیدی
- علل تزلزل تمدن غرب
- آشتی با خدا ازطریق آشتی باخود راستین
- جوان و انتخاب بزرگ
- روزه ، دریچه ای به عالم معنا
- ده نکته از معرفت النفس
- ماه رجب ، ماه یگانه شدن با خدا
- کربلا، مبارزه با پوچی ها (جلد ۱و۲)
- زیارت عاشورا، اتحادی روحانی با امام حسین علیه السلام
- فرزندم این چنین باید بود (شرح نامه حضرت علی به امام حسن«علیهما السلام»، نهج البلاغه، نامه ۳۱)
- فلسفه حضور تاریخی حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف
- مبانی معرفتی مهدویت
- مقام لیله القدری فاطمه علیها السلام
- از برهان تا عرفان (شرح برهان صدیقین و حرکت جوهری)
- جایگاه رزق انسان در هستی
- زیارت آل یس، نظر به مقصد جان هر انسان
- فرهنگ مدرنیته و توهّم
- دعای ندبه، زندگی در فردایی نورانی

· معاد؛ باز گشت به جدّی ترین زند گی

بصیرت فاطمه زهرا علیها السلام

ص: ۱۳۶

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آيا كسانی كه می‌دانند و كسانی كه نمی‌دانند يكسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹